وللّٰه میراث السمٰوات والارض واللّٰه بما تعملون خبیر

الحمد للّٰه تقدس وتعالی که برای نذر جناب مستطاب فضائل ومکارم انتساب عزیز القلوب مانند نامی حیدرآباد

وستوده مسلم ذوی الاحترام فرخنده بنیاد مختار الملک شجاع الدوله میر تراب علی خان صاحب بهادر سالار جنگ دام اقباله

این نسخهٔ شریفه مسمّی بنام تاریخی

مبادی البیّنات

معروف به

شرح [illegible] الفرائض

از نتائج طبع منیر

عمدة العلماء الکرام زبدة الفضلاء العظام کشاف غوامض معقول ومنقول حلال دقائق فقه واصول ادیب

فضل لبیب اکمل مستوجب المدائح والمحامد مولانا مولوی محمد یوسف علی ابو محامد اوصله اللّٰه الی ما یحب ویرضی رب المقام

در [illegible] مطبع منشی نولکشور واقع لکهنو مطبوع [illegible] محله [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

پس از گزارش سپاس حضرت یزدان و نگارش نعوت وارث هر دو جهان و اهل بیت و اقربا و موالی آن مولای انس و جان
منطبع اذهان اخوان و خلان سمو المکان باد که از دیر باز بعض احباب و دوستان این نامه نگار اذل من الصامت والجماد
محمد یوسف علی ابو الحامد سندیلی الاصل گوپاموی المولد لکهنوی موطن مستدعی آن بودند که کتابی در علم
فرائض و مواریث محتوی جمیع مسائل و متضمن اختلافات جماعهٔ اهل سنت و جماعت و شیعهٔ امامیه اثنا عشریه تالیف نمایم
تا معین استخراج مسائل فریقین و مبین احکام مذهبین باشد لکن تشتت خاطر و پریشانی باطن و ظاهر از اجتزای مسئول این جماعه
باز میداشت تا آنکه احب الاخلاء اصدق الاحباء جسد ملکات روحانیه و روح کمالات جسدانیه مستعد فیض لم یزلی
حکیم غلام علی رقاه الله تعالی بمعارج مقصده الحسنی و مطالبه العلی ازین کار معذورم نداشتند بر انم داشتند که شرحی
وافی به بیانی کافی بر نظم الفرائض منظومهٔ جامع فضائل نوع انسان حاوی اوصاف از اندازه حد بیان مستغنی عن
المرحوم مولوی جعفر علی ساکن کسمنڈی اغرقه الله فی بحار الرحمة و الغفران مشتمل جمیع مسائل این علم و متضمن نتائج
اختلاف فریقین باختصار کلام و ایجاز تمام نوشته آید و چون نظم فرائض مراجیه ناظم علیه الرحمه را تا بحث رد که کمتر از نصف
کتاب است دست بهم داده بود که بدست برد موکلان اجل نقد حیاتش بتاراج فنا رفت و نظم مذکور مطبوع طبع آن محبت
نواز بود و استبداد در تکمیلش از حد گذرانیدند و به نظم جدید از سر تا پا راضی نگردیدند ناچار بحکم خیر الناس من ینفع الناس دست بخامه
و قرطاس بردم و آنچه در صحت این فن بنور طبیعت برهان ساطع شود بصفحهٔ کاغذ سپردم و بر اصل نظم و تکمله اش مقدمه و خاتمه
تکثیر اللفوائد افزودم و با ربع از منه ختم نمودم و آنرا هدیهٔ جناب فضائل ایاب و تحفهٔ حضرت فواضل مآب چشم و چراغ دودمان
سیادت دل و دماغ خاندان ریاست حائز کمالات بنی نوع انسان حاصر مناقب خارج از حیطهٔ شرح و بیان قیم نظام
مملکت حیدرآباد ناظم انتظام سلطنت امین البلاد دستور آصف نشان وزیر ارسطو شان مختار الملک شجاع الدوله
میر تراب علی خان صاحب بهادر سالار جنگ ایده الله البریة بادامة ذاته العالی مدی الایام
واللیالی گردانیدم بیت یک نگاهش بر آن ز عین قبول * نور بخشد بدیدهٔ مامول

مقدمه از حضرت ختم المرسلین سید الاولین و الآخرین صلی الله علیه و آله و اصحابه اجمعین ماثور ست که تعلموا الفرائض و علّموها الناس فانها نصف العلم پس دانستن این علم از واجبات و فرائض علمیست که ازان مصرف ترکهٔ میت دانسته می شود و این را علم مواریث نیز گویند و مواریث جمع میراث ست یعنی حقی که منتقل شود از میت بدیگری و فرائض جمع فریضه است و آن عبارت از حصه ایست که در کتاب و سنت برای ورثهٔ معین گشته و موضوع این علم ترکهٔ میت است بوجه صرف در مصارفش و غرض ازان عصمت از خطا در تقسیم ترکه است فها انا اشرع فی شرح الکتاب و الله الموفق للصواب و الیه المرجع و المآب بسم الله الرحمن الرحیم

ابتدا میکنم بنام خدا | کو بود بی شریک و بی همتا
نقش بند طراز کون و مکان | چهره پرداز پیکر دو جهان

نقش بند و چهره پرداز بمعنی نقاش و مصور ست و طراز بکسر طای مهمله بمعنی نقش و نگار *

اوست موجود و ما همه معدوم | عقل از فهم کنه او محروم
خرد نکته سنج اهل خرد | خطی از فهم ذات او نبرد
اوست حی میت دوار نیم | غیر او نیست مالک عالم

نعت صلوات خدای عز و جل * بر نبی محمد مرسل *
اضافت نبی بسوی محمد اضافت مبدل منه بسوی بدل ست و مرسل اگرچه بظاهر صفت محمد ست لکن در حقیقت صفت نبی ست سید کائنات و سرور دین * سر بفتر اکش آسمان و زمین * زبده بضم زای معجمه بمعنی خلاصه و سر بفتراک کسی بودن بمعنی مطیع و منقاد او شدن ست شرف گوهر وجود باو * نقش ایجاد را نمود باو * با در هر دو جا سببیه است و نمود بمعنی ظهور ست خوشترین نامها بود نامش * واجب الامتثال احکامش *
رحمت حق که نیست پایانش * باد دائم بآل و یارانش مناجات ضعیف از جرم خود پشیمانم * آتش حسرت در جانم * آتش در جان کسی بودن عبارت از بیقراری است ای از حسرت اینکه چرا از گناه تجنب نکردیم بیقرارم شرمها لبس تجرمها دارم * منظر خود به پشت پا دارم * نظر به پشت پا داشتن کنایه از شرمندگی ست که شرمنده چشم خود بلند نمیکند منم و گریه در دل شبها * منم و سیل اشک و یاربها * منم و روز و شب دعا کردن * از صمیم خدا خدا کردن * واو درین اشعار برای مصاحبت و ملازمت ست ای منم مصاحب و ملازم گریه و منم ملازم سیل اشک و ملازم گفتار یارب و منم ملازم دعا کردن در روز و شب و خدا خدا کردن کنایه از توبه کردن و خنده کردن است الهی بحال من نظری * وه به آه و فغان من اثری * یعنی خدایا بر حال من نظر رحمت فرمای و در آه و فغان من اثری بخش که خرمن گناهان مرا سوخته به باد دهد جز در تو مرا پناهی نیست * جز بسوی تو هیچ راه نیست * به تمنای لطف سرشاری * آمده بر درت گنهگاری * سرشار اینجا بمعنی بسیار ست و یا در وی زائد ست و یای گنهگاری تنکیری ست برای تحقیر ای خداوند کارساز جهان * بی نصیبش ز لطف خویش مدان *

بیان مصرف مال متروکه هر که میرد بعین مالش اگر * حق غیر ست نیست مال و گرنه اول ازین حق ادا کن

پس ازان * صرف دفن و ادای وام بدان * یعنی بر کسی که بمیرد و مالی گذارد باید دید که در عین آن مال
حق دیگری هم متعلق ست یا نه اگر حق دیگری متعلق باشد و میت سوای آن مال مشغول بحق الغیر چیزی فارغ از حقوق
غیر نگذاشته مثلاً میت زیوری گذاشت که نزد دیگری رهن است پس حق مرتهن دران متعلق است یا خانه گذاشت
که خریده بود و چیزی از قیمتش بائعش نرسیده پس حق بائع دران مکان متعلق ست یا غلامی گذاشت که در حالت حیاتش جنایتی کرده
بود که دیت آن جنایت هنوز ادا نشده پس حق مجنی علیه دران عبد متعلق ست در هیچ صور ازان متروکه ابتدا
باداے این حقوق کنند و از مابقی تجهیز و تکفین میت علی نهج الشریعة بپردازند و اگر مالی بلا شرکت دیگری گذاشته
اولا از ان مصرف دفن و کفن بما هو المسنون صرف نمایند و بعد این مصارف هرچه باقی ماند ازان ادای قرضیکه
ذمهٔ میت باشد نمایند باتفاق فریقین * لکن وصیت ز ثلث باقی * جاری ولیس بوارثان بدهی * سه یک
مراد از ثلث ست و فک اضافتش بسوی باقی بجهت حسن تبدیلش باین شعر انسب * لکن وصیت
ز ثلث باقی آن * نافذ و پس بوارثان برسان * و لفظ ثلث بضم لام و سکون آن هر دو صحیح است یعنی بعد ادای دیون
از ثلث ترکه باقیه وصیت میت جاری کنند خواه آن ثلث مکتفی بانفاذ وصیت باشد یا نه و اگر ازان ثلث
بعد ادای وصیت چیزی فاضل بر آید آنرا شامل هر دو ثلث مابقی نمایند و بعد اجرای وصیت بقیه مال را
بوارثان میت دهند باتفاق فریقین

بیان اسباب ارث و موانع آن

سه سببانند نزد هر عالم
شد ولاد و ولا نکاح و رحم * یعنی اسباب ارث که بجهت آن یکی مر دیگری را وارث میشود چهار اند یکی ولاد
بالکسر بمعنی زادن و مراد ازان درینجا قرابت نسبی ست هرجا که ولاد متحقق شود ارث هم ثابت خواهد شد و این
شامل ست ابوین و اولاد و اجداد و اعمام و عمات و اخوه و اخوات را دوم ولا بالکسر اینجا بمعنی یاری
کردن و آزاد کردن ست پس ولاء العتاقه و ولاء الموالات را شامل خواهد بود و مقرله بالنسب هم درین
داخل ست سوم نکاح و آن ظاهر ست چهارم رحم بفتح رای و کسر حای مهملتین بمعنی خویشی ست
و آن عبارت از قرابتی ست که فرضیت و عصوبت ازان متحقق نشود مثل اولاد دختر و اجداد فاسده
و اخوال و خالات و تفصیل اینهمه در محل خود مذکور خواهد شد * مانع ارث نیز چار شمار * قتل ورق اختلاف
دین و دیار * یعنی اموریکه شخص را از وارث گردیدن مانع میشوند مانند موجبات ارث چهار اند یکی قتل
یعنی اگر کسی مورث خود را بکشد بوجهی که ازان قتل بر قاتل قصاص یا کفاره واجب شود آن شخص از ترکه
مقتول محروم خواهد ماند و اینصورت در قتل عمد و شبه عمد یا قتل خطا و جاری مجری خطا متحقق میشود پس
قتل بالتسبیب و قتل بوجه قصاص و حد و مدافعه و قتل بحالت جنون و بزمان صبا مانع ارث نیست و کشتن
پدر پسر را اگرچه موجب قصاص و کفاره نیست لکن مانع ارث ست و نزد اثنا عشریه قتل عمد مانع ارث ست

بالاتفاق و در شبه عمد اختلاف ست و باقی اقسام مانع نیستند دوم رق یعنی غلامی خواه کامل باشد مثل
قن یعنی غلام خالص یا ناقص مانند مکاتب و مدبر و ام ولد پس نه عبد وارث حر میشود و نه بالعکس و معتق البعض
نزد امام ابوحنیفه رحمه الله در حکم مملوک ست و نزد صاحبین حکم حر دارد و همچنین ست نزد امامیه سوم اختلاف
دین یعنی کفر و اسلام که کافر از مسلم و علی العکس وارث نمی شود و نزد امامیه مسلم از کافر وارث میشود نه بر
عکس و باتفاق سنی و شیعه مسلم از مرتد یعنی کسیکه از اسلام برگشته ست وارث میشود نه بعکس و نزد اهل
سنت در فرق اسلامیه با وجود اختلاف مذاهب باهم توارث متحقق ست و امامیه خروج و نصب و غلو را
از موانع ارث نوشته اند و در توارث کفار باهم نزاعی نیست و بعضی علما بدان رفته اند که میان
یهود و نصاری توارث ست و میان اینها و مجوس توارث نیست و قس علیه عبده الاوثان و در تأثیر
اعتبار این موانع ثلثه مذکوره اختلاف ست اهل سنت وجود آن هنگام موت مورث در منع معتبر دارند و
امامیه هنگام تقسیم ترکه اعتبار کنند پس اگر بعد موت مورث قبل تقسیم ترکه قاتل از قتل بری شد یا غلام که
استحقاق وراثت دارد آزاد گردید یا کافریکه وارث تواند شد اسلام آورد نزد امامیه میراث خواهد
بخلاف اهل سنت چهارم اختلاف دیار یعنی اختلاف حکومت و این بر دو قسم ست یکی اختلاف
حقیقی دار اسلاماً و کفراً چنانچه دار الحرب و دار الاسلام مثلاً کافری حربی در دار الحرب ست و ذمی
از اقربایش در دار الاسلام ست پس یکی از دیگری ارث نخواهد شد دوم اختلاف حکمی دار همچو مستامن
و ذمی که اگرچه هر دو در دار الاسلام اند لکن حکم هر یکی مختلف ست که مستامن در شمار اهل حرب ست که رجوع
بدار حرب تواند نمود و همیشه مقیم دار الاسلام نتواند ماند بخلاف ذمی و اختلاف دار در حق کفار مانع ارث ست
نه در حق مسلمین چنانچه اهل بغی و ارباب عدل اگرچه در لشکر و ملک اختلاف داشته باشند یکی از دیگری
وارث تواند شد و نزد شافعیه و امامیه اختلاف دیار مانع ارث نیست پنجم از موانع ارث ابهام وقت
موت ست چنانکه چند اشخاص که باهم متوارث اند بمیرند و تقدم موت یکی بر دیگری معلوم نشود مثلاً در دریا غرق شدند
یا در آتش بسوزند پس یکی از دیگری وارث نخواهد شد بلکه مال هر یکی بوارثان زنده او خواهد رسید
ناظم علیه الرحمه این مانع پنجم را نظم نکرده زیراکه در اکثر کتب این فن برای بیان آن در آخر کتاب فصلی جداگانه منعقد
تعداد ورثه مستحق ده کس اند بالترتیب ارث را نزد هر قسم و لیبب یعنی مستحق میراث ده فرقه اند بر
تقدیم و تاخیر یکه در اشعار آینده مذکور میشود اولاً اهل فرض و بعد از آن * نسبی از ذوی العصوبة والنسب
یعنی از ترکه میت بعد تقدیم ما یتقدم علی الارث اولاً اهل فرض را حصه دهند بعد از آن عصبات نسبی را و فرض
بمعنی عطای مرسوم ست و در اصطلاح فن سهم مقدر ست و اهل فرض کسانی از ورثه هستند که برای آنها

سهمی معین از سهام ستّه که نصف و ربع و ثمن و ثلثان و ثلث و سدس ست بکتاب و سنت و اجماع امت
ثابت شده باشد و عصبه در لغت بمعنی پی و بمعنی اقربای پدری ست و در اصطلاح این علم عبارت از وارثی ست
که هر چه از اهل فرض باقی ماند همه اش بوی رسد و اگر بدون اصحاب فرض باشد تمام را ببرد و علمای
امامیه عصوبت را از اسباب ارث نشمرده اند بلکه نسب و قرابت را از موجبات ارث دانند و عصبه نسبی و
ذو رحم هر دو را اهل قرابت و ذو رحم میگویند و نزد شان درین فن سبب ارث دو گونه است یکی نسب و درین
داخل اند اصول و فروع میت و فروع اصول او و فروع فروع دیگری سبب و آن دو قسم ست نکاح و ولا
سببی بعد ازو که نام او گشت مولی العتاقه ای خوشخو * یعنی بعد عصبات نسبی مرتبه عصبه سببی ست و آن عبارت
از مولی العتاقه است که معتق بکسر تا باشد یعنی آزاد کننده مرد باشد یا زن در صورت فقدان عصبه نسبی وارث
ترکه معتق بالفتح میشود و نزد امامیه با وجود اقربای نسبی مولی العتاقه مستحق میراث نیست لا عصبات ذکور
او پس از ان هر دو بد و الفرض از نسب پیدا ان * لفظ پس از ان در مصرع اول یا متعلق بعصبات ذکور یا
یا متعلق هر دو و ناظم رحمه الله همین یک لفظ برای هر دو کافی شمرده میگوید که در صورت نبودن مولی العتاقه
بعصبات نسبیه ذکور مولی العتاقه بدهند و عصبات نسبیه اناث و ذوی الفروض و ذوی الارحام
مولی العتاقه را درین نصیبی نیست و مختار امامیه هم همین ست لکن فرق آنست که نزد ایشان بصورت
انوثت آزاد کننده ولای او به برادران و اجداد و اعمام سن و اولاد آنها منتقل میشود و بدیگران نمیرسد و اگر
عصبات ذکور مولی العتاقه هم معدوم باشند پس ترکه میت را بر ذوی الفروض نسبیه میت رد نمایند
و برای ذوی الفروض سببیه یعنی زوج و زوجه رد نیست و چون نزد امامیه اهل قرابت نسبی عصبه باشند
یا ذوی الرحم مقدم اند بر مولی الموالات رد موخر از ذوی الارحام خواهد بود و رد بر زوج بصورت انعدام ورثه
نسبی متفق علیه این قوم است و در رد بر زوجه اختلاف کرده اند و مختار عدم رد بر اوست ۱۱ ذو رحم هست بعد
از ان مولی * از موالات نزد هر دانا * یعنی اگر کسی از عصبات و اهل فرایض سوای احد الزوجین نباشد
ذو رحم وارث میشود و ذوی الارحام نزد علمای فرایض کسانی هستند که با میت قرابت دارند لکن عصبه و اهل
فرض نیستند و نزد امامیه اینها در زمره اقربا بر وارثان سببی تقدم دارند و در صورت انعدام ذوی الارحام مولی
الموالات وارث است و عقد موالات عبارت ست ازینکه شخصی مجهول النسب با کسی بگوید که تو مولای منی
اگر جنایتی از من سر بر زند متحمل غرامت آن باشی و بعد مرگ من مال مرا بگیری و آنکس گوید قبول کردم پس
قبول کننده را مولی الموالات گویند و اگر این قبول کننده هم مجهول النسب باشد و بگوید هم چنین عقد
بندد موالات از جانبین متحقق شود و هر یکی مر دیگری را مولی الموالات باشد و هر واحد آخر را وارث تواند شد

ونزد امام شافعی ولاء الموالات را اعتباری نیست ومذهب امامیه درین مسئله مثل حنفیه است وعلمای ایشان

این ولا را ولاء ضمان جریره تعبیر میکنند بعد ازینها مقرله ایجان بالنسب بر دیگر باین عنوان که بدیگر

شود نه بوی زین اقرار نسبش ثابت ومقرای یاره مرد بر قول خویش وهم ظاهر نشد او را تکذیب الحق

یعنی بعد مولی الموالات مقرله بالنسب علی الغیر وارث است ای شخصیکه اقرار کرده شده برای او به نسب

بر دیگری باین طریق که ازین اقرارش نسب مقرله بآن غیر ثابت نشود ومقر یعنی اقرار کننده بر این اقرار خود

بمرد و تکذیبی او را ظاهر نشد یعنی کسی آن اقرار کننده را تکذیب نمود و پوشیده نماند که مقرله شرط شروط است اول

اینکه اقرار نسبش بر غیر باشد نه بر خود مثلاً شخصی مجهول النسب را کسی بگوید که این برادر من است یا عم من است

پس اقرار نسبش بر پدر یا جد خود کرد و اگر بر خود اقرار کند چنانچه گوید که این پسر من است نسبش باقرار منفرد ثابت

خواهد شد وداخل ورثه نسبیه خواهد گردید دوم آنکه این اقرارش بسبب مقرله بغیر ثابت نشود مثلاً بر پدر اقرار

اب وجد تصدیق وی ننمایند واگر از ایشان تصدیقش ثابت شود وی وارث بوراثت نسبی خواهد شد سوم آنکه

مقر بر اقرار خود بمیرد چه اگر از اقرار برگردد وراثت بنوعی ثابت نخواهد شد وشرط چهارم اینست که اقرار

نسبش بر دیگر بکه از اقربای نسبی مقر باشد نباید لکن این شرط را ذکر نکرده که بتامل در وجه وراثت

مقرله باین شرط توان رسید ومقرله باین شرط ازان وارث میشود که مقر بوجه ادعای قرابتش بخود

مستحق مال خودش گردانیده ونزد اثنا عشریه بعد ولاء ضمان جریره یعنی ولای موالات آخرین مراتب

ارث ولاء امامت است که در صورت وجود امام ونبودن وارثی تمام ترکه میت با امام مطلع الشیعه خواهد رسید

ودر صورت بودن تنها زوجه از زمره ورثه بعد ادای حقش باقی مال با امام زمان میرسد وبر تقدیر غیبت

امام اختلاف است که برای امام امانت دارند یا بر فقرا قسمت نمایند پس ادای وصیتی است که آن

زیاده شد از ثلث ایمان یعنی بعد ازان از مال متروک ادای وصیتی که زاید بر ثلث مال است سر انجام

وازبعض کتب امامیه مستنبط میشود که اجرای وصیت زاید بر ثلث ترکه مقدم بر ارث امام است بعد ازینها

بند بیت المال مال متروک ای خجسته خصال بیت المال آنست که حکام عادل جای مقرر میکنند

تا مال لاوارث را آنجا ذخیره نهند ودفع حوایج محتاجان ازان نمایند ونزد امامیه چون خاتمه مراتب ارث ولاء

الامامة است بیت المال سلاطین را از مال متروک نصیبی نیست در بیان ورثه نسبی که اهل

فرض وعصبه وذو رحم اند اهل فرض از سه قسم وارث وان عصبه

ذو رحم بود پس ازان یعنی وارثان قرابت نسبی سه قسم اند ازان سه قسم یکی اهل فرض

دوم عصبات سوم ذو رحم اند حالا تعریف این هر سه قسم میکند ومیگوید

اهل فرض آنکه در شرع متین × سهم خاص از برای او تعیین ٭ یعنی اهل فرض کسی هست که در شرع متین از کتاب وسنت واجماع امت سهمی خاص از سهام سته که نصف وربع وثمن وثلثان وثلث وسدس باشد از برای او تعیین یافته ونزد امامیه ورای این سهام سته سدس الثلث وثلث الثلث هم از فرائض ست ٭ کل بفقدان اهل فرض رسان × عصبه را وگرنه باقی شان × یعنی عصبه آنست که در صورت فقدان اهل فرض کل ترکه وباوجود آنها بقیه ارثش باو برسد واین مصطلح اهل سنت ست نه ارباب تشیع که عصوبت را نزد آنها دخلی در توریث نیست بلکه قرابت را بجای عصوبت گیرند ٭ غیر ازین هرد واز قرابتیان × ای خردمند ذو رحم شنید یعنی اهل قرابت که سوای اهل فرض وعصبات اند آنها را ذو رحم میگویند وذوی الارحام را علمای امامیه داخل اقربای نسبی کرده اند واطلاق ذو رحم نزد ایشان سوای اصحاب فرض بر همه اقربای نسبی است

تعداد اهل فرض ٭ اهل فرض ای یگانهٔ دوران × منحصر در دوازده کس دان × اب وجد زوج اخ لام مادر وجده وزوجه بنت وبنت پسر ٭ اخت عینی ومادری پدری ٭ همه از اهل فرض بر شمری × یعنی اهل فرض که برای آنها سهمی در شرع متین معین شده از دوازده کس بیش نیستند چهار از مردان که پدر وجد وشوهر وبرادر اخیافی است وهشت از زنان که مادر وجده وزوجه ودختر ودختر پسر وخواهر اعیانیه وخواهر علاتیه وخواهر اخیافیه ست ونزد امامیه اهل فرض نوزده نفر اند که برای سهولت حفظ چنین در سلک نظم کشیدم ٭ ست در مذهب امامیه × نوزده ذو فروض من نامیه × اب وام بنت ومطلقا خواهر ٭ اخ وجد جده از سوی مادر زوج وزن عم وعمه اخیافی × هر یک از خال وخاله اصناف ٭ بدین تفصیل هشت از رجال اول اب که از طبقه اولی وفرضش با ولد میت سدس ست ثانی جد مادری که فریضه اش با برادر وجد پدری میت ثلث باشد ثالث اخ اخیافی که حظ یکی سدس وحظ زاید از یک ثلث بود واین دو از طبقه ثانیه اند رابع عم اخیافی که با عم علاتی سهم یکی سدس وسهم زاید از یک ثلث ست خامس خال عینی سادس خال علاتی که حصه هر یکی ازین دو اگر با عم باشد یک ثلث ست سابع خال اخیافی که نصیبش تنها با عم یک ثلث وبا خال علاتی بنحال وحدت سدس است وبصورت زیادت ثلث الثلث تعین یافته واین چهار از طبقه ثالثه اند ثامن زوج که با هر طبقه سهیم هست با ولد میت نصیبش ربع وبدون ولد نصف ست ویازده از نساء اول ام که با ولد میت حقش سدس ست وبدونش ثلث دوم بنت که بدون ابن اگر واحده باشد مستحقه نصف ست واگر زایده بود مستحقه ثلثان واین دو از طبقه اولی اند سوم اخت اعیانیه چهارم اخت علاتیه که هر یکی از آنها اگر واحده بدون جد پدری واخ عینی یا علاتی باشد مستحق نصف واگر زایده بدون آنها بود استحقاق ثلثین دارد پنجم اخت اخیافیه که واحده را سدس وزایده را ثلث میرسد ششم جده مادری که با اخوه واجداد پدری ثلث بر ایش قرار یافته واین چهار از طبقه ثانیه اند هفتم عمه اخیافیه که با عم وعمه غیر اخیافیه در صورت وحدت سدس وبصورت زیادت

تعداد اهل فرض

ثلث حق و بیست ششم خاله عینیه بیست هفتم خاله علاتیه که هر یکی ازینها را با اعمام ثلث فرضا میرسد و بیست هشتم خاله اخیافیه که با اعمام برای
وی تنها یک ثلث و با خال و خاله غیر اخیافیه بعالم وحدت سدس الثلث و بحالت زیادت ثلث الثلث بعض
گردیده و این هر چهار از طبقه ثالثه اند بیست و نهم زوجه که با هر طبقه وارثه هست با ولد میت ثمن و بدونش ربع
نصیبه اوست و شرح اینها بعد ازین در مقامات مناسبه درج خواهد شد پس بعض ازیشان جدین پدری میت و
الابن از اهل فرض نیستند که برای اینها سهمی معین نیست بل از ذوی الارحام و ذوی القرابت اند سهام
اب سه فرض خالص سدس وهی بپدر با ابن یا ابن ابن اوست اگرچه مصرع اخیر خالی از سقم نیست پس تغییر
درین شعر چنین مناسب است سه فرض خالص سدس بپدر بود هست با ابن یا ابن ابن اگرچه یعنی پدر را سه حال
ست اول فرض محض که سدس ست بوی میرسد سوای آن چیزی دیگر با وجود پسر در صورتیکه پدر با پسر میت
پسر او وان سفل باشد و فرا آنا میت پدر را فرض محض بالمطلق اولاد میت هست ذکور باشند یا اناث عالی بوند یا سافل
دوم تعصیب محض چنانکه میت پدر تعصیب حق وگر نیست ولد ابن و هم ولد گر نیست یعنی در صورتیکه اولاد میت و اولاد پسر
نباشد پدر عصبه شود که آنچه از اهل فرض باقی ماند تمام آنرا میگیرد و نزد اثنا عشریه درین صورت سدس بفرض و
باقی برد خواهد گرفت سوم فرض و عصوبت هر دو سه فرض و تعصیب حق او هر دو ست * بنت یا بنت ابن
اگر با اوست * یعنی اگر با پدر میت دختر یا دختر پسر میت باشد درین صورت فرض و عصوبت هر دو پدر راست
سدس با دختر بفرضیت خواهد گرفت و آنچه باقی خواهد ماند بعصوبت و نزد علمای امامیه درین صورت سوم ما
نحن ذکره را اسباب و بنت یا بنت الابن رد خواهند کرد و تخصیص این حکم به بنت و بنت الابن نیست بلکه بنت
البنت هم نزد ایشان درین حکم مشارکت دارد سهام جد سه چون پدر دان نصیب جد صحیح * لیک در پنج
جاست فرق صحیح * بعد ازین فرق راست شرح و بیان * حاجب او مگر پدر دان * گر میت خلل
اب پیوست * جد صحیح است ورنه فاسد هست * یعنی حصه جد مثل حصه پدر هست بزیادت یکی الت
پس جد را چهار حال باشد یکی آنکه اگر ابن یا ابن الابن با او باشد سدس بفرضیت خالصه خواهد یافت
دوم اگر اولاد میت نباشد عصبه خواهد گردید سوم با بنت یا بنت الابن فرض و عصبه هر دو حق
او باشد لکن در پنج جا فرقی ظاهر ست که بعد ازین شرح و بیانش خواهد آمد چهارم پدر میت حاجب جد میت است
و جد صحیح آن ست که در نسبتش بسوی میت پدر میت دخلی داشته باشد مثل اب الاب و اب اب
الاب و هر جدیکه مدخل ام میت بوند و آن جد فاسد است چنانچه اب الام و اب ام الام و اب ام الاب
و آن پنج مقام اختلاف جد با اب که شعر بر آنها معمول نموده یکی آنکه در سهام ام خواهد آمد که پدر حاجب
مادر خود است و جد حاجب او نیست باتفاق فریقین دوم آنکه در سهام مادر مذکور خواهد شد که مادر را

ثلث ما بقی از نصیب احد الزوجین ست اگر با پدر و احد الزوجین باشند و نزد امامیه ثلث کل ترکه ست بهر حال
واگر اینجا جد بجای پدر باشند نزد حنفیه مادر ثلث کل مال خواهد رسید خلافا لابی یوسف رحمه الله و نزد امامیه جد خود
محجوب الارث بوجه مادر ست سوم آنکه و سهام اخت عینی ست بیان آنکه پدر مسقط بنو الاعیان ست بالاجماع و جد مسقط آنهاست
باتفاق فریقین مگر نزد امام ابو حنیفه چهارم آنکه در احوال اخت علاتی بیان کرده بنو العلات با وجود پدر ساقط
میشوند بالاجماع و بجد ساقط نمی شوند باتفاق فریقین مگر نزد امام ابی حنیفه پنجم آنکه پدر معتق را با پسر معتق سدس
ولا میرسد نزد ابی یوسف و جد را چیزی نمیرسد و نزد دیگر ائمه اهل سنت و نیز نزد امامیه ولا به پسر خواهد رسید
و پدر و جد را با وجود پسر حظی از ولا نیست و این مسئله درین منظوم جای مذکور نشده پس داخل در وعده بیان
نخواهد بود و نزد امامیه در توریث اجداد تخریج فاسد باشند یا صحیح اختلافی نیست اگرچه در سهام آنها تفاوتی
هست پس حق جد و جده پدری دو ثلث است للذکر ضعف الانثی و حق جد و جده مادری حصه مادر است
که یک ثلث باشد بالسویه میان زن و مرد و در صورت تنهائی همه مال بیکی میرسد و ابوین و اولاد میت حاجب
اجداد و جدات اند و با برادران و خواهران وراثت می یابند پس سهام برادران عینی و علاتی با جد پدری
و حصص خواهران کذائی با جدات پدری مساوی است و همچنین برادران و خواهران اخیافی با جد و جده
مادری در یک سلک منسلک اند و زوج و زوجه با اینها نصیب اعلی خود میگیرند و جد و جدات و اخوه
و اخوات از طبقه ثانیه و اشان اند که با وجود طبقه اولی یعنی ابوین و اولاد حظی از ارث نمی برند و با وجود این طبقه ثانیه
اهل طبقه ثالثه که اعمام و عمات و اخوال و خالات باشند بهره از میراث ندارند سهام زوج و زوجه
نسل یا نسل ابن اگر باو ست ربع و در نه نصف حصه شوهر ست و هر دو جا نصف شوهر بزن میرسد
لکن همین نصف منقسم بزنان یعنی شوهر را دو حال ست یکی آنکه با شوهر اولاد میت یا اولاد پسر میت
یافته شود درین صورت حصه شوهر ربع ست و اگر کسی از اینها یافته نشود حصه اش نصف ست و حصه زوجه
در صورت نصف حصه زوج ست یعنی با وجود ولد یا ولد الابن ثمن ست که نصف ربع باشد و بصورت فقدان اینها
ربع ست که نصف نصف باشد و نزد امامیه در تنقیص حصه زن و شوهر تخصیص با ولاد الابن نیست بلکه اولاد
الاولاد کافیست پس با وجود ابن البنت نیز ایشان را ادنی بزوج یا زوجه خواهد رسید و نزد اهل سنت حصه
اعلی و اگر زوجات متعدد باشند همین حصه را که ربع یا ثمن ست بر همه آنها بالسویه تقسیم باتفاق بین اهل
السنة و الشیعه و نزد امامیه زوج از زمره من یرد علیه ست و زوجه مستحقه رد نیست و نزد اهل سنت کسی
از زوجین از اهل رد نیست چنانچه گذشت و اختلافی دیگر آنست که زوجه وارث زمین عمارت نمیشود آنست و عین ابنیه
و عین آلات نمی شود لکن از قیمت ابنیه و آلات مثل چوب و خشت و غیره بهره می برد نزد امامیه خلافا

سهام زوج و زوجه

لاهل السنة که نزد ایشان از هر قسم ترکه نصیبی دارد سهام اولاد الام دو و یک سدس است برای یکی × بهر زاید
ثلث و فی یکسان × مانع ارث ایشان شوند مگر × پدر و جد و نسل و نسل نسل پسر یعنی اولاد و مادر را سه
حال است اول آنکه اگر یکی باشد مرد بود یا زن سدس باید داد دوم آنکه اگر زاید از یکی باشد ثلث باید داد ذکور
و اناث اینها در استحقاق و تقسیم مساوی اند سوم آنکه پدر و جد و اولاد میت و اولاد پسر حاجب اینهاست و درینجا
سهام مادر
امامیه اختلاف کرده اند درین که اولاد اولاد را حاجب میدانند و تخصیص باولاد الابن نمی کنند پس اولاد دختری حاجب بود
اگرچه بنت البنت باشد و نیز جد را حاجب اولاد ام نشمارند سهام مادر ۵ و مادر را سدس اگر با او هست ×
نسل یا نسل ابن اگرچه فرو هست × یا اخ و اخت لیک فوق یک × ورنه از کل ثلث دهی بشنیک ×
بدانکه مادر را سه حال است یکی آنکه اگر ولد میت یا ولد الابن یا فوق الواحد از برادر و خواهر عینی باشد یا علاتی
یا اخیافی یافته شود سدس بمادر باید داد و علمای امامیه برادران فوق الواحد و خواهران فوق الثلثه و یک برادر
و دو خواهر را که اعیانی باشند یا علاتی نه اخیافی در صورت اجتماع پدر با مادر حاجب نقصان مادر یعنی مانع از وی
سهم او بر سدس میدانند لکن با مادر خود آنها را محجوب الارث می شمارند دوم آنکه اگر از اینها کسی نباشد ثلث کل ترکه
بوی بدهند و نزد امامیه حجب نقصان منحصر بولد الابن نیست بلکه اولاد دختری و پسری درین طریقه تساوی
الاقدام اند سوم حال آن پدر با یکی زن شوهر و زن × گر با و هست پس شوهر و زن × بعد سهم زن و نصیب شوهر
از تتمه ثلث هست با و یعنی حالت سوم آنست که اگر با مادر پدر و احد الزوجین باشند پس بعد برآمدن حصه
احد الزوجین هرچه از ترکه باقی ماند ثلث این مابقی بمادر باید داد تا زیادت نصیب او بر حصه پدر لازم نیاید و نزد
امامیه ثلث کل ترکه حق مادر است و همین از ابن عباس رضی الله عنه مرویست × و جای اب جد بود اگر اینجا
حکم جد نیست چون پدر اینجا × یعنی اگر با مادر بجای پدر جد صحیح مع احد الزوجین باشد حکم جد مثل پدر نیست
بلکه مادر مستحق ثلث از کل ترکه خواهد بود و هرچه از حصه احد الزوجین و ام باقی خواهد ماند در صورت استحقاق
بجد خواهد رسید لکن نزد امام ابی یوسف رحمه الله پدر و جد در یک حکم است پس مادر درین صورت هم ثلث
مابقی بعد نصیب احد الزوجین خواهد یافت بمذهب اثنا عشریه مادر حاجب جد است و جد در تنقیص حق
وی دخلی ندارد پس مابقی بمادر رد باید کرد و باید دانست که نزد شیعه ابوین میت و اولاد وی طبقه اولی
سهام جده
از ورثه اند که با وجود اینها غیر احد الزوجین کسی وارث نشود لیست بیت سهام جده حصه جده صحیحه ششم
وان لاب جده هست خواه لام × لکن جدات از یک سدس مقسوم × لیک یک را ام سقوط شد محروم × یعنی جده صحیحه را
دو حال است اول آنکه سهم جده صحیحه خواه یکی باشد یا مادری سدس است و اگر جدات فوق واحد باشند همین سدس
میان آنها علی السویه قسمت پذیرد و حال دوم آنست که گفته لکن هر یک از جدات امیه باشند یا ابویه

یا ابویه با وجود ام محجوب می شود یعنی مادر حاجب جدات نیز هم ست و در مذهب امامیه اثنا عشریه جده از اهل فرض نیست و رتبتش تعصیب ست و ابوین و اولاد حاجب او هستند و سهم جدهٔ مادری بصورت اجتماع او با جد یا جدهٔ پدری که ثلث ست تنها باشد یا با جد مادری و واحد باشد یا متعدد و اولاد ام درین ثلث با وی شریک ست و تقسیمش بالسویه بین الذکور والاناث ست و جدهٔ پدری با جد یا جدهٔ مادری مستحق دو ثلث ست تنها باشد یا با جد پدری و واحد بود یا متعدد و اخوة و اخوات درین ثلثین با وی شرکت دارند و این ثلثین بصورت اختلاط ذکور و اناث للذکر ضعف الانثی منقسم خواهد شد ۵ گفت ابو یوسف این سدس یکسان ۰ سازد تقسیم سهم ابدان × کرد قسمت محمد ایجانان × بر جهات این سدس برابدان × بدانکه نزد حنفیه بصورت تعدد جدات در تقسیم سدس میان آنها اختلاف ست قول امام ابو یوسف رحمه الله اینست که این سدس را بالسویه برابدان جدات تقسیم نمایند یعنی اگر دو باشند مناصفه و اگر سه باشند اثلاثا و اگر چهار باشند ارباعا قسمت کنند و همین قول راجح ست و امام محمد این سدس را بر جهات قرابت جدات تقسیم میفرماید برابدان قسمت نمیکند پس اگر یک جده بدو وجه قرابت دارد و جدهٔ دیگر بیک جهت قریب باشد ذات القرابتین دو ثلث ازان سدس خواهد یافت و ذات قرابت واحده یک ثلث ازان سدس و همین ست مذهب شیعه و توضیحش چنانست که مثلا شخصی با دختر عمهٔ خود تزوج نمود و ازوی پسری بوجود آمد پس مادر جد پدری این مولود جدهٔ ذات القرابتین ست که مادر جدهٔ مادری او هم همانست و مادر جدهٔ پدری ذات قرابت واحده ست بدین صورت . . . .

ام ام

ام اب ام

الام الاب

۵ ساقط گردد جدات اگر × پدری را است حاجب او چو پدر × میگوید که سبب جده گردیدن اگر جد واقع شده یعنی در انتساب وی بسوی میت جد واسطه باشد مثل مادر جد پس چنین جدهٔ پدری را جد حاجب ست چنانکه پدر حاجب جمیع جدات پدری ست و ازانجاست که ام الاب و ام ام الاب را جد حاجب نیست ۵ از قربی هر طرق که هست × مگر از بهر حجب ابعدی است × یعنی بعد ازین باید دانست که جدهٔ قریب قربت از هر طرق که باشد مادری یا پدری برای محجوب کردن جده که بعید تر باشد کمر بسته هست ای جده قربی حاجب جدهٔ بعدی ست و جدهٔ قریب هم حاجب جد بعید ست باتفاق فریقین ۵ جد فاسد به نسبتش داخل × گر نشد دان صحیحه ای عاقل × سوی من بات فاسده پیوست × یا رزان اب که بین الانثیین است × این تعریف جدهٔ صحیحه و فاسده است

اما جدهٔ صحیحه آنست که در نسبت او بسوی میت جد فاسد داخل نشود و جدهٔ فاسده آنکه چون بسوی میت نسبت کنند یک اب
یا زاید از یک میان دو ام واقع شود و هر جده که در نسبتش بسوی میت اب درمیان دو ام واقع نشود صحیحه باشد
پس در بطن دوم ام الاب و ام الام هر دو جدهٔ صحیحه اند و در بطن سوم از چهار جدات ام اب الاب و ام ام الاب
هر دو صحیحهٔ پدری و ام ام الام صحیحهٔ مادری و ام اب الام فاسدهٔ مادری که در وی اب میان دو ام واقع
شده و در بطن چهارم از هشت جدات ام اب اب الاب و ام ام اب الاب و ام ام ام الاب هر سه جدات
صحیحهٔ پدری اند و ام اب ام الاب چون که اب میان دو ام فاسده پدری میت و ام اب اب الام و ام ام
اب الام و ام اب ام الام هر سه جدهٔ فاسدهٔ مادری اند و یک ام ام ام الام صحیحهٔ مادری هست و در بطن پنجم
اعداد جدات بشانزده میرسد پنج از ان صحیحه و یازده فاسده اند و دریافت تعداد جدات در بطن دوم محتاج وقت
نظر نیست لکن در مراتب فوقانی پس قاعدهٔ دریافت اعداد جدات و امتیاز صحیحات از فاسدات آنست که
از شمار مراتب بطن دو بگیرند و هرچه باقی ماند این دو را مرة شمار باقی تضعیف نمایند حاصل تضعیف اعداد جدات
دران بطن خواهد بود و آن شماره مراتب بطن عدد جدات صحیحه هست و باقی لا محاله فاسده باشند مثلاً از بطن ششم
دو گرفته بشماره چهار باقی مانده تضعیف نمودیم سی و دو شد شش ازان بشمار مراتب بطن صحیحه اند و بست و
شش فاسده و علمای امامیه را احتیاج امتیاز صحیحات از فاسدات نیست که نزد آنها فساد و صحت
جدات مانع ارث نمی شود **سهام بنات** هر یک بنت نصف و بهر کثیره دو ثلث میرسد بنی ناخیره
عصبات اند با پسر بی شک هر نصف حظ پسر بر هر یک یعنی بنات صلبیه را سه حال ست اول در صورتیکه میت را پسری نیست
اگر یک دختر باشد سهم او نصف معین شده دوم همان صورت اگر دختران فوق الواحده باشند حصه اینها دو ثلث ست سوم
عصوبت که با پسر میت عصبه میشود و بقدر نصف سهم پسر نصیبه می برد بالاتفاق بین الفریقین **سهام
بنات الابن** هم چنین ست فرض بنت پسر در نسبت بنتی از صلب میت اگر بود یعنی دختر پسر شش حال ست
پس اگر دختر صلبیه میت با او نباشد مثل دختر صلبیه در فرض دو حال ست که نصف واحده را و دو ثلث فوق
الواحده را و مراد از بنت پسر دختر پسر صلبی بخصوصها نیست بلکه عام از ینکه دختر پسر صلبی باشد یا فروتر ازان چون بنت
ابن الابن و بنت ابن ابن الابن و ان سفل بعد ازین حالت سوم و چهارم او بیان میکند و در بود یک از صلب با پسر
آنکه علیا ست ای ستوده میرسد جز سدس نیست فرض بنت پسر و در دو باشند سدس فقط ششم یعنی حالت
سوم اینست که اگر با این بنت الابن یک دختر صلبیه میت باشد یا بنت الابن دیگر باشد لکن آنکه در درجه از بنت
الابن علیا ست مثلاً یکی بنت ابن الابن ست و آن دیگر بنت الابن ست درین صورت سهم مفروض بنت الابن
مذکوره زاید بر سدس نخواهد بود زیراکه بنت صلبیه واحدهٔ خواه بنت الابن واحدهٔ علیا هرگاه نصف در سهم خود گرفت

سهام بنات

سهام بنات الابن

برای تکمیل ثلثین یک سدس به بنت الابن سفلی خواهد رسید و حالت چهارم آنکه اگر بنات صلبیه یا بنات الابن علیات
فوق الواحده باشند این بنت الابن ساقط باید شمرد که آنها ثلثین کامل خواهند گرفت و احتیاج تکمیل آن باقی
نخواهد ماند و بحکم القربی تحجب البعدی این بنت الابن محجوب خواهد گردید باید دانست که قول ناظم رحمه الله آنکه
علیاست می شود سیر ظاهر الدلاله بر مراد ناظم نیست درینصورت اگر این هر دو شعر را چنین تبدیل کنند اظهر باشد
نظم هست بنتی ز صلب بیت اگر × جز سدس نیست فرض بنت پسر × گر ز صلب است فوق یک دختر × حجب باشد
نصیب بنت پسر × ور دو بنت پسر که یک علیاست × یک سدس فرض دختر سفلی ست × زاید از یک اگر بود
علیا × نیست جز حجب بهره سفلی × و حالت پنجم آنست که میگوید ع ان غلام معصب او راست × بهر آنهای
وبیت باکه فروست × عصبه بنت ابن اسپیدان × نصف سهم معصبش برسان × ای البته این بنت الابن ساقط
نمی شود وقتیکه غلامی یعنی پسری عصبه کننده بنت الابن مذکوره باشد بشرطیکه این بنت الابن از ذوات
الفروض نباشد خواه این پسر در درجه محاذی آن بنت الابن بود یا فروتر از آن باشد درینصورت این بنت
الابن را عصبه باید شمرد و از بقیه ترکه بقاعده للذکر مثل حظ الانثیین نصف حصه پسر مذکور که معصب شده به بنت الابن
باید رسانید و مقصود از غلام پسر صلبی نیست بلکه ابن الابن و ان سفل مراد است و حالت ششم آنکه ع بنت ابن از پسر
شود محروم × همچنین گفته اند اهل علوم × یعنی از پسر صلبی بنت الابن از ارث محروم میشود و علمای امامیه بنت
الابن را در زمره اهل فرض نشمرده اند بلکه اولاد اولاد را درصورت فقدان اولاد صلبی قایم مقام اولاد میدانند
واقرب ایشان را حاجب البعد می شمارند و اولاد پسر را حصه پدر میرسد و اولاد دختر را حصه مادر میرسد هر یکی را
ست که حصه اولاد پسر پسر باشد یا دختر مضاعف حصه اولاد دختری ست ابن بود یا بنت و سهم هر یکی
ازین دو قسم درصورت اجتماع ذکور و اناث در تقسیم للذکر ضعف الانثی بر رؤس تقسیم می نمایند الحال ناظم رحمه الله مسئله
را که مسئله تشبیب است وارد بیان میکند ع گر بسی ماند گر سه بنت پسر × بعض از بعض سفل و بیشتر × همچنین سه دگر بماند ز
لکن از ابن ابن ای خوش خو × سه دگر دان و همچنین بشمار × لکن از ابن ابن ابن ای یار × یعنی شخصی مرد و سه فریق بنات
ابن گذاشت فریق اول سه دختران از اولاد یک پسر لکن یکی از دیگری در درجه فروتر ست که یکی بنت الابن و
دیگری بنت ابن الابن المذکور و سومی بنت ابن ابن الابن المذکور و فریق ثانی سه دختر از اولاد پسر دیگر
و بهمان طریق ثالثه از ثانیه و ثانیه از اولی سافل الرتبه و پست تر که یکی بنت ابن الابن و دوم بنت ابن ابن الابن مسطور
و سوم بنت ابن ابن ابن الابن مسطور و فریق ثالث سه بنات از اولاد ابن ابن الابن آخر بطریقه مذکوره در اتفاق
درجه که اولی بنت ابن ابن الابن و ثانیه بنت ابن ابن ابن الابن المرقوم و ثالثه بنت ابن ابن ابن ابن الابن المرقوم ست ع نصف علیا بیفتد
اولی بهره گیرد و بیست سیری اورا × دو بوسطی دهیم بود ازینها × از فریق دوم توسطی یک را × بهر تکمیل سدس باقی باک

بهیچ حظی نمی رسد زینها × یعنی ازین نه دختران سه کانه از فریق اول علیا که بنت الابن ست و دختری دیگر از هرسه فریق با وی محاذی و مساوی الرتبه نیست نصف ترکه خواهد گرفت و وسطی را ازهمین فریق اول با دختری که موازی و محاذی اوست یعنی علیا از فریق ثانی یک سدس بدهند باقی ماندند شش که سفلی از فریق اول و وسطی و سفلی از فریق ثانی و هرسه از فریق ثالث باشند حصه باینها از ترکه میت نخواهد رسید بلکه باقی ترکه را لعدم مستحقین بر ذوات الفروض مذکوره رد خواهند کرد و در غلام میت نیز باینها × عصبه زین همه کند آنرا × کو خدا × و بیست یا بالا × صاحب سهم نیست واصلا نصف سهم غلام او کیرد × هست ساقط سوای او بی کند یعنی اگر با ابن بنات الابن پسری از اولاد ابن نیز در یکی ازین سه فریق باشند ازین همه بنات الابن آن بنت را عصبه میکند که پسر مذکور در درجه با وی محاذی باشد و نیز آن بنت را عصبه میکند که در درجه ازین پسر علیا و بالا باشد بشرطیکه علیا از ذوات الفرض نباشد پس علیای ذوات الفرض را عصبه نخواهد کرد بلکه آنها بر فرضیت خود خواهند ماند و دختری که بوجود این پسر عصبه شده است بقدر نصف حصه پسر مذکور بگیرد و بناتی که سوای عصبه اند یعنی آنها که در درجه سفلی از پسر مذکور باشند ساقط می شوند و صورت مسئله اینست

الفریق الاول	الفریق الثانی	الفریق الثالث
بنت الابن (علیا) نصف	الابن	الابن
بنت ابن (وسطی) سدس بینهما	بنت ابن (علیا)	ابن
بنت ابن (سفلی)	بنت ابن (وسطی)	بنت ابن (علیا)
	بنت ابن (سفلی)	بنت ابن (وسطی)
		بنت ابن (سفلی)

بر تقدیر غلام درینصورت این مسئله پنج نوع متنوع میشود اول اینکه محاذی علیا از فریق اول پسری باشد پس این پسر و دختر ترکه را بعصوبت اثلاثاً باهم خواهند گرفت و ثمانیه باقیه محروم خواهند ماند دوم اینکه موازی وسطی از فریق اول باشد پس نصف بعلیای اول و باقی بوسطی اول و علیای فریق ثانی و این پسر ارباعاً خواهد رسید و سته باقیه محجوب خواهند ماند سوم اینکه مساوی درجه سفلی فریق اول باشد پس نصف بعلیای اول و سدس بوسطی اول و علیای ثانی و اصل خواهد شد و باقی میان سفلی اول و وسطی ثانی و علیای ثالث و ابن غلام اخماساً انقسام خواهد یافت و ثلثه باقیه ساقط خواهند شد چهارم اینکه بجذای سفلی فریق ثانی باشد پس نصف بعلیای اول و سدس بوسطی و علیای ثانی میرسد و باقی با ابن ابن معصب و سفلی اول و وسطی و سفلی ثانی و علیا و وسطی ثالث اسباعاً قسمت پذیرد و سفلی ثالث بی بهره ماند پنجم اینکه غلام در برابر سفلی ثالث باشد پس نصف و سدس

بمذکورات رسد و بقیه میانهٔ غلام و بنات سنة اثمانا منقسم گردد و در تقسیم جمیع صور مذکوره للذکر ضعف الانثی ملحوظ
باید داشت و نزد امامیه درین مسئله در صورت اول همان حکم ست که نزد اهل سنت ست و در صور باقیه وجود و
عدم غلام مساوی ست همه ترکه بعلمای فریق اول به نیابت پدرش خواهد رسید و دیگران را نصیبی از ترکه نخواهد بود
سهام اخوات عینیه ۵ بهر یک کس ز خواهران اعیان × نصف بخش و کثیر را ثلثان × یعنی اخوات اعیانیه را
پنج حال ست اول اگر تنها یک ست نصف باو باید داد دوم اگر فوق الواحده باشد دو ثلث بدهند بالاتفاق
بین الفریقین و لفظ بخش درین شعر تواند که امر از بخشیدن باشد و محتمل که بمعنی سهم و حصه باشد حالت سوم ۵
عصبه با اخ چو خود گردد × ده برادر اخت نصف اخ بی کد × یعنی خواهر اعیانیه با برادر یکه مثل خودش یعنی اعیانی
باشد عصبه خواهد گردید پس ترکه میان اخ و اخت للذکر حظ الانثیین خواهد بود بالاتفاق حالت چهارم ۵ با بنات و بنات
ابن بسان × آنچه باقی ست حصهٔ ایشان × یعنی دختران صلبی و دختران پسری خواهران اعیانیه را عصبه میکنند
پس اولا حصص بنات صلبیه و بنات الابن از ترکه رسانیده باقی را در حصهٔ خواهران بدهند و بمذهب
امامیه با دختران صلبیه و دختران پسری بلکه اولاد الاولاد اخوات اعیانیه را نصیبی در ترکه نیست حالت پنجم ۵
مانع ارث شان چار شمر × اب و جد نیز ابن و ابن پسر × یعنی پدر و جد و پسر و ابن الابن خواهران اعیانیه را
از ارث مانع میشوند لکن در مانعیت جد اختلاف است امام ابوحنیفه او را مانع میداند و همین قول مختار
حنفیه ست و نزد صاحبین و علمای امامیه مانع نیست بلکه در مذهب امامیه جد و جده گویا معصب خواهران
اعیانیه اند و نیز نزد این فرقه در مانعیت تخصیص با ابن الابن نیست بلکه اولاد الاولاد مانع و حاجب اخوات ست
سهام اخوات علاتیه ۵ نیست از خواهری ز اعیانی × پدری اخت مثل او دانی × نصف یک را
کثیر را ثلثان × ای برادر ز راه فرض رسان × یعنی هرگاه که خواهری اعیانیه نباشد اخت لاب را که خواهر
علاتیه باشد مثل و قائم مقام آن دانند و این خواهران علاتیه را هفت حالت ست اول اگر واحده باشد نصف
دوم اگر زاید از یک باشند دو ثلث بفرضیت رسانند بالاتفاق بین الفریقین ۵ اخت عینی اگر یک ست
دهی × پدری را سدس همین ست بهی × ور فزون یک زاید اند پس پدری × میشود از نصیب ارث بری
و حالت سوم اینست که اگر با اخوات علاتیه یک اخت اعیانیه باشد علاتیه را سدس خواهند داد برای
تکمیل ثلثین حالت چهارم اینکه اگر با وی اخوات اعیانیه زاید بر یکی باشند اخوات پدری از ارث محروم
می مانند و نزد امامیه خواهر اعیانیه واحده باشد یا زاید ساقط علاتیه ست [اگر] اخ او معصبش باشد × میدهد نصف
سهم خود بی کد × حالت پنجم اگر برادر علاتی هم با خواهران علاتیه با وجود خواهران اعیانیه یافته شود خواهران علاتیه را عصبه گرداند
و باقی ترکه میان برادر و خواهران پدری للذکر ضعف الانثی تقسیم پذیرد و نزد امامیه در این صورت هم به بنو العلات چیزی

سهام اخوات عینیه

سهام اخوات علاتیه

نمیرسد وحالت ششم آنکه با بنات و بنات ابن میسان * از عصوبت تمام ایشان * اگر بجای مصرع ثانی چنین
میگفت بهتر بود مع ما بقی حصه عصوبت شان * و معنی آنست که اگر بنات صلبیه یا دختران پسری با خواهران
علاتیه یافته شوند خواهران علاتیه را عصبه میگیرانند و هرچه از حصص بنات مذکوره باقی ماند بوجه عصوبت
بخواهران رسانند و عند الامامیه اولاد میت از ذکور و اناث هرکه بود گو فروتر باشد حاجب آنهاست و حالت
هفتم حالت حرمان آنهاست باین طریق که همه علاتی و بنوا الاعیان * از اب وجد و ابن و ابن ابن دان
ساقط از ارث و هم بنوا العلات * از اخ عینی ای گرامی ذات * یعنی جمله برادران و خواهران علاتیه و اعیانیه
بوجود چهار شخص اند در جهار ارث ساقط باید دانست یکی جد میت نزد امام ابوحنیفه رحمه الله و هو المختار خلافا للصاحبین
والامامیه و دوم پدر است سوم پسرش چهارم ابن الابن و نزد امامیه بجای ابن و ابن الابن اولاد و اولاد
الاولاد است کما تقرر او نیز برای بنوا العلات مسقط پنجم هم هست که آن برادر اعیانی باشد و بنت سوت امامیه
در اسقاط بنوا العلات تخصیص به اخ عینی نیست بلکه بنوا الاعیان عموما مسقط بنوا العلات اند و برای بنوا العلات مسقط
ششم هم هست که بیانش میکند که اخت عینی به بنت و بنت پسر عصبه گشت ای برادر اگر بهر علاتیان حجب مان
حاجب سادس است بهرشان * یعنی هرگاه خواهر اعیانی با دختر صلبیه یا دختر پسری عصبه شود بنوا العلات
را محروم خواهد گذاشت و برای شان حاجب سادس خواهد گردید و باقی مال را بالاستیعاب بعصوبت خود
گرفت و نزد امامیه چون با وجود بنت یا بنت الابن اخت عینی خود محجوب ست بدیگری چه رسد...
بیان اخت لام که مادری اخت را گذشت بیان * در میان سهام یا در بیان * یعنی احوال اخت اخیافی
سابق در ضمن بیان سهام اولاد الام شرح و بسطی که تعلق بحال او دارد بیان کردم آنجا باید دید و در بیان
عصبات که عصبه را اگر شرح طلبی * نسبی هست یا هم سببی * همچنین است در نسخ موجوده این منظومه
لکن اورد ن لفظ شرح بالتحریک مستغرب ست پس مناسب آنست که باندک تغییر چنین خوانند که عصبه را گر
شرح مطلبی * یعنی اگر شرح و بیان عصبه میخواهی بدانکه عصبه دو قسم ست یکی عصبه نسبیه دیگری عصبه سببیه و تعریف
عصبه قبل بیان اصحاب فرائض گذشت که نسبی دان بنفسه بالغیر * هم مع الغیر است بی ضیر *
ضیر بفتح ضاد معجمه و سکون تحتانیه بمعنی ضرر و گزند و اینجا از قبیل حشو ست معنی شعر نیست که عصبه نسبیه
سه قسم ست اول عصبه بنفسه و آن مردیست که در انتساب او بسوی میت دخل انثی نباشد دوم عصبه بالغیر
و آن زنی است که به عصبه بنفسه عصبه شود سوم عصبه مع الغیر آن زنی ست که با زنی دیگر عصبه شود و هرچه از فرض زن
دیگر بماند آن را بگیرد بیان عصبه بنفسه منحصر دان بنفسه را * یا در چهار قسم بی تکرار * جزو میت پس
اصل او میدان * جزو اب جزو جد بود پس از آن * یعنی قسم اول که عصبه بنفسه ست و جزو میت قسم ...

قسم اول جزء میت قسم ثانی اصل میت قسم ثالث جزء اب میت قسم رابع جزء جد میت انحال التفصیل آن
اقسام اربعه میکند ... یعنی پسر اگرچه باشد پست × اب وجد هم اگرچه برتر هست × اخ لابوین اخ لاب پس ابن
ابن اخ وان اگرچه پست فرود همچنین عم وابن عم میدان × هست گر عینی یا دری ایجان × تکند ابن شمر علی القرب
گر تو داری عقل وفهم نصیب × پیغمبر باید که قسم اول که جزء میت باشد پسر میت ست اگرچه فروتر باشد یعنی ابن
الابن وابن ابن الابن وان سفل قسم دوم که اصل میت ست اب وجد باشد هرچند که بالاتر رود مثل اب الجد وجد الجد
وان علی قسم سوم که جزء اب میت بود برادران عینی و بعد او برادران علاتی اند اگرچه فروتر باشند یعنی ابنائهما
چنانچه ابن الاخ وابن ابن الاخ وان سفل قسم چهارم که بجزء جد میت شده اعمام وابنای اعمام همچنین اند یعنی اول
اعمام میت وابنای آنها اگرچه فروتر باشند و بعد آنها اعمام اب میت وابنای ایشان و پس ازان اعمام جد میت
وابنای اینها و در هریکی ازین انواع اعمام اعیانی را تقدم ست بر علاتی و قوله هست گر عینی یا دری ایجان تفصیل این ست
که شرط اعمام آنکه عینی یا دری باشد یعنی برادر اعیانی پدر و جد شوند و تقیید عم باین شرط هرچند ضرورت نداشت که
بنو الاخیافی از تعریف عصبه بنفسه خارج اند لکن برای تصریح و توضیح واقع شده و این تقدم و تاخر ترتیبی که مذکور
شد در توریث عصبات ملحوظ باید داشت که قول امام ابوحنیفه رحمه الله همین ست و علیه الفتوی مع صاحبین تا امام شافعی
رحمهم الله بنو الاعیان والعلات جد را با جد صحیح وارث می شمارند و یکی را حاجب دیگری نمی انگارند و مذهب ما
همین ست و اختلافات دیگر درین مقام نیست که نزد اهل سنت در اخذ میراث جمله پسران تساوی دارند
کبیر و صغیر آنها را در ازدیاد و انتقاص میراث دخل نیست واحدی از ابنا اینها را اختصاص بچیزی از ترکه زاید
بر حصه خود ندارد و علمای شیعه بحبوه قائل شده اند وآن بفتح حای مهمله وسکون بای موحده در لغت بخشش بی
و بی عوض است و در اصطلاح ایشان تخصیص پسر اکبر ست بلباس تن میت وانگشتر و شمشیر و مصحف خاصه او
اگر میت ترکه سوای این اشیا گذاشته باشد و پسر بزرگ فاسد الرای و سفیه نباشد پس این اشیا را بدیرش
بوی خواهد رسید و باید دانست که ازین اقسام اربعه عصبات اب و جد از زمره اهل فرائض اند که گاهی صفت
خالصه دارند و گاهی عصوبت خالصه و وقتی عصوبت و ذی فرضیت هر دو چنانکه گذشت ... هست اقرب پس اقرب
و ترجیح بجهات قرابت ست صریح × اقرب ذوقرابت ار باشد × میکند ذوقرابتیش رد × یعنی درین انواع
اربعه هرکه قریب تر بمیت ست پس آن قریب تر باخذ میراث ست پس عم میت مقدم ست بر عم پدر میت
و وی بر عم جد میت و همچنین بصورت اجتماع اخ علاتی وابن الاخ اعیانی اخ علاتی بوجه اقربیت وارث و حاجب
ابن الاخ اعیانی میشود و ترجیح درین انواع بجهات قرابت ست هرکه اقرب ذو قرابت واحده باشد اقرب
ذوالقرابتین را در ارث محجوب میکند مثلا بتقدیر اجتماع عم اعیانی و عم علاتی اول ثانی را مانع و حاجب باشد

همچنین در اجتماع ابن الاخ اعیانی و ابن الاخ علاتی اعیانی مقدم ست بر علاتی الحال ناظم رحمه الله برای
توضیح قوت جهات قرابت بیان میکند ۵ پدری را توضیح چیز نده × هست یعنی اگر همینست بهتر اگر من میگوم
بجای این شعر چنین میگفتم ۵ پدری اشتراکن لاشی × هست یعنی اگر محاذی گردد که توضیح اقربیت و قوت قرابت
ازان تبادر بفهم می شد بالجمله حاصل مضمون شعر آنست که با وجود اعیانی برادر باشد یا عم برادر یا عم پدر یعنی
علاتی را که متساوی الرتبه باشد هیچ چیز نباید داد که همین نه دادن با همین اعیانی برای تو بهتر ست زیرا که علاتی
قرابت واحده دارد و اعیانی ذوالقرابتین ست و مذهب امامیه هم همین ست که ترجیح بجهات قرابت و بقوت قرابت
ست مگر در یک مسئله خاص که اجتماع ابن عم اعیانی با عم علاتی ست پس ابن العم اعیانی حاجب عم علاتی ست
نزد شان بیان عصبه بالغیر و ان تو بالغیر چار زن کاینشان × فرض وارند نصف یا ثلثان × بنت و هم
بنت ابن شمری × و اخت یعنی و جد و پدری × عصبه وان بغیر ا هر یک × باخ و نصف اخ بده باشیک
یعنی عصبه بالغیر آن زنیکه با عصبه بنفسه عصبه شود چهار زن اند ذوات الفروض که فریضه ایشان النصف و دو ثلث
ست و آن دختر و دختر پسر و خواهر اعیانیه و خواهر علاتیه ست که هر یکی از انها با برادر خود یا که ابن ابن الابن برابر
اعیانی و برادر علاتی باشد عصبه بالغیر میشوند و نصف نصیب اخ در حصه خود می یابد بالاتفاق فرق همین
قدر ست که امامیه چنین ارث را ارث بالقرابة تعبیر میکنند و اهل سنت ارث بالعصوبة گویند و دیگر فرق انست
که دختران پسری با ابن الابن که اسفل از انها باشد نیز عصبه می شوند در مذهب اهل سنت چنانچه در مسئله تشبیب گذشت
و نزد امامیه اقرب مسقط الابعد خواه بود خواه زن که او را از شد ز فرض نصیب × باخ خود نگشت ذو تعصیب × عم و بنت
عم چنین میدان × بنت اخ نیز همین عنوان × ذو تعصیب یعنی ذات العصوبة هر چند تحکم ست شاید بعضی از
شعری در تتمه ناظم رحمه الله طرفی از جواز بست اگر چنین میگفت بهتر بود ع نرسد برادرش تعصیب × یعنی
برادرش را عصبه کردن او نمی رسد خلاصه اشعار تتمت زنی که او را نصیب از فرض نیست و از ذوات الفروض
نباشد با برادر خود عصبه نمیگردد و برادرش هر چند عصبه باشد لاکن چنین خواهر را عصبه نتواند کرد و آن زنان عمه و
عم و بنت اخ اند که در زمره ذوی الارحام انسلاک دارند و با وجود برادران خود که عم و ابن العم و ابن الاخ
باشد حظی از میراث ندارند و نزد علمای امامیه اینها نیز از ارباب قرابت یعنی از قبیل عصبات مصطلحه
اهل سنت اند که با برادران خود یا نصف حصه برادران میگیرند بقاعده للذکر مثل حظ الانثیین بیان عصبه مع الغیر
وان مع الغیر هر زنی کوشد × عصبه با زن دگر باید × خواهر غیر مادری را گیر × یار با بنت و بنت ابن نظیر ×
یعنی عصبه مع الغیر زنیست که با زن دیگر عصبه شود و هر چه از فرض آن زن باقی ماند بگیرد نظیر آن خواهر غیر
مادری ست یعنی اخت اعیانیه یا علاتیه که با بنت صلبی میت یا بنت الابن عصبه میشود و باقی ترکه را میگیرد

عصبه بالغیر

عصبه مع الغیر

ونزد امامیه اخت اعیانیه و علاتیه را بنت و اولاد ابن حاجب ست کما مر الحال فرق در عصبه مع الغیر و عصبه
بالغیر بیان میکنیم آنکه بالغیر گذشت غیر وارث عصبه است منفردا بجان و در مع الغیر غیر را ای یار عصبه منفرد
مدان زنهار یعنی تفرقه درین هردو عصبات آنست که آنکه عصبه بالغیرست غیر یکه او را عصبه ساخته خودش
بحالت تنهائی نیز عصبه هست و آنکه عصبه مع الغیرست غیر یکه او را عصبه ساخته خودش بحالت انفراد عصبه نیست
بلکه این مع الغیر را بسبب آن غیر عصوبت حاصل شده بیان عصبه سببی یا تمم چون فراغ از نسبی باتو اکنون
بیان کنم سببی بهر نوع که کسی کند آزاد او مولاش ای خجسته نهاد نیست از اهل فرض و ذو تعصیب
از نسب وارثش بعید و قریب اوست مولی العتاقه واثبات شد همین کوست آخر عصبات میفرماید که چون
از بیان عصبات نسبیه فراغت یافتم اکنون بیان عصبات سببیه میکنم بدانکه اگر کسی غلامی را آزاد کند آنکس
مولی العتاقه آن عتیق خواهد بود پس اگر از اهل فرض و عصبات نسبیه عتیق مذکور قریب باشند یا بعید کسی موجود
نیست بشریعت ثابت شده که همین مولی العتاقه آخر عصبات معتق وارث که معتق باشد ذو تعصیب درینجا بمعنی
ذو العصوبه ست و شعر آخر خالی از خدشات نیست اگر چنین گوییم وارث او بود همان مولی که ثبوت عصوبت
او را بظاهر الدلاله بر مدعا و از خدشات پاک و صاف باشد لکن این خواهد بود تقدیم یا بر ذوی رحم نیز فهیم
بعد ازین اندر همه اولی بود عصبات ذکور این مولی یعنی این مولی العتاقه را بر ذوی الارحام تقدیم ست که
با وجود او بذوی الارحام چیزی نمیرسد و بعد ازین یعنی در صورت فقدان مولی العتاقه عصبات ذکورش در
میراث اولی از همه ذوی الارحام هستند و بعصبات اناث چیزی نمیرسد باید دانست که مختار اهل سنت تقدیم
مولی العتاقه بر هر دو ذوی الارحام ست و ابن مسعود در حق موخر از ذوی الارحام دانسته و در عتق هم شرطی
نکرده اند که لوجه الله باشد یا للشیطان و بشرط ولا آزاد کرده باشند یا بنفی آن و بمال یا بلا مال و بطریق کتابت
باشد یا بدون آن و غیر ذلک و امام مالک اعتاق شیطانی و اعتاق مشروط بنفی ولا را نافی ولا شمرده در ند هب
امامیه مولی العتاقه از ذوی الارحام موخرست که آنها داخل ورثه نسبی اند و در عتق شرط است که به تبرع باشد
نه عتق واجب بوجه نذر و یمین و کفاره و غیر آن و عتق قهری هم نباشد مثل انعتاق بوجه زمین گیری و کوری
و شرای قریب و غیره و اینها را سایبه گویند یعنی غلامیکه باعتاقش ولا نرسد و نیز عتق مشروط بعدم الولا نباشد
مولی ضمان جریره عتیق یعنی ضامن غرامت جنایات او برات نکرده باشد پس بدین شرط مذکوره مولی العتاقه وارث عتیق
غرامت یعنی تاوان و غرامت جنایت مالی که بجرم یا بگناه او لازم شود ۱۲ منه سلمه الله
خود میشود و اگر عتیق وارث نسبی نداشته باشد و در صورت انعدام معتق ولا باولاد ذکورش منتقل میشود و بحالت
فقدان اینها بعصبات نسبیه معتق میرسد و در زمان انعدام معتقه ولا بعصبات ذکور آن زن خواهد رسید بالاتفاق
بین الفریقین کسیکه محرم ذو رحم شود آزاد خود بخود گردد کسی مالک شد افتاد بعصوبت مگر ولای او بهر آنکس رسد بوجه نکو

الحال ناظم رحمه الله بیان میکند که عتق اضطراری هم موجب ولاست پس میگوید که اگر ذی رحم محرم کسی ملک
وی در آید خود بخود بلا اعتاقش آزاد میشود و همه آنکس عصوبت ولای او میرسد و مولی العتاقه او میگویند و ذو رحم
عبارت از صاحب قرابتی که بسبب رحم و ولادت متحقق شده باشد و ذو رحم محرم آن ذوی القربی است که
بصورت ذکورت احدهما والوثت اخری شرعاً نکاح بینهما جایز نباشد و بقید ذی رحم محارم رضاعی خارج
شدند که اگر مالک آنها شود معتق نخواهند شد و مختار امام به اتفاق محارم رضاعیه است باید دانست که
اقربا سه قسم اند یکی قریبه و آن اصول اند هر چند بالا روند و فروع هر چند فرو تر باشند هر کسی که مالک یکی ازین
اقسام شود خواه اراده آزادی کند یا نکند آزاد خواهد شد بالاتفاق بین الفریقین دوم متوسطه که اخوة و اخوات
و اولاد آنها و اعمام و عمات و اخوال و خالات اند هر کس که مالک اینها شود اینها نیز بلا قصد آزاد شوند
خلافاً للشافعی رحمه الله و نزد امام در شرای رجال اقربای متوسط را همین حکم است و در شرای
نسوان این حکم نیست که بشرای آنها سوای عمودین دیگری بلا قصد آزاد نمی شود و عمودین
مراد از اصول و فروع است سوم بعیده که اولاد اعمام و عمات و اولاد اخوال و خالات باشند
اینها به مجرد ملک بلا قصد آزاد نخواهند شد بلا خلاف میان فریقین باید دانست که لفظ کس
در مصرعه ثانیه بیت اول ازین ابیات دلالت بر عموم مالکان دارد که از اقربای مملوک باشد یا از
غیر اقربای او و مقصود آنست که محرم ذی رحم اگر بملک کسی که محرم اوست
افتد خود بخود بلا قصد عتق آزاد می شود پس بجای مصرع ثانی چنین یا بیتی
گفت مصرع گر بملک قدریب خود افتاد ☓ ولفظ شود آزاد ضمناً مفید معنی خود بخود است
تصریح بیان حقوق بیت ۵ گر زن آزاد و عبدای ولبنه ☓ متولد سه بنت حره شدند ☓ پس بپنجاه نقد ان سه ای دلبر ☓
بنمودند دختر از پدر ☓ اتفاق اینچنین بگر افتاد ☓ که یکی بیست و دیگری سی داد ☓ پس ز مال پدر سه دختر ☓
دو ثلث فرض شان ده ای دلبر ☓ آن دو دختر که بود ای دانا ☓ پدرشان خریده آنها ☓ ثلث باقیش راه ولا ☓
بعد تخمیس ده مر آنها را ☓ بده ای سه خمس بصاحب سی ☓ صاحب بیست را اگر دو دهی ☓ صحت مسئله شود ظاهر ☓
از چهل پنج گر توئی ماهر ☓ این مثالی است از مسئله مولی العتاقه تفصیلش اینست که اگر زنی حره را عبدی..
در نکاح خود آورد و سه دختر از ان متولد شدند و این هر سه دختران حره خواهند بود که اولاد در حریت و عبدیت
متبع مادر می باشند پس ازین هر سه دختران دو دختر که کبری و صغری باشد بعوض پنجاه دینار پدر خود را که
عبد است از مالکش خرید کردند لکن هر دو قیمت مساوی ندادند بلکه صغری بیست دینار و کبری سی دینار در
قیمت داد پس بعد وفات پدر از ترکه اش دو ثلث از روی فریضه به هر سه دختران باید داد باقی ماند یک ثلث

آنرا بآن دو دختران که پدر خود را خریده اند از روی ولا باید داد بعد التخمیس یعنی آن ثلث باقی را پنج حصه باید کرد و سه خمس بصاحب دینار یعنی بنت کبری بدهند و صاحب بیست دینار یعنی صغری را دو خمس باید داد و چون اصل مسئله از سه است و دو ثلث بر رؤس بنات ثلثه مستقیم نمی شود و نیز یک ثلث باقی بر سهام ولا که پنج اند استقامت ندارد و میان هر دو تباین است پس این پنج را نگاه داشتیم و در عدد رؤس بنات که سه است ضرب کردیم پانزده حاصل شد و این پانزده را در سه که عدد اصل مسئله است ضرب نمودیم چهل و پنج حاصل شد پس مسئله این بنات ثلثه از چهل و پنج تصحیح می یابد که تقسیم از آن مستقیم می شود و به بنات ثلثه در فریضه دو ثلث که سی باشند خواهد رسید از آن هر یک دختر ده ده خواهد گرفت و از پانزده باقی نه بکبری و شش بصغری در وجه ولا خواهد رسید و نزد علمای امامیه درین مسئله ولا بمشتریات نمیرسد که انعتاق بشرای محارم مورث ولا نیست بلکه ثلثین بالفریضه و یک ثلث برد بر هر سه دختران منقسم خواهد شد و مسئله از سه درست شده یک یک بهر یک خواهد رسید بدانکه لفظ چهل و پنج در مصرع اخیر فتیح است پس تبدیلش به چل و پنج واجب است. بیان حجب و قسمی از حجب حجب نقصان است و قسم ثانیش حجب حرمانست × حجب نقصانست سهم کم گشتن × بوجود کسی حجب من × حجب بفتح حای مهمله و سکون جیم در لغت بمعنی باز داشتن است و در اصطلاح این علم باز داشتن وارثی است بوجود وارثی دیگر از سهم خودش کلاً او بعضاً و آن دو قسم است یکی حجب نقصان دوم حجب حرمان حجب نقصان عبارت از کم گردیدن سهم است بوجود شخصی دیگر از ورثه اهل آن پنج کس زن و شوهر × پدری اخت و ام بنت پسر × حجب نقصان این همه روشن × در بیان سهام کردم من × یعنی اهل حجب نقصان ای کسانیکه بوجود دیگری در حصه شان نقصان حادث میشود پنج نفر اند زوجه و زوج و خواهر علاتی و مادر و بنت الابن که زوجه از ربع بثمن و زوج از نصف بربع با وجود اولاد یا اولاد پسر بحجب نقصان محجوب میشود و اخت علاتیه بوجود واحده عینیه از نصف بسدس محجوب میشود و مادر از ثلث بسدس بوجود اولاد و وجود فوق الواحد از برادران و خواهران تنزل میکند و بنت الابن با وجود واحده صلبیه از نصف بسدس منحط میشود و نزد امامیه زوج و زوجه و مادر محجوب بحجب نقصان اند و خواهر علاتی و بنت الابن محجوب بحجب حرمان اند و شرح حجب نقصان این پنج نفر در بیان سهام تنها بروشن ترین وجهی بیان شده و اختلافی که دران بین الفریقین واقع است مشرح گردیده و حجب حرمان چه باشد ای پرفن × از همه ارث بی نصیب شدن × پس تو میدان نیستش دو فریق × هر یکی زان دو میکنیم تحقیق × هر یک نیست حجب حرمان که × یافت گاهی بسوی دیگر × از فریقی که اول است شمر × ابن و اب زوج و ام و زن و دختر × غیر ازین شش عیان فریق دوم × کو ست محجوب حجب حرمان هم × حالا بیان قسم ثانی از حجب یعنی حجب حرمان میکند و میگوید که حجب حرمان محروم شدن کسی ست از همه میراث و بملاحظه نسبت حجب

حرمان وارثان دو فریق اند تحقیق هر یکی بیان میکنیم یکی ازان فریق آنست که گاهی بحجب حرمان محجوب نمی شود
و فریق دیگر آنست که حجب حرمان گاهی بوی راه می یابد و فریق اول که حجب حرمان گرد ایشان نمی رسد شش نفر اند
پسر و پدر و شوهر از رجال و مادر و زوجه و دختر از نسا و انچه سوای این شش نفر اند از فریق دوم اند که گاهی
وارث میشوند و در بعض احیان محجوب بحجب حرمان ۵ بهر ادراک حجب حرمان گاهی × در فریق دوم بود ایجاز ×
با تو گوییم دو اصل بس محکم × تا نباشد نیز تو مبهم × یعنی برای دریافت کیفیت و زمان حجب حرمان که در فریق دوم واقع
میشود دو اصل و قاعده مستحکم بیان میکنیم که این قسم مبهم نماند اصل اول انکه ۵ غیر نسل ام ارث و منسوب بکسی شود
میت ای محجوب × تا بود واسطه ندارد کار × یعنی هیچ ذی واسطه بارث ای یابد تا در کسی برای توسط و توسل
ست یعنی سوای اولاد مادر اگر شخصی دیگر بسوی میت بواسطه کسی منسوب شود با وجود واسطه ذی الواسطه از ارث کار
ندارد و واسطه حاجب ذی الواسطه میشود و وجه استثنا اولاد ام آنست که اینها با آنکه بواسطه مادر منسوب بمیت میشوند
لکن مادر حاجب اینها نیست و شرح این اصل بعد ازین در شرح اشعار ما بعد گذارش خواهد یافت ۵ اصل
ثانی همین که ای محجوب × هر بعید از قریب شد محجوب × ضابطه دان همان که در عصبات × بیش ازین بر تو کرده ام
اثبات × عصبات را بسکون صاد نباید خواند بلکه بفتح صاد بر وزن فعلان بفتح عین ست بخلاف انساب که بر وزن
فعلان بسکون عین و چنین اختلاف درین بحر جایز نیست بالجمله اصل ثانی اینست که بعید یک صنف از قریب همان
صنف محجوب میشود و همان ضابطه که در عصبات بشرح و بسط بیان شده پس همان ضابطه در ورثه دیگر هم مرعی
باید داشت لاکن در عصبات اتحاد سبب ضروری نیست و درینجا اتحاد سبب ضروری ست چنانچه جدات
با مادر که سبب ارث انجا اصلیت ست و بنات الابن با بنات صلبیه که موجب ارث فرعیت ست و ازین
دو اصل اکتفا بیک اصل نتوان نمود که بنا بر اصل اول ولد الابن المتوفی مع الابن الحی وارث تواند شد که
واسطه یعنی پدرش باقی نیست حالانکه بقاعده الاقرب یحجب الابعد وارث نمی شود و بنا بر اصل ثانی ام الام
با اب وارث نتواند شد که اب قریب ست و ام الام بعید با آنکه وارث میشود بسبب انعدام واسطه که ام است
و در مذهب امامیه هم برای دریافت حجب حرمان دو اصل توان یافت یکی ترتیب طبقات که ورثه را چند طبقه
کرده اند لا بد طبقه متقدمه حاجب طبقه متاخره هست پس طبقه اولی ابوین و اولاد حاجب طبقه ثانیه اخوة و اخوات
و اجداد و جدات ست و اینها حاجب طبقه ثالثه اعمام و عمات و اخوال و خالات و اینها حاجب ارباب ولا
و همچنین در مراتب ولا مولی العتاقه حاجب مولی الموالات دوی مانع ولاء الامامت ست دوم همین اصل
مذکور درین کتاب که اقرب حاجب ابعد هست در هر صنف پس ولد حاجب ولد الولد هست و اخوة حاجب
بنی الاخوة اند و هکذا ۵ درین باب هست قاعده × با تو گویم بطور فایده × هست مدلی بوی بگیر گر مستحق بجمیع

ای دلیه وارث مدلی ست منعدم بشک × کو نشد وجه ارث هردو یک × مدلی اسم مفعول است از ادلاء بمعنی
انتساب و توسل پس مدلی به شخصی هست که بوسطه او انتساب حاصل شود و مدلی کسی است که منتسب شود بسوی
کسی مثلا جد نسبت بمیت مدلی ست و اب که واسطه این ادلا است مدلی به باشد و همچنین ابن الابن مدلی و ابن که واسطه
انتساب او بمیت شده مدلی به ست ازین اشعار تحقیق اصل اول منظور ست اندرین باب یعنی در باب اولاد و انتساب
قاعده ایست که بطریقه فائده آنرا بیان میکنم که اگر مدلی به مستحق جمیع ترکه میت شود بجهه واحده مثل عصوبت ارث مدلی
معدوم خواهد شد و این مدلی به حاجب مدلی خواهد گردید اگرچه وجه ارث هردو یکی نباشد مثل پدر که با اخوة مدلی
به ست و بجهه واحده که عصوبت ست تمام ترکه را فرا گرفته مدلی را که اخوة اند از ارث محروم کرده باآنکه جهة ارث پدر دیگر ست
و جهت ارث اخوة دیگر همچنین بصورت اتحاد سبب ارث چنانچه اب و جد و ابن و ابن الابن که مدلی به اعنی اب و ابن حاجب
مدلی ای جد و ابن الابن ست و الا ورنه شد مستحق کل پس اگر به شد یک وجه ارث یکدیگر به نسبت مدلی از وارثان نهاز
ورنه او را از اهل ارث شمار به ای و اگر مدلی به مستحق جمیع ترکه نباشد پس اگر سبب ارث یکدیگر از مدلی به و مدلی متحد
باشد مدلی از وارثان نخواهد بود مثلا ام با ام الام که درینصورت مدلی به یعنی مادر مستحق جمیع ترکه بجهه واحده که فرضیت
باشد نیست لکن حاجب مدلی یعنی ام الام هست که مدلی را استحقاق بهمان سبب اموست بود که مدلی به فرا گرفته
هست ورنه ای اگر سبب ارث هریکی از مدلی و مدلی به متحد نباشد درینصورت مدلی را از اهل ارث باید شمرد چنانکه مادر
و اخ و اخت مادری که مدلی به یعنی مادر حاجب مدلی یعنی اخ و اخت نیست زیرا که سبب ارث مادر اموست
و سبب ارث اخ و اخت اخوت ست بیان فرق در محروم و محجوب بحجب حرمان یع آنکه از ارث خود

بیان فرق در محروم و محجوب بحجب حرمان

شود محروم هنزد ما بی شک ست کالمعدوم به نیست حاجب به هرو محجب اصلا × دیگری را گهی بمذهب ما × همچو کافر
رقیق و هم قاتل به حاجب غیر نیست ای عاقل بر ابن مسعود میکنند اظهار × کوست حاجب بحجب نقصان یار ×
ای کسی که بسببی از اسباب مثل کفر و غیره از ارث خود محروم شود نزد ما حنفیه بی شک مثل معدوم ست که
گاهی هیچ یکی از حجب نقصان و حرمان حاجب دیگری در مذهب ما نمی شود چنانچه کافر و رقیق و قاتل معدوم ست که خود
محروم از میراث ست لکن حاجب کسی نیست بالاتفاق بین الفریقین اگر پدر قاتل پسر باشد و مقتول عم یا اخ لاب
گذاشته ست ابن پدر حاجب عم و اخ نخواهد شد و ترکه بعم و اخ خواهد رسید و از ابن مسعود چنین آورده اند که محروم حاجب
دیگری بحجب نقصان ست نه بحجب حرمان و بین شعر اسقاط الف اظهار که همزه قطعی ست محل تامل ست کما ام کافر
ربع و به شوهر ابد نزد او لیک نصف نزد ما و این مثال محرومی ست که کفرش باعث حرمان گردیده میگوید که مادر کسی
که کافر باشد نزد ابن مسعود ربع شوهر را میرسد چرا که ابن هست بوجه کفر محروم از میراث ست لکن حاجب زوج
ست از نصف بربع و نزد ما فرقه حنفیه و کذا عند الامامیه نصف بشوهر خواهد رسید و وجود ابن کافر نقصانی بزوج نخواهد

رسانید واین مثال ماخوذ از روایتی است که زنی مسلمه پسری کافر و زوج کافر و ابوین مسلم گذاشته درگذشت حضرت علی
و زید ابن ثابت رضی الله عنهما حکم نصف ترکه برای زوج کردند چنین این مثالهای دیگر × یک برای ذکی ست
بس خوشتر × یعنی مثالهای دیگر را که رقیق و قاتل باشد بر همین قیاس کنند و یک مثال که ذکر کردیم برای ذکی کافیست
و توضیح امثله باقیه چنانست که شخصی مرده دختری کافره و زوجه و ابوین گذاشت حصه زوجه با وجود بنت ربع است
نزد حنفیه و امامیه و ثمن نزد ابن مسعود رضی الله عنه و همچنین اگر شخصی بنت کافره و بنت الابن مسلمه گذاشت
قریبه کافره حاجب بعیده مسلمه نخواهد بود بالاتفاق بین الفریقین و بنا بر مذهب ابن مسعود باید که بنت الابن از نصف
بسدس محجوب شود و آنکه محجوب بحجب حرمان ست × حاجبش غیر او نمایان ست × حاجب ست او بهر دو حجب
و نزاع × نیست در وی که هست بالاجماع هرگاه که حال محروم و محجوب پسین گردید پس حال محجوب بشنو تا هیچ
میان هر دو حاصل شود و هر کسی از ورثه که غیری حاجب او نمایان گردید آنرا محجوب بحجب حرمان ساخته
است این محجوب دیگر را از هر دو حجب حرمان و نقصان حاجب ست بالاجماع و نزاعی و خلافی از بهر
درین خصوص مروی نشد و همین مختار امامیه است الحال دو مثال برای توضیح باید شنید اول آنکه محجوب
حرمان حاجب بحجب نقصان باشد مثلا اخت و اخ مطلقا بلا تقیید و یا دو تنها اگر بهم گردیدند اب و ام
پس ز اب اگرچه شدند × هر دو محجوب لکن ای دلبند × حجب نقصان بام رسانیدنها × که بجای ثلث سدس اوراست
یعنی خواهر و برادر میت مطلقا که دران قید عینی و علاتی و اخیافی ملحوظ نیست اگر دو نفر باشند یا زاید و با اینها
اگر مادر و پدر بهم گردیدند و اجتماع اینها با ابوین صورت بست پس از پدر هر چند آن اخوة و اخوات محجوب شده
اند لکن مادر را از اینها حجب نقصان عاید می شود که بجای ثلث او را سدس میرسد و نزد امامیه اگر دو برادر یا یک
خواهر یا یک برادر و دو خواهر باشند و اعیانیه یا علاتیه بوند حاجب او در حجب نقصان خواهند شد ورنه نقصانی بکار نخواهد
رسید دوم مثال آنکه محجوب بحجب حرمان حاجب بحجب حرمان باشد مثلا در ام ام اگر با او × هست ام اب و پدر هر دو
گرچه محجوبه ام اب ز پدر × شد ولی گشت از وراثت بدر مثلا در ام ام که شد او را × حجب حرمان ز ام اب پیدا × یعنی اگر
با ام ام الام ام الاب و پدر هر دو باشند هر چند درین صورت ام الاب با وجود اب محجوبة الارث بحجب حرمان شده
لکن از ان ام الاب محجوبه ام ام الام از ارث خارج گردید زیرا که ام ام الام مذکوره را از ام الاب حجب حرمان پیدا
شده لکن اینجا تعلیل الشیء بنفسه لازم می آید الحال فرقی معنوی میان محروم و محجوب بیان میکنند و بگو یعنی
اصطلاحی محروم × با تو گویم که تا کنی معلوم × نیست محجوب حجب حرمان او × هست فرقی میان آن هر دو ×
ارث را گفته ام موانع چار × شد از انها یکی با او ناچار × نیست محجوب هست او ممنوع × گشت از ارثها کما ان حنفی
مسموع × نیست وارث بهیچ ره محروم × هست در ذات خویش کالمعدوم × یعنی معنی اصطلاحی محروم با تو گویم

کنم تا معلوم کنی که محروم عبارت از محجوب بحجب حرمان نیست بل میان هر دو فرقی ست و آن نیست که انچه
موانع چهارگانه ارث بیان کرده ام که رق و قتل و اختلاف دین و اختلاف دیار باشد هر که او بیکی ازین موانع اربعه
متلبس باشد پس او محجوب نیست بلکه ممنوع و محروم ست همچنین از علما مسموع شده و محروم بهیچ راه وارث نیست بلکه
فی نفسه مثل معدوم ست که وجودش حکم عدم دارد × معنی گشت اندرو پیدا × مطلقا شد ز اهل ارث جدا یعنی یک
معنی در محروم پیدا شد که بحدوث آن معنی از اهل ارث مطلقا جدا گردید که نه بوجهی خودش وارث تواند شد و نه بنوعی
از انواع حجب حاجب وارثی تواند گردید و آن معنی عبارت از مانع ست اگر بجای معنی مانعی میفرمود قصر مسافت بعید
متصور نبوده بخلاف کسی که او محجوب بوجود کسی شد × ای محجوب × مطلقا غیر اهل ارث مدان × بل بوجهی ست وارث
او ایجان(?) × وارثیش دان بحق محجب دگر × غیر وارث بحق خویش شمر × یعنی محروم بخلاف آنکس ست که او بوجود کسی
محجوب شده پس محجوب را مطلق غیر اهل ارث نباید دانست بل او بوجهی وارث ست آن وجهی ست که در حق حجب
دیگران او را وارث باید دانست که وارث دیگر را از ارث محجوب میگرداند و نظر بذات خودش غیر وارث باید شمرد

بیان مخارج فروض شش بیان گشت حصه در قران × نصف دان هم ربع ثمن پس ازان × نوع اول بهر یک ست
و نوع دگر × ثلثان و ثلث سدس شمر × وان سمی مخرج آحاد را × مخرج نصف دو شماری دانا × مقصود بیان اصولی
چند ست از علم حساب که در تقسیم ترکه احتیاج بدان بیشتر ست پس میگوید که در قرآن این شش فرض بیان کرده
سه ازان یک نوع که نصف و ربع و ثمن ست و سه ازان نوع دیگر که ثلثان و ثلث و سدس ست و درین فروض
لطفی عجیب ست که هر نوعی ازین هر دو به تضعیف از مرتبه ادنی بمرتبه اعلی ترقی میکند و بتنصیف از مرتبه اعلی
با دنی تنزل مینماید ثمن را چون مضاعف کنند ربع شود و ربع را چون تضعیف نمایند نصف شود و همچنین نصف به تنصیف
ربع شود و آن ثمن و برهمین قیاس مضاعف سدس ثلث ست و مضاعف آن ثلثین و نصف ثلثین ثلث و بنصفیش
سدس بالجمله هرگاه یک یک تنها تنها ازین فروض سته در مسائل یافته شود سمی یعنی همنام آنرا مخرج هر یک
باید دانست مگر نصف که همنامی ندارد مخرجش دو ست بدانکه مخرج کسر عبارت از اقل عددی ست که این
کسر ازان عدد واحد صحیح بر آید و سمی انجا عبارت از عددی است که اسمش از ماخذ کسر گرفته اند مثل ربع و اربع و ثمن
و ثمانیه و ثلث و ثلاثه و سدس و سته × و از یک نوع شد دو سه یکجا × مخرج جزء کل بس ست ترا یعنی مخارج فرادا(?)
فرادی بیان کردم و اگر از یک نوع دو یا سه کسر مجتمع شوند مخرج کسری که آن کسر جزوی ست از کسر دیگر
گرفتن کافیست مخرج کل آن جزو را نباید گرفت پس بصورت ترکیب ثنائی باشد یا ثلاثی اکتفا بمخرج اقل
الکسور باید کرد چنانچه بر تقدیر اجتماع نصف و ثمن بر مخرج ثمن اکتفا نمایند و در صورت ترکیب ثلثین با سدس
بر مخرج سدس اختصار کنند × مخرج نصف شش نه غیر ازان × با کل و بعض نوع ثانی دان × شد ربع ز نوع

بیان مخارج فروض

ثانی ضعم مخرجش وان دوازده ای کم بهگر نوع دوم ثمن بپیوست * بیست و چار مخرج ثمن ست * این بیان مخارج صور اختلاط نوع اول با نوع ثانی ست اگر نصف از نوع اول با کل یا بعض نوع ثانی مختلط شود مخرج این کسور مختلطه شش باشد نه غیر آن و اگر ربع از نوع اول بکل یا بعض نوع ثانی ضعم شود دوازده که کم و کاست مخرج آن خواهد بود و اگر ثمن از نوع اول با کل یا بعض نوع ثانی اختلاط یافت مخرجش بیست و چهار خواهد بود و الحال دینجا برای توضیح اختلاطات نوع ثانی با نوع اول مسئله آنها جدولی می نویسیم

[illegible]	نصف		ربع		ثمن	
	مخرج	مسئله	مخرج	مسئله	مخرج	مسئله
با ثلثان و ثلث و سدس	۶	زوج و ام و دو خواهر عینیه و دو خواهر اخیافیه و نزد امامیه ممتنع که عول جائز نیست و اینجا ام حاجب اخوات ست	۱۲	زوجه و ام و اختین عینیتین و اختین اخیافیتین و نزد امامیه ممتنع ست کما مر	۲۴	ممنوع باتفاق فریقین بخلاف ابن مسعود به صورت ابن کافر و زوجه و ام و اخوات عینیه و اخوات اخیافیه
با ثلثان و ثلث	۶	زوج و اخوات عینیه و اخوات اخیافیه خلافا للامامیه که ضرر با خوات عینیه عائد می شاید	۱۲	زوجه و اخوات عینیه و اخوات اخیافیه ممتنع عند الامامیه و نقصان عائد بها م اخوات می شاید	۲۴	منع بالاتفاق مگر نزد ابن مسعود در ابن کافر و زوجه و اختین عینیتین و اختین اخیافیتین
با ثلثان و سدس	۶	زوج و ام و اخوات عینیه و نزد امامیه ممتنع که ام حاجب اخوات ست	۱۲	زوجه و ام و دو خواهر عینیه و نزد امامیه ممتنع که ام حاجب اخوات ست	۲۴	زوجه و ام و بنتین بالاتفاق
با ثلث و سدس	۶	زوج و اخوات اخیافیه و جده سدس بخلاف امامیه که جده را اهل فرض سدس ندانند	۱۲	زوجه و جده و اختین لام خلافا للامامیه	۲۴	ممنوع بالاتفاق بخلاف ابن مسعود در ابن کافر و اخوات اخیافیه و زوجه و ام
با ثلثان	۶	زوج و اخوات عینیه و نزد امامیه ممتنع و نقصان راجع بسهم اخوات	۱۲	زوجه و اخوات اعیانیه بالاتفاق	۲۴	زوجه و بنات صلبیه بالاتفاق
با ثلث	۶	زوج و اخوات اخیافیه بالاتفاق	۱۲	زوجه و ام بالاتفاق	۲۴	ممنوع بالاتفاق لا نزد ابن مسعود در زوجه و ابن کافر و اخوات اخیافیه
با سدس	۶	مادر و یک دختر بالاتفاق	۱۲	زوجه و اخ لام بالاتفاق	۲۴	زوجه مادر و پدر و ابن بالاتفاق

١١١ – ١١

جدولی دیگر که مشتمل استخراج مخارج کسور یک از نوع اول و ثانی علی سبیل الانفراد والاختلاط باشد بدون لحاظ صحت و امتناع آن است

[illegible]	نصف	ربع	ثمن	ثلثان	ثلث	سدس
نصف	صحیح ۲ مثل یک اخت عینیه و شوهر					
ربع	صحیح ۴ مثل زوج و یک اخت عینیه	غیر صحیح ۴				
ثمن	صحیح ۸ مثل زوجه و یک بنت	غیر صحیح ۸	غیر صحیح ۸			
ثلثان	صحیح ۶ مثل زوج و اختین عینیتین [illegible]	صحیح ۱۲ کزوج و بنتین	صحیح ۲۴ مانند زوجه و بنتین	غیر صحیح ۳		
ثلث	صحیح ۶ مثل زوج و ام	صحیح ۱۲ کزوجه و ام	غیر صحیح ۲۴ باتفاق [illegible] ابن مسعود در صورت زوجه و اختین لام و ابن کافر	صحیح ۳ چون اختین عینیتین و اختین لام	صحیح ۳ بچو ام و [illegible] لام بخلاف امامیه	
سدس	صحیح ۶ مثل ام و یک بنت	صحیح ۱۲ کزوجه و اخ لام	صحیح ۲۴ مانند زوجه و ام و ابن	صحیح ۶ چون ام و بنتین	صحیح ۶ بچو ام و اخ لام خلافا للامامیه	صحیح ۶ بسان ابوین و ابن

بیان عول [illegible] کند مخرج از وفا بسهام سازاز عول این حساب تمام یعنی افزا بمخرج مفروض عددی تا وفا کند بفروض و عول در لغت بمعنی جور و میلان از حق و نقصان و زیادت و غلبه است و در اصطلاح این علم زیاده جزوی از اجزای مخرجی است که کافی بفروض مجتمعه نباشد بر مخرج مذکور یعنی چون مخرجی از وفا بفروض مجتمعه تنگی کند بر مخرج مذکور عددی زیادت کنند که بفروض مذکوره وفا نماید و نقصان در حصه یک کس واقع نشود بلکه نقصان رسدی در فروض جمیع ورثه بر نسبت واحده باشد و علمای امامیه بعول قایل نیستند و آنرا جایز نشمارند و لهذا در صورت ازدیاد فروض مجتمعه و انتقاص مخرج نقص به مادر ای پدر و زوجین عاید می نمایند و بنات و اخوات

را مورد ضرر میدارند واین مذهب ابن عباس ست ضربیس در مسئله زوج و دو خواهر اعیانیه بود در مسئله ابوین و زوج و
اخوات اعیانیه نقصان راجع بخواهران خواهد شد و نزد اهل سنت در اولی از شش بهفت عول کنند سه که نصف شش
ست بشوهر و چهار که ثلثین شش ست باختین دهند و در ثانیه از شش بنه عول واقع شود و که سدسین ست تا بوین
و سه که نصف ست بزوج و چهار که ثلثان ست باخوات رسد هرگاه این مطالب جاگزین قلب گردید پس بدانکه
ناظم علیه الرحمه میفرماید که اگر مخرج فرضی بسهام کفایت نکند بلکه سهام فریضه زاید و مخرج ناقص باشد از عول این
حساب را تمام باید ساخت و مراد از عول آنست که بیفزائی بر مخرج مفروض که ناقص از فروض مجتمعه است عددی
را تا که ازین افزایش مخرج بفروض مجتمعه وفا کند و می شود و مخرجی که شد حاصل ز اختلاط دو نوع که عائل
یعنی مخرجی که از اختلاط هر دو نوع فرض حاصل شد آن مخرج گاهی عائل میشود و این شعر ظاهر الدلالة بر آنست که
عول در همان مخرج واقع میشود که از اختلاط هر دو نوع حاصل شده و در مخارج فروض فرادی یا باختلاط از
نوع واحد عول واقع نمیشود ولکن این سخن درست نیست زیرا که در مختلط از یک نوع هم عول واقع میشود مثل سه
اخوات عینیه و دو اخت اخیافیه و یک جده که مسئله از شش ست باختلاط ثلثین و ثلث و سدس و عول بهفت
پس تبدیل این یک شعر بین دو شعر ضروریست ــه فرضهای مقدر قرآن هفت اعداد وان مخارج آن چهار
عائل نمیشود زنهار سه از آن گاه عائل است ای یار غرض آنست که فروض مذکوره کتاب الله را جمله هفت
مخارج ست سه از آن مخصوص نوع اول ست که دو و چهار و هشت باشد و یکی خصوصیه بنوع ثانی دارد که سه بود و
یکی مشترک ست در نوع ثانی و در مختلط از نوعین که شش باشد و دو مختص بمختلط النوعین ست که دوازده و بیست و چهار
بود چهار ازین مخارج هفتگانه که دو و سه و چهار و هشت است اصلا محتاج عول نیست که به صورت کمتر از فروض
متعلقه خود نمی تواند بود باقی سه که شش و دوازده و بیست و چهار باشد گاهی محتاج بعول می شود این مخارج در
بعض اوقات بفروض متعلقه خود ها وفا نمیکنند چنانچه از ما بعد ظاهر شود و تفصیل عول هریکی ازین مخارج ثلثه باید دید
عول شش نزد جمله اهل فرد تا بده جفت و طاق هر دو بود یعنی شش عول میکنند تا ده هم بطریق طاق و هم بطریق جفت
طاق در دو حالت یکی بازده یا و سدس بر ذات خود ش تا هفت شود و این بصورت اجتماع زوج و اختین عینیتین
همچنین زوج و اخت اعیانیه و اخت اخیافیه و دوم بازده یا نصفش بر ذاتش تا نه شود چون زوج و دو خواهر عینیه
و دو خواهر اخیافیه و مثل زوج و اخت عینیه و اختین لام و ام و جفت هم بدو صورت یکی بزیادت یک ثلث تا هشت
برسد مثل زوج و دو خواهر عینیه و مادر و مثل زوج و یک خواهر عینیه و دو خواهر اخیافیه و دیگری بزیادت دو ثلث
تا ده گردد مثل زوج و دو خواهر اعیانیه و دو خواهر اخیافیه و مادر و این مسئله مسمی است بشریحیه که قاضی شریح آنرا تفصیل کرده
ــه طاق باشد دوازده را عول تا بسیزده بحفظ آر این قول چون بیان عول شش جاگزین خاطر گردید گوش

بشرح عول دوازده باید نهاد که عول آن وتر و طاق باشد و زائد بر هفده نبود گاهی بزیادت نصف سدس عائل
بسیزده می شود بصورت اجتماع زوجه و دو خواهر اعیانیه و یک خواهر اخیافیه و زمانی بازدیاد ربع خود به پانزده عول کند
بحالت اجتماع زوجه و دو اخت اعیانیه و دو اخت اخیافیه یا بتقدیر اجتماع زوجه و دو خواهر عینیه و یک خواهر اخیافیه و مادر و احیانا بزیادت
یک ربع و یک سدس بهفده عائل شود وقتیکه زوجه و دو اخت اعیانیه و دو اخت اخیافیه و ام مجتمع شود و نیست شرح
عول دوازده الحال اندکی سامعه را وقف سماع بیان عول بست چهار باید نمود ۵ بیست و چهار عول وارد یک ×
بیست و هفت فی دگر بیشک ۞ یعنی بست و چهار یک عول وارد که آن بست و هفت ست نه عولی دیگر چنانچه
در مسئله منبریه که از حضرت علی مرتضی سلام الله علیه در کوفه بر سر منبر پرسیدند که بصورت اجتماع زوجه و دو دختر و ابوین
چگونه تقسیم کنند آنحضرت فی البدیهه بعول بست و چهار سوی بست و هفت ارشاد فرمود و سائل گفت که مگر حق زوجه
ثمن نبود فرمود که ثمنش متسع گردید همین ست مذهب ائمه اهل سنت لکن نزد ابن مسعود رضی الله عنه گاهی بست و چهار
بزیادت یک ثمن و یک سدس بسی و یک عول کند مثل زوجه و ام و اختین عینیتین و اختین اخیافیتین و ابن محروم
الارث عجب ست از ناظم که این اختلاف را نظم نفرموده بل نفی عول دیگر را موکد بلفظ بی شک گردانید با آنکه مذهب
ابن مسعود را در حجب ذکر کرده است و بنابران مذهب این عول هم لازم می آید لهذا افزودن این شعر درین مقام
اولی و انسب می نماید ۵ ابن مسعود عول بست و چهار بسی و یک نیز کرده ست شاهد بیان نسبت اعداد

عددی گر بنسبت دیگر | عین او شد مماثلش شمر | ور اقل عاد اکثر ست بدان | متداخل باصطلاح حسابش خوان
ورنه گر گشت عاد آن هر دو | عددی ثالثی پس ای خوشخو | متوافق بهم بکسری خوانش | مخرج کسر عاد ثالث دان
قول جمهور اینچنین یاد ست | وفق کسری که مخرجش عاد ست | غیر ازین هر سه قسم هر دو عدد | متباین بهم بدان بیکد

نظم در بیان نسبت اعداد

از انجا که در تقسیم ترکه دریافت بعض قواعد و مصطلحات علم حساب از ضروریات ست و از انجمله علم نسب اربعه که میان
دو عدد تقرر یافته اهم مهام ست لهذا عادت علمای این فن چنان جاری شده که قبل بیان تصحیح مسائل نسب
اربعه را ذکر می کنند و آن تماثل و تداخل و توافق و تباین ست هرگاه عددی را بعددی دیگر نسبت کنند پس اگر این عدد بنسبت
آن دیگر نه بیشتر باشد هر یکی را بنسبت دیگری مماثل او باید شمرد و این نسبت یعنی مثلیت را که میان هر دو هست
تماثل نامند چنانچه دو و دو و سه و سه و اگر یکی بنسبت دیگری چنین نباشد لابد احدهما اقل و آخر اکثر خواهد بود پس
اگر اقل العددین عاد ای فنا کننده اکثر ست که چون اقل را دو بار یا زیاده از اکثر طرح کنند چیزی باقی نماند
انرا باصطلاح محاسبین متداخل خوانند و این نسبت عد و افنا را تداخل گویند مثل سه و شش و چهار و دوازده و اگر
اقل عاد و مفنی اکثر نباشد نظر کنند که عددی ثالث غیر واحد عاد هر دو تواند شد یا نه اگر عدد ثالث مفنی هر دو باشد
آن هر دو را باهم متوافق خوانند و نسبت افنای ثالثی هر دو را بتوافق موسوم ست مثل چهار و شش که دو هر دو را فنا

میکند و هشت و بست که چهار هر دو را عاد ست و این نوع اعداد را متوافق بکسری از کسور تسعه خوانند مثل متوافق بالنصف
یا متوافق بالربع الی غیر ذلک و طریق دریافت این کسر آنست که عدد ثالث که عاد هر دو ست مخرج همان کسر قرار
داده شود مثلاً دو مخرج نصف ست و چهار مخرج ربع و در توافق جزو وفق و وفق همان کسر را گویند که عدد عاد
مخرج آن قرار یافته و اگر عدد ثالث غیر واحد عاد هر دو نباشد آن هر دو عدد را باهم متباین باید دانست و این
نسبت را تباین گویند مانند سه و چهار و نه و ده هر چند در نسخ موجوده متن قوله قول جعفر الخ بعد قوله غیر ازین هر
قسم اه واقع ست لکن تقدیم و تاخیر مناسب بود که کرده شد و اضافت قول بسوی جعفر خالی از تقسیم نیست باید
تغیر مصرع چنین درست میشود ع جعفر این حرف لائق یاد ست ۱۲ پوشیده نماند که گاهی در تعریف تداخل چنین گویند
که اگر بر اقل مثل یا امثال سی افزایند مماثل اکثر گردد چنانچه چهار را بر چهار اگر یکبار افزایند هشت شود و اگر دو بار افزایند
دوازده شود و گاهی چنین گویند که اکثر بر اقل قسمت صحیحه منقسم شود و توافق را دو قسم اعتبار کرده اند یکی آنکه عدد ثالث
که مفنی هر دو باشد مغایر اقل العددین بود و حکما این را توافق حقیقی و توافق بالمعنی الاخص گویند دوم آنکه عدد ثالث
عاد اعم از مغایر و متحد اقل العددین گیرند مثلاً چهار و هشت که عدد ثالث یعنی چهار و دیگر را مفنی هر دو فرض کنند و این
را توافق بالمعنی الاعم گویند و چون درین قسم توافق تداخل هم داخل ست از تداخل بتوافق حکمی تعبیر کنند و از انجا
ست که در اصول آتیه بصورت قلت سهام و کثرت روس علمای فرائض تداخل را نیز توافق شمرده اند و در
حالت قلت روس و کثرت سهام تداخل را در عداد تماثل محسوب کرده تماثل حکمی میگویند لیکن ناظم رحمه الله این
تصرف را جائز نداشته حکم هر یک را بیان کرده چنانچه بیاید و در توافق اگر اعداد عاده دو گونه یا زیاده یافته شوند
اکثر اعداد عاده را در عدد وفا اعتبار میکنند چنانچه هشت و بست که هم چهار عاد انهاست و هم دو مگر معتبر چهار ست
و همچنین دوازده و هجده که دو و سه و شش هر سه عاد آنها لکن شش را اعتبار ست و شناخت تماثل محتاج بتذکر و
تدبر نیست لکن در دریافت تداخل و توافق و تباین تامل می باید پس اسهل طرق معرفتش آنست که عدد اقل را از
اکثر بر آرند اگر بیک مرتبه یا بمراتب اقل مفنی اکثر باشد میان هر دو تداخل ست و اگر اقل اکثر را فنا نکرد و بلکه از اکثر عدد
فوق الواحد باقی ماند که کمتر از اقل ست این کمتر را از آن اقل بر آرند و همچنین با یکدیگر میکرده باشند تا اینکه عمل منتهی شود
پس اگر بدین طریقه یکی دیگری را فنا کند ما بینهما توافق باشد و آخرین عددی که مفنی واقع شود همان مخرج وفق
خواهد بود اگر دو باقی ماند توافق بالنصف ست و اگر سه بالثلث و علی هذا القیاس تا عشر هر عدد زائد از ان بجزوی که
از یازده و جزوی از دوازده مثلاً هشت و پنجاه و چهار که چون هشت را شش مرتبه از پنجاه و چهار برارند شش باقی ماند بعد از ان هم
شش را از هشت برارند دو باقی ماند و هرگاه دو را از شش طرح کنند بالکلیه فنا گردد و پس همین دو مخرج نصف ست
که جزو وفق هشت و پنجاه و چهار باشد و اگر انتهای عمل از احد العددین یک باقی ماند در میان عددین تباین باشد

مثل پنج و نه که چون پنج از نه براوردیم چهار باقی ماند و چون چهار را از پنج براوردیم یک باقی ماند و اکثر علمای حساب
واحد را عدد نمی شمارند بنا بر علیه بعض ارباب فرائض هم واحد را عدد نگرفته اند هر جا که لفظ عدد در کلام فرائض یافته شود
غیر واحد مراد باشد **بیان تصحیح مسائل** که گشت از بهر صحت تقسیم منضبط هفت اصل نزد فهیم درروس و
سهام سه بشمر و در روس در روس چار دگر این بیان تصحیح مسائل فرائض ست تصحیح عبارت از تحصیل اقل عددی
ست برای براوردن سهام مخرج مسئله که ورثه از ان استخراج سهام مذکوره بلا کسر ممکن نباشد و نزد علمای این
علم برای تصحیح مسائل و صحت تقسیم هفت اصل منضبط گشته سه از ان مابین روس و سهام باید شمرد و چهار در
روس و روس **بیان اصول ثلثه اول میان روس و سهام** سه از سه اول روس و سهام کنم اگر ترا بشرح تمام
به تماثل روس را به سهام در عدد و یا مداخلت شد تمام هست قسمت صحیح ورنه اگر گشت هر یک فریق بی برگر
منکسر ولی بعدد بر روسش مداخلت گردد یا توافق بزن با اصل و عول وفق عدد روس را بی هول
ورتباین باصل و عول بزن جمله عدد روس ای برفن ناظم رحمه الله میفرماید که از اصول ثلثه اول که میان سهام
و روس قرار یافته بشرح تمام آگاه بکنیم اصل اول انست که میان عدد روس و سهام تماثل یا تداخل که از اتمام
حکمی گویند باشد دران وقت قسمت صحیح خواهد بود ده سهام بر روس بلا کسر منقسم خواهد گردید مثال تماثل حقیقی زوج
و یک اخت لاب و ام که هر یکی مستحق نصف ست و مسئله از دو و مثال تماثل حکمی که عبارت از تداخل ست شوهر مستحق
ربع و سه دختران مستحقه ثلثان و مسئله از دوازده بالاتفاق اصل دوم انکه اگر تماثل و تداخل در جمله روس و سهام نباشد پس اگر
سهام یک فریق از فریقهای مختلفه بر روس همان فریق منکسر شود و سهام فریق دیگر بر وی منکسر نشود و لکن عدد
سهام و روس فریق منکسرة السهام علیهم تداخل حقیقی یا توافق حقیقی باشد پس وفق عدد روس را در اصل
مسئله اگر عائله نباشد و در عول اگر عائله باشد ضرب کنند تصحیح مسئله نماید مثال تداخل که توافق حکمی ست در غیر عائله
بالاتفاق ابوین ابوین هر یک مستحق یک سدس و دوازده بنات مستحقه دو ثلث مسئله از شش و در سهام اربعه و روس
دوازده و ایشان توافق حکمی بالربع ست پس تصحیح مسئله از هجده میشود بضرب سه که ربع روس ست در اصل مسئله و
مثال مسئله در عائله بطریقه حنفیه زوج مستحق ربع و ابوین مستحقین سدسین و شانزده بنات مستحقه دو ثلث مسئله از دوازده
عول بپانزده و در سهام ثمانیه و روس شانزده بنات توافق حکمی بالثمن پس تصحیح از سی خواهد شد بضرب دو که ثمن
شانزده ست در پانزده عول و مثال توافق حقیقی در غیر عائله بالاتفاق ابوین مستحقین سدسین و ده دختران مستحقه
ثلثین که مسئله از شش و در سهام اربعه و روس بنات عشره توافق بالنصف پس تصحیح از سی بضرب پنج که نصف
ده باشد در شش و مثال مسئله در عائله بمذهب اهل سنت زوج مستحق ربع و ابوین مستحقین سدسین و شش بنات مستحقات
دو ثلث مسئله از دوازده و عول بپانزده و در سهام ثمانیه و روس شش بنات توافق بالنصف پس تصحیح از چهل و

پنج است بضرب سه که نصف رئوس ست و پانزده عول اصل سوم انکه اگر مابین رئوس یک فریق و سهام او
تباین باشد پس برای تصحیح جمله عدد رئوس را در اصل مسئله اگر غیر عائله بود و در عول اگر عائله باشد ضرب کنند مثال غیر
عائله بالاتفاق زوج مستحق نصف و جد مستحقه سدس و سه خواهران اخیافی مستحقات ثلث مسئله از شش و در سهام
و سه رئوس اخوات اخیافیه باهم مباین اند پس تصحیح از هجده خواهد شد بضرب ثلثه که عدد رئوس ست در سته که اصل
مسئله ست و مثال عائله نزد او ست زوج مستحق نصف و پنج اخوات عینیه مستحقه ثلثین پس مسئله از شش ست و عول به هفت
و میان سهام اربعه و رئوس خمسه اخوات تباین ست پس تصحیح از سی و پنج بضرب پنج عدد رئوس در هفت عول بدانکه
ناظم رحمه الله هر چند که اصل ثانی را میان تداخل و توافق تردید کرده لکن بضرب وفق عدد رئوس در اصل و عول
بهر دو صورت دلالت دارد که مراد از مداخلت توافق حکمی است و در مصارع اخیره هر دو شعر اخیر عدد رئوس را عدد
شاید عدد بمعنی شمردن حاصل بالمصدر بمعنی شمار گرفته اگر مصرع اخیره شعر اول چنین نظم کرده شود احسن ست مصرع
جز و وفق رئوس اینجا بی طول که جزو وفق بجای تنها وفق کثیر الاستعمال ست و از بی بعول ذی الطول یعنی
فضل بهتر ست و اگر شعر اخیر را باندک تغییر چنین نظم کنند شعر در تباین تو اصل و عول بزن در شمار رئوس این فریق
سقم مذکور رفع میشود و استعمال شمار بمعنی عدد در فارسی ذایع و شایع ست بیان اصول اربعه اخیره بین الرئوس
والرئوس شعر کنم اکنون بیان مصحح در رئوس و رئوس چار دگر گر نیاید یک فریق هم شد انقسام
بدان تصحیح در رئوس و رئوس در اعداد گر تماثل شد ای خجسته نهاد زین عددها یکی کنی مضروب در اصل
اصل و عول ای محبوب چون از بیان اصول ثلثه اول فراغ حاصل شد الحال بیان اصول اربعه اخیره که
میان رئوس و رئوس اند میکند اصل اول آنکه زاید از یک فریق خواه دو باشد یا فوق آن اگر سهام هر یکی از انها
بر رئوس انها بتقسیم صحیح منقسم نشود بلکه در تقسیم سهام هر فریق بر رئوس آنها کسر واقع شود در این صورت اگر میان
اعداد رئوس یک فریق و اعداد رئوس فریق دیگر نسبت تماثل ست پس یکی را از اعداد رئوس متماثله در اصل مسئله اگر
غیر عائله ست و در عول اگر عائله است ضرب باید کرد و تماثل در رئوس و رئوس دو قسم ست یکی آنکه اعداد رئوس هر یکی
مثل دیگری باشند مثل سه و سه و چهار و چهار چنانچه چهار خواهران اعیانیه مستحقات ثلثین و چهار خواهران اخیافیه
مستحقات یک ثلث مسئله از سه و تصحیح از دوازده بضرب سه در چهار که عدد یکی از رئوس متماثله ست بالاتفاق و مثال عینین
زوج مستحق نصف و سه خواهران اعیانیه مستحقات ثلثین و سه خواهران اخیافیه مستحقات یک ثلث مسئله از شش و
عول به نه و تصحیح از بیست و هفت بضرب عول در سه که عدد یکی از رئوس متماثله ست دیگر آنکه اعداد رئوس بعضها اگر چه با خود ها متماثله نباشند لکن
بمراعات اصول ثلثه اول بعض رئوس که با سهام خود توافق دارند وفق آن رئوس با بعض اعداد رئوس دیگر تماثل
داشته باشند مثل شش اخوات اعیانیه و سه اخوات اخیافیه مسئله از سه است میان شش و سه هر چند تداخل ست لکن

در رؤس اخوات سته و سهام انها توافق حکمی بنصف است و نصف رؤس با صین رؤس اخوات ثلثة اخیافیه مماثلت دارد
پس تصحیح مسئله از نه باشد بضرب سه در سه بالاتفاق و مثال ۵۱ عائله شش اخوات اعیانیه و سه جدات و سه اخوات اخیافیه
مسئله از شش و عول بهفت و تصحیح از بست و یک بضرب هفت عول در سه که یکی از رؤس متماثله است بدانکه مقصود ناظم
ازین اشعار بوجه تعقید خالی از سقم نیست علی الخصوص نون نفی بعد لفظ شد مصرع ثانی را از پایه فصاحت انداخته هرچند
باندک تغییر چنین درست توان کرد مصرع "اشعار در ان اسم هم صحیح" لکن تمام شعر را باین شعر تبدیل نمودن انسب است
در سهام و در رؤس چند فریق × هست گر انکسار بالتحقیق × و در مصرع اخیره شعر چهارم بجای لفظ همان همه بهتر است
و همچنین در شعرها بعد که از تشویش مرجع ضمیر توان رست چون از اصل اول فراغت حاصل شد الحال بیان اصل
ثانی میکنند و میگویند ۵ در تداخل زن فی پس اکثر را × در همان اصل و عول اس علانا × یعنی اصل ثانی انست که اگر بعض
اعداد رؤس متعدده منکسرة السهام علیهم با بعض دیگر بنسبت تداخل باشد پس از جمله اعداد متداخله رؤس متعدده عدد رؤسی
که اکثر باشند آنرا در اصل مسئله غیر عائله و در عول عائله ضرب کنند مثل ۵۲ دو زوجه و چهار پسر مسئله از هشت تصحیح از سی و دو
بضرب چهار که اکثر اعداد رؤس متداخله است در هشت بالاتفاق و مثال ۵۳ عائله چهار زوجات و سه اخوات اعیانیه
و دوازده اخوات لام مسئله از دوازده است و عول بپانزده و تصحیح یکصد و هشتاد بضرب دوازده که اکثر اعداد متداخله
است در پانزده عول ۵ در توافق بکل دیگر زن × وفق یک باز حاصل ای پرفن × زن بوفق سوم گرای خوش خو ×
شد موافق وگرنه در کل او × همچنین تا بآخر و حاصل × بهمان اصل و عول ای عاقل یعنی اصل ثالث انکه اگر بعض
اعداد رؤس متعدده منکسرة السهام علیهم را با بعض دیگر نسبت توافق باشد درین صورت وفق اعداد رؤس
احد المتوافقین را در کل اعداد رؤس آخر ضرب کنند و باز حاصل این ضرب را در وفق اعداد رؤس ثالثه ضرب کنند
اگر در حاصل و ثالثه توافق باشد و اگر در حاصل و ثالثه توافق نباشد حاصل را در کل ثالثه ضرب کنند همچنین تا آخر یعنی
در وفق رابع اگر حاصل ضرب دوم با رابع توافق داشته باشند و رنه در کل رابع زنند بعد ازان حاصل ضرب
اخیر را در اصل مسئله اگر غیر عائله باشد و در عول اگر عائله بود ضرب کنند مثل ۵۴ چهار زوجه و پانزده جده و هجده دختر و
شش عم مسئله از بست و چهار است سه یعنی ثمن حق زوجات اربعه و شانزده یعنی ثلثین حصه هجده بنات و چهار یعنی
سدس سهم پانزده جدات و یک باقی نصیب اعمام سته ست و چون در اعداد رؤس و سهام بنات توافق بالنصف
ست نصف عدد رؤس آنها که نه باشد گرفتیم پس اعداد رؤس چهار و شش و نه و پانزده شد در چهار و شش توافق بالنصف
ست بضرب سه در چهار دوازده حاصل شد آن با نه متوافق بالثلث ست و بضرب ثلث یکی در جمیع دیگری سی
و شش حاصل شد و آنرا با پانزده توافق بالثلث ست و بضرب ثلث احدهما در کل آخر یکصد و هشتاد شد باز آنرا
در اصل مسئله ضرب کرده از حاصلش که چهار هزار و سیصد و بست باشد تصحیح مسئله نمودیم و درین مسئله نزد ایا

جدات و اعمام را بنات حاجب اند و مثال این اصل نزد شان نیست که چهار ازواج مستحقات ربع و شش اعمام
مستحق باقی و نه اخوال مستحق ثلث مسئله از دوازده ست و تصحیح از چهار صد و سی و دو بدین طریق که چون میان
رؤس ازواج اربعه و اعمام سته توافق بالنصف ست بضرب وفق احدهما در آخر دوازده شدند و آنرا با اعداد
اخوال تسعه توافق بالثلث ست بضرب ثلث احدهما در آخر سی و شش حاصل شدند و آنرا در اصل مسئله ضرب کردن از
حاصل ضرب تصحیح نمایند و درین مثال نزد اهل سنت اخوال محجوب المیراث اند و اعمام بقیه ترکه بعصوبت خواهند گرفت و مثال
مسئله عائله چهار زوجه و شش اخت اعیانیه و نه جده مسئله از دوازده و عول بسیزده و تصحیح از چهار صد و شصت و هشت
چون در اعداد رؤس ازواج اربعه و اخوات سته توافق بالنصف ست بضرب نصف احدهما در جمیع آخر دوازده حاصل
شد و آن با نه متوافق بالثلث و بضرب ثلث یکی در کل دیگری سی و شش حاصل شد و از ضرب این حاصل در سیزده
عول چهار صد و شصت و هشت میشوند ۵ در تباین بین جمیع یک بجمیع و گر بعضی از شک مبلغش در کل سوم
ایجان و همچنین تا اخیر بعد از آن مجتمع زن با اصل و عول ای یا به حاصلش منقسم سهام شمار یعنی اصل چهارم از
اصول اربعه آنکه اگر میان اعداد رؤس متعدده منکسرة السهام علیهم تباین باشد جمله اعداد رؤس اعداد الفرق با دیگر
دیگر ضرب کنند و حاصل را در کل سوم همچنین تا رؤس ختم شوند و این مجتمع یعنی حاصل اخیر را در اصل مسئله اگر عائله نه
باشد و در عول آن اگر عائله بود ضرب نمایند و حاصل ضرب را منقسم سهام شمرده تصحیح مسئله نمایند مثلا دو زوجه و
شش جده و ده دختر و هفت عم مسئله از بست و چهار و تصحیح از پنجهزار و چهل بدین طریق ثمن که سه باشد حصه زوجتین
وسدس که چهار باشد سهم جدات سته ست و دو ثلث که شانزده بود نصیب بنات عشره است و یک باقی برای
اعمام سبعه و میان اعداد سهام جدات و بنات و اعداد رؤس آنها توافق بالنصف ست نصف رؤس جدات که سه
باشد و نصف رؤس بنات که پنج باشد گرفتیم پس دو و سه و پنج و هفت که اعداد متباینه اند جمع شدند و بضرب یکی
در دیگری که حاصلش در ثالث و مبلغش در رابع دو صد و ده حاصل شدند و از ضرب آن در اصل مسئله پنجهزار و چهل
میشوند و این مثال بر اصول امامیه درست نیست که جدات و اعمام با بنات نصیبی ندارند پس مثال باتفاق فریقین
اینست که دو زوجه و سه پسر مسئله از هشت و تصحیح از چهل و هشت بضرب دو در سه و حاصلش در هشت و مثال عائله
هفت اخت اعیانیه و پنج اخت اخیافیه و سه جده مسئله از شش ست و عول بهفت و تصحیح از هفتصد و سی و پنج بضرب
رؤس اخوات اعیانیه سبعه در اخیافیه خمسه و حاصلش در جدات ثلثه و مبلغش در سبعه عول بدانکه درین اصول اربعه اصول
ثلثه اول را هم مرعی و ملحوظ باید داشت یعنی اولا میان رؤس و انصبا ملاحظه نسبت کرده هر چه از اصول ثلثه
مقرر شده بر آن عمل نمایند بعد از آن مراعات اصل رابعه کنند چنانچه در ضمن امثله و اشعار هم بدان کرده شد قوله بعینه
از شک در شعر اول نه جای عیب تصحیح واقع شده اند اندک تغییری در شعر درست کنند اسم و تباین بود جمیع یک

بجمیع دگر بزن بشتاب ٭ در بیان معرفت سهم هر فریق از تصحیح ٥ گر تو خواهی که سازیش تنقیح ٭ حصهٔ هر فریق
از تصحیح ٭ سهم هر فرقه را از اصل و عول ٭ زن بمضروب یا بسن بی هول ٭ حاصل دان بگفتهٔ جمهور ٭ سهم فرقه ز تقسیم
مذکور ٭ هرگاه حال تصحیح بشرح و بسط گذارش یافت اکنون قاعدهٔ دریافت سهم هر فریق از طوایف مختلفه که سهام
در روس و در روس رؤس آنها مختلف النسب بود بیان میکند که اگر خواهی حصهٔ هر فریق را تنقیح و تحقیق نمائی که از
تصحیح چقدر بوی میرسد پس سهم هر فرقه را که از اصل مسئله غیر عایله یا از عول در مسئلهٔ عائله بوی رسیده باشد در عددیکه برای تصحیح
مسئله اصل یا عول را در آن ضرب کرده باشند ضرب نمایند و حاصل این ضرب را حصهٔ همان فرقه که سهم اصل او تقسیم
کرده اند از تقسیم مذکور یعنی از تصحیح دانند مثلا زوج و سه اخوات اخیافیه و شش اخوات اعیانیه مسئله از شش و عول بهفت
چون میان سهام اخوات اعیانیه و رؤس آنها توافق بالنصف است نصف شش که سه باشد بگیرند در تصویر
میان رؤس و رؤس تماثل است سه را در ضرب کنند و از بیست و هفت تصحیح مسئله نمایند در اصل برای
زوج سه سهم بود بضرب در سه نه شدند و برای ثلثه اخیافیه دو سهم بود بضرب در سه شش شدند و برای سته اعیانیه
چهار بود بضرب در سه دوازده شدند بدانکه هر یکی از این اشعار ثلثه متن خالی از خللی نیست در شعر اول آوردن
ضمیر مفعول بعد فعل با وجود ذکر مفعول در مصرع ثانی تکرار بیجا ست اگر مصرع را بدین طرح مبدل کنند
ع گر مراد است تا شود تصحیح ٭ تا از این ستم هم و نیز از ستم تکرار لفظ گر تو خواهی درین مصرع و در مصرع آینده بری شود و در
شعر ثانی ذکر اصل و عول زاید است و ذکر مضروب مطلق بلا تعیین مودی مطلب نیست زیرا که غرض آنست که
سهم هر فرقه را در مضروبی که آنرا در اصل مسئلهٔ این فرقه برای تصحیح ضرب کرده بودند ضرب نمایند پس بجای این شعر
چنین بایستی گفت ٥ سهم هر فرقه زن در آن اعداد ٭ که زدی اصل در همان اعداد ٭ و در شعر ثالث حشو بسیار
ست و اظهار های فرقه مخل فصاحت و تصحیح را بتعبیر تقسیم کردن از قبیل مجاز است پس تبدیل این شعر باین شعر مناسب
می نماید ٥ حاصل ضرب سهم در مضروب ٭ هست لاریب حصهٔ مطلوب ٭ بیان معرفت سهم هر واحد از
هر فریق ٥ گر تو خواهی که کرد نت تحقیق ٭ سهم هر واحد از آحاد فریق ٭ سهم اصلی هر فریق ایجان ٭ سازی تقسیم
بر رؤس آن ٭ وزن بمضروب خارج حاصل ٭ سهم هر واحد است ای عاقل ٭ یعنی اگر تو میخواهی که حصهٔ هر واحد
از آحاد فریقی متحقق شود و ترا معلوم گردد که حصهٔ هر یکی از افراد آن فریق چقدر است باید که سهم اصلی هر فریق را بر رؤس
آحاد آن فریق تقسیم سازی و خارج قسمت را در مضروبیکه آنرا در اصل مسئله ضرب کرده بودی ضرب نمائی
حاصل ضرب را حصهٔ هر واحد از آحاد آن فریق دانی مثلا سه جدات مستحقات سدس و پنج اخوات اخیافیه مستحقات
ثلث و هفت اخوات اعیانیه مستحقات ثلثین مسئله از شش و عول بهفت و چون بوجه تباین رؤس را
باهم ضرب کنند حاصل ضرب یکصد و پنج شود و بضرب در هفت عول هفتصد و سی و پنج حاصل گردد که

که ازان تصحیح مسئله میشود سهام جدات ثلثه از اصل مسئله یک بود خارج قسمت بر هر یکی یک ثلث و بضربش یک در
صد و پنج حاصل ضرب سی و پنج شد که حصهٔ هر یک از جدات ست و همچنین نصیب اخیافیه خمسه دو بود خارج
قسمت بر رؤس آنها دو خمس و بضربش در مضروب مذکور چهل و دو شد که حصهٔ هر واحده از فریق اخیافیات
ست و هکذا سهام اعیانیات سبعه چهار بود خارج قسمت بر رؤس آنها چهار سبع و بضرب آن در مضروب
مسطور شصت میشود که حصهٔ هر یکی از فرقهٔ اعیانیه باشد و دیگر امثال را برین قیاس کنند بدانکه در مصرع ثانی شعر
اول بجای آحاد بر وزن افعال که جمع احد ست احاد بر وزن فعال بالضم معدول از احد احد آوردن بهتر
و ست و بغل ست پس تبدیل مصرع باین مصرع مناسب می نماید مصرع سهم هر یک تجزیات فریق ×
و در شعر سوم دو قباحت ست یکی آوردن لفظ مضروب مطلقاً که سقمش گذشت دوم تحرک بای مضروب که
موهم اضافتش بسوی خارج میشود پس تبدیل این شعر باین دو شعر ضرور ست ٥ خارجش را بزن در آن مضروب ×
که با صلش زدی همان مضروب × حاصل ضرب حصهٔ هر یک × زان فریق ست سهم وی بی شک × استحال قاعده
دوم برای معرفت سهام هر یکی از آحاد یک فریق بیان میکند و میگوید ٥ نیز مضروب هر فریق نما × قسمت و باز خارج
آن را × زن بسهم فریق و حاصل آن × سهم هر فرد آن فریق بدان × حاصلش اینست که اعداد همان مضروب را
که در اصل مسئله برای تصحیح ضرب آن معمول ست بر اعداد رؤس افراد هر فریق که دریافت سهام هر واحد از
آحادش منظور باشد قسمت نمای باز خارج قسمت را در حصهٔ هر فریق ضرب کنی و حاصل ضرب را حصهٔ هر فرد
از افراد آن فریق دانی مثلا در مثال مذکور یکصد و پنج را که مضروب اصل ست بر هر سه جدات تقسیم کنند خارج قسمت سی
و پنج میشود و بضربش در یک که سهم فریق جده ست همان حاصل ضرب نصیب هر واحد از جدات باشد و تقسیم
مضروب مذکور بر اخوات اخیافیه خمسه بیست و یک خارج میشود و بضربش در دو چهل و دو حاصل شود که حصهٔ هر یک از
آنهاست و تقسیم همان مضروب بر اعیانیات سبعه خارج قسمت پانزده ست که بضربش در چهار شصت میشود که
حصهٔ هر فرد ازانهاست حالا قاعده سوم معرفت سهام هر فرد از افراد یک فرقه در رشتهٔ نظم کشیده ٥
نیز منسوب کن نصیب فریق × آنچه شد ز اصل مسئله تحقیق × سوی عدد رؤس ای محبوب × پس بهر واحد
ده از مضروب × بهمین نسبت و مبر زنهار × محنت ضرب و رنج قسمت یار × یعنی ضابطهٔ سوم برای دریافت حصهٔ
هر فردی از یک فریق طریقهٔ نسبت ست که هر چه نصیب هر فریق از اصل مسئله متحقق شده باشد اعداد آنرا
بطرف اعداد رؤس آن فریق نسبت کنی و آن نسبت را محفوظ کرده بمثل همان نسبت از مضروبیکه در اصل مسئله
برای تصحیح ضربش کرده بدهی و از محنت ضرب و رنج قسمت برهی که این طریقه اسهل ست چنانچه در مثال مذکور
الصدر میان یکسهم و رؤس ثلثه جدات نسبت ثلث ست از مضروب اصل که یکصد و پنج بود ثلث آنرا که سی و پنج

باشد حصهٔ هر واحد از جدات واند و میان دو سهم و رئوس ح سه اخوات اخیافیه نسبت دو خمس ست و دو خمس که صد و پنج که چهل و دو باشد حصهٔ هر یک از اخوات اخیافیه ست و میان چهار سهم و رئوس سبعه اخوات اعیانیه نسبت چهار سبع ست و چهار سبع یکصد و پنج که شصت باشد حصهٔ هر واحد از آنهاست بدانکه در شعر ثانی اگر بجای سوی لفظ بشمار آرند بهتر

بیان قاعدهٔ قسمت ترکه بر ورثه ۵ ضابطهٔ هر قسمت ترکات × گر تو پرسی ز من بگو بات × کر مماثل بتقسیم تصحیح × گشت متروک قسمت ست صحیح × زان بمتروک ورنه بالتحقیق × هم بتصحیح کسی فریق × حاصلش بخش ساز بر تصحیح × خارجش سهم وارث ست صحیح × این بیان قاعدهٔ الضرورت ست اگر ترکه دراهم و دنانیر باشد بعد تصحیح مسئله آن دراهم و دنانیر را چگونه تقسیم نمایند میگویم که اگر از من ضابطهٔ تقسیم ترکه پرسی با تو بگویم که اگر مال متروک با مقسم که مسئله از آن تصحیح یافته تماثل حقیقی یا حکمی دارد پس تقسیم آن اهل ست مثلاً تصحیح از سجده و متروک هم سجده باشی و شش و اگر مال متروک با آن تماثل حقیقی و حکمی نداشته باشد سهام هر یکی را از هر فریق که بعد تصحیح مسئله بوی رسیده در مال متروک ضرب کنند و حاصل ضرب را بر اعداد تصحیح قسمت نمایند و خارج قسمت را حصهٔ آن وارث از فریق مذکور شمارند چنانچه زوج و ام و دو اخت عینیه که مسئله از شش و عول به هشت و ترکه بست و پنج دنیار که میان هشت ست پس سه را که از تصحیح مسئله حصهٔ زوج ست در بست و پنج که عدد مال متروک باشد ضرب کردیم هفتاد و پنج شد آنرا بر هشت که عدد تصحیح ست قسمت نمودیم خارج قسمت نه دنیار و سه ثمن دنیار حصهٔ زوج ست و چون یک سهم ام را در عدد دنانیر متروکه ضرب کردیم حاصل ضرب بیست و پنج ست و بعد قسمت بر هشت سه دنیار و یک ثمن حصهٔ ام بر آمد و چون دو دو سهم هر یکی از اختین را در عدد دنانیر ضرب کردیم حاصل ضرب پنجاه شد و بعد تقسیم بر هشت تصحیح شش دنیار و یک ربع حصهٔ هر اخت بر آمد بدانکه اهل این فن بصورت توافق ترکه با تصحیح قاعدهٔ دیگر نیز ذکر نموده که ناظم رحمه الله آنرا ترک کرده پس ضرور شد که در سلک نظم کشیده درین مقام الحاق کرده شود ۵ خاص بهر توافق ست اینجا هم نیز قانون دیگر ای دانا × مال متروک را چو با تصحیح × در حقیقت توافق ست صحیح × پس ز تصحیح حصهٔ هر فرد × ضرب در وفق مال باید کرد × وفق تصحیح را گرفته بر آن × حاصل ضرب تقسیم کردان × سهم هر یک ز هر فریق بدان × هر چه خارج شود قسمت آن × یعنی از برای توافق ترکه با تصحیح قانونی دیگر سوای قانون کلی سابق الذکر هم هست که اگر مال متروک را با تصحیح توافق باشد پس حصهٔ هر فرد از تصحیح گرفته در وفق مال متروک ضرب باید کرد و حاصل ضرب را بر وفق تصحیح منقسم باید نمود و هر چه خارج قسمت باشد آنرا حصهٔ هر یکی از هر فریق باید شمرد چنانچه زوج و چهار خواهران عینیه و دو خواهران اخیافیه که اصل مسئله از شش و عول به نه و ترکه سی دنیار متوافق با تصحیح به ثلث پس چون سه را که حصهٔ زوج ست در ده که وفق ترکه ست ضرب کنند سی شود و آنرا بر سه که وفق تصحیح ست قسمت نمایند ده خارج قسمت

حصهٔ شوهر باشد و برای هر یک از اخوات عینیه و اخیافیه یک یک سهم بود چون آنرا در ده ضرب کنند همان ده حاصل
شود و بعد قسمت بر سه خارج قسمت سه و یک ثلث حصهٔ هر یکی از خواهران برآید ۵ باز دریاب بهترین اسلوب
حصهٔ هر فریق ای محبوب * یعنی آنچه سبق ذکر یافت طریقهٔ دریافت حصهٔ هر فرد از هر فریق بوده و اگر نیز دریافت حصهٔ
هر فریق منظور باشد بهمین طریقه ضرب و تقسیم حصهٔ آن فریق را دریاب مثلا در مسئلهٔ مذکوره بقاعدهٔ اولی عا[م]
حصهٔ فریق اختین چهار بود و بضرب در بست و پنج یکصد حاصل شد و بعد تقسیم بر هشت تصحیح دوازده و نصف خارج
قسمت حصهٔ فریق اختین ست و در مسئلهٔ مذکوره بقاعدهٔ مخصوصه توافق سهم فریق اخوات اربعهٔ اخیافیه چهار
بود و بضرب در ده وفق ترکه چهل شد و بعد قسمت بر سیزده و یک ثلث خارج قسمت حصهٔ فریق اخوات است بیان
قسمت ترکه بغرما ۵ دادن وام گر کنی تدبیر * دین آن هم چو سهم وارث گیر * گیر مجموع دینها بعمل * همچو تصحیح
بی قصور و خلل * باز جاری کن ای گرامی ذات * آنچه گفتیم بقسمت ترکات * غرما بضم غین معجمه و فتح رای مهمله و میم بالالف
ممدوده جمع غریم بمعنی داین و مدیون هر دو لیکن اینجا بمعنی داین است بدانکه هر چه از متروکات میت بعد تجهیز و تکفین باقی
ماند اگر باداء دین کفایت کند فبها و اگر مکتفی اداء دیون نباشد بحساب رسد بر داینان تقسیم نمایند و طریقه این
آنست که دین هر داین را بمنزلهٔ سهم هر وارث از تصحیح مسئله شمارند و مجموعهٔ دیون را در محل مانند مجموعهٔ تصحیح بلا قصور
گرفته هر چه در قسمت ترکات و تعیین حصهٔ هر وارث گفته آمد در ان مجموعه همان عمل جاری نمایند یعنی اگر مال متروک را
با جمیع دیون مماثلت باشد کار سهل است و در صورت فقدان مماثلت اعداد دین هر داین در جمیع ترکه ضرب
نمایند و حاصل را بر مجموع دیون قسمت کنند مثلا ترکهٔ میت سیزده دینار است و وام ذمهٔ او پانزده دینار ده دینار از آن یکی
و پنج دینار از آن دیگری و میان ترکه و دین مباینت است و بضرب ده که عدد دین یکی از داینان است در سیزده که
عدد مال متروک باشد یکصد و سی حاصل شود و چون آنرا بر مجموع دیون که پانزده است قسمت کنند خارج قسمت
هشت صحیح و دو ثلث حصهٔ صاحب عشره باشد و بضرب پنج که عدد دین دیگری است در سیزده ترکه شصت و پنج شده و بعد تقسیم
بر پانزده خارج قسمت چهار صحیح و یک ثلث حصهٔ صاحب خمسه است و بر تقدیر مراعات قاعدهٔ مخصوص توافق
میان دین و ترکه در صورت مذکوره اگر ترکه را نه دینار فرض کنند میان ترکه و مجموع دیون که پانزده است توافق
بالثلث باشد چون ده را که عدد قرض یک داین است در ثلث نه که سه باشد ضرب کنند سی حاصل شود و بعد تقسیم بر
پنج که وفق مجموع دیون است شش خارج قسمت حصهٔ صاحب عشره باشد و همچنین بضرب پنج قرضهٔ دیگری در سه
پانزده حاصل شود و بعد تقسیمش بر پنج سه خارج قسمت حصهٔ داین دیگر باشد مخفی نماند که ناظم رحمه الله در بیت تداخل
تخارج را نظم نفرموده حال آنکه از ضروریات مقام است بنا علی ذلک بنظم آن پرداخته داخل متن میکنم و بشرحش
می پردازم بیان تخارج ۵ گر بچیزی معین از متروک * وارثی را اصلح کرد سلوک * اهل این فن تخارجش

خوانند* چنین بطرز چنین تصحیح رانند* که تصحیح مسئله بنگرد* سهم هر یک جدا جدا بشمرد* حصه آنکه گرد صلح صحیح* طرح باید نمود
از تصحیح* ما بقی مال را کنی مقسوم* بر سهام بقیه معلوم* مثل یک عم و شوهر و مادر* صلح بمهر کرد اگر شوهر* ترکه را سهم
حصه کن انجا* زان دو ام را به یکی عم را* یعنی بصورت تعدد ورثه میت یکی از جمله وارثان بر چیزی معین از مال متروک
میت با وارثان دیگر راه صلح سلوک نمود و گفت که شی فلان را از ترکه در حصه من گذارید و باقی ترکه را باهم قسمت نمائید
و برین معنی مصالحه واقع شد اهل فن فرائض این مصالحه را تخارج نام کرده اند مشتق از خروج بمعنی آمدن و این تخارج نزد اهل سنت جایز
و هم چنین در کتب امامیه در بحث مواریث ذکر تخارج ندیده ام لکن جواز مصالحه در میراث از کتب ایشان مستنبط میشود
والله اعلم بالصواب و برای ضبط قاعده تخارج علمای فرائض چنین میفرمایند که اول نظر بر تصحیح مسئله جمله ورثه
مع مصالح دارند و سهام هر یک ازان همه جدا جدا شمارند که مصالح چند سهم میرسد و چند سهم حصه فلان و چند سهم
نصیب بهمان ست بعد ازان سهام آنکس را که بر چیزی معین از ترکه صرف نظر صلح نموده از تصحیح مسئله طرح باید کرد
یا باید انداخت و باقی سهام را محفوظ باید داشت پس آنچه از مال متروک بعد اخذ مصالح باقی مانده است آنرا
بر سهام معلوم که بعد طرح سهام مصالح باقی هستند قسمت کنند و هر یکی را بقدر سهامش رسانند مثالش زنی
مرد و یک عم و شوهر و مادر گذاشت درین صورت مسئله از شش ست پس اگر شوهر بر مهر که در ذمه او ست صلح کرد
درین صورت حصه زوج را که سه سهم ست از اصل مسئله بیندازند باقی سه حصه ماند که دو ازان حق ام و یک حق عم
ست پس بقیه ترکه را بعد اخراج مهر برهمین سهام ثلثه منقسم گردانند و دو ازان بمادر و یک سهم بعم دهند و اگر عم بچیزی
مصالحه کند ترکه بر پنج سهام باقیه منقسم شده سه بزوج و دو بام رسد و اگر ام مصالحه کند مال بر چهار سهام
انقسام یافته سه بزوج و یک بعم رسد و نزد امامیه باوجود ام عم را حظی از میراث نیست و چون ما بقی از حصه زوج
فرضاً و رداً بام میرسد مسئله از دو باشد یکی حق زوج و یکی حظ ام و بصورت مصالحه احدهما بر چیزی هر دو حصه
با آخر خواهد رسید و مثال متفقه فریقین آنست که زوج و اب و ابن گذارد مسئله از دوازده ست سه ازان بزوج و
دو باب و هفت بابن رسد اگر زوج مصالحه بر چیزی کند باقی ترکه را بر نه تقسیم کرده دو باب و هفت بابن دهند
و اگر اب مصالحه بچیزی کند باقی ترکه را بر ده قسمت نموده سه بزوج و هفت بابن دهند و اگر ابن مصالحه نماید بر پنج
قسمت کرده سه بزوج و دو باب دهند **بیان رد و عول** رد که آن گشت ضد عول ای جان* نزد مذهب اکثر صحابه بیان رد
بدان* غیر از اهل فرض نباید اگر* عصبه هیچکس ترا منظر* هرچه باقی ز اهل فرض بود* جز بزوجین کن بر آنها رد
رد در لغت بمعنی بازگردانیدن ست و در اصطلاح ارباب فرائض بازگردانیدن بقیه ترکه ست بمستحقین آن
و رد ضد عول ست و عامه صحابه برد قائل شده اند و همان مختار فریقین حنفیه و شیعه ست و زید بن ثابت
رضی الله عنه بجواز رد نرفته بلکه گذاشتن ترکه فاضل از تقسیم را در بیت المال حکم کرده و امام شافعی و امام مالک

نیز بیشتر را خیا کرده اند مگر محققین از اصحاب امام شافعی بصورت فقدان بیت المال قایل برد شده اند پس میگویند که گر
سوای اهل فرض کسی از عصبات یافته نشود ترکهٔ میت هرچه از اهل فرض باقی ماند بر اهل فرض که سوای زوجین اند رد
باید کرد و ابن عباس رض بر جده هم رد روا نداشته و حضرت عثمان قایل رد بر زوجین هم هست و نزد امامیه بصورت انعدام
دیگر ورثهٔ نسبی بر زوج هم رد هست و بر زوجه رد نیست چنانچه در ابتدا گذشت باید دانست که بمذهب مختار امامیه خواهر اعیانیه
و علاتیه مانع رد بر خواهر اخیافیه نیست خلافاً لاهل السنة ــه منحصر بار من مسائل رد به همگی در چهار قسم بود × کر بفقدان غیر
اهل رد × جنس واحد از اهل رد باشد × عددی کان بود برای روس × ساز از و مسئله شود یا بوس × مسئله در دو بنت
از دو دان همچنین در دو اخت مثل آن × یعنی مسائل رد همگی در چهار قسم منحصر است قسم اول آنکه اگر در صورت فقدان
غیر اهل رد یعنی در مسئله رد که من لا یرد علیه موجود نباشد اگر در آن مسئله از اهل رد جز جنس واحد یافته نشود از عدد ورثه
همان جنس واحد نظر تسهیل مسئله باید ساخت و تصحیح باید کرد مثلاً اگر کسی دو بنت گذاشت یا دو اخت پس تصحیح مسئله
از دو باشد بدانکه مراد از جنس درین مقام قسمی از دوازده اقسام ذوی الفروض است ــه در دو جنس اند یا سه مسئله گیرند
از جمیع سهام بی تاخیر × قسم دوم آنکه بصورت فقدان من لا یرد علیه اگر من یرد علیه دو جنس یا سه جنس باشد در نصورت
مسئله از جمیع سهام آنها باید گرفت یعنی اولاً تصحیح مسئله نموده هر قدر سهام که هر یکی از اجناس مختلطه از تصحیح مسئله رسیده
باشد انرا جمع کرده بعد و آن سهام مسئله سازند و هرچه بهر یکی رسیده باشد بوی رسانند و وجه تصریح بدو
جنس و سه جنس و عدم اکتفا بدو یا قوس نهست که باستقرا معلوم شده که من یرد علیه زاید بر سه جنس در
یک مسئله مجتمع نشوند احتمال صور ممکنه اجتماع اجناس من یرد علیه و تصحیح مسائل آنها بیان میکنند و میگویند ــه
مسئله در دو سدس یا از دو ست × در ثلث با سدس از سه میگو ست × یعنی اگر دو سدس در مسئله من یرد علیهم
یافته شود مسئله از دو و تصحیح باید مثل جده و اخت لام که اصل مسئله از شش ست یک یک بهر یکی بفرضیت باقی برد
پس تصحیح مسئله از دو ست و بهر یکی یک یک میرسد و اگر ثلث با سدس جمع شود مسئله از سه ست مثلاً ام و دو
خواهر اخیافیه که سدس حق مادر ست و ثلث حصهٔ هر دو خواهران اخیافیه اصل مسئله از شش و تصحیح از سه و بهر یکی
خواهران و یکی بمادر و نزد امامیه اجتماع ثلث با سدس ممتنع ست و اینصورت داخل قسم اول ست زیراکه اولاد ام با ام
محجوب ست نزدشان بدانکه لفظ سدس بضم دال و سکون آن هر دو آمده ــه و ان به نصف و سدس مع چار ای
و ثلث با سدس از پنج شناد نیز از پنج یار مسئله سازد × نصف گر با دو سدس شد انها × یعنی در صورت اجتماع نصف
و سدس مسئله را از چهار باید دانست مثلاً بنت و ام که اصل مسئله از شش ست و مجموع سهام هر دو چهار ست
و لهذا ... اجتماع ثلثان و سدس مسئله از پنج باید شمرد مثل دو دختر و مادر که اصل مسئله از شش هست و مجموع
سهام پنج و اگر نصف با دو سدس جمع شود نیز مسئله از پنج باید ساخت مثل ...

اصل مسئله از شش هست و مجموع سهام پنج و نزد اثنا عشریه بنت الابن را با بنت صلبیه نصیبی نیست پس مجموع
سهام درین صورت چهار ست و بطریقه ایشان مثال اجتماع نصف با دو سدس ابوین و یک دختر و مثالش
باتفاق فریقین نتوان یافت ه هم بنصف و ثلث زپنج بدان × اندرین هر سه شکل ای جانان × گرچه از شش بود
اصل مسئله بود × لیک از رد به پنج عود کند × یعنی اگر نصف با ثلث مجتمع شود نیز مسئله از پنج باشد مثل ام و اخت
اعیانیه که مسئله از شش هست و مجموع سهام پنج و بمذهب شیعه این صورت داخل قسم اول ست که ام حاجب اخوات
ست و بطریقه شان در مسئله رد چهار اجتماع و جنس من یرد علیه که هر یک مستحق نصف و ثانی مستحق ثلث باشد
جائز نیست بالجمله درین سه صورت مذکوره که اجتماع ثلثین و سدس و اجتماع نصف با دو سدس
و اجتماع نصف و ثلث باشد اگرچه اصل مسئله از شش بود لکن از باعث رد به پنج برگردد بدانکه اگر در صور مذکوره
سهام هر یکی بر اعداد رؤس آنها استقامت پذیرد حاجت عمل دیگر نیست و اگر سهام بر رؤس مستقیم نشود
بر طبق اصول مذکوره در تصحیح عمل باید نمود لکن اعداد رؤس را انجا در اصل مسئله و عول ضرب نکنند و انجا
در مسئله رد به ضرب باید کرد چنانچه بعد ازین بیان خواهم کرد ه اول از چار قسم و ثانی هم بگفتم اکنون بشنو بیان
سوم × گر بود من لا یرد شد ای همدم × جنس واحد از اهل رد و همم × فرض من لا یرد دهی ای جان × از اقل مخارجش پس زان
بر سر اهل رد گرامی دان × باقیش مستقیم شد فبها × مثل سه بنت و شوکه بست ز چار × مسئله مستقیم و بس هموار × یعنی
از اقسام اربعه مذکوره قسم اول و ثانی بیان کردم اکنون بیان قسم سوم باید شنید که اگر با من لا یرد علیه جنس واحد از
من یرد علیه باشد درین صورت تصحیح مسئله از اقل مخارج فرض من لا یرد علیه نموده فرضش باو بدهند پس اگر باقی
از ان بر رؤس اهل رد تماثل حقیقی داشته باشد و مستقیم شود فبها و هو المراد مثل سه دختر و شوهر که مسئله از چار
که اقل مخارج فرض شوهر باشد یکی بزوج میرسد سه باقی بر رؤس بنات ثلثه بلا کسر انقسام یابد و حاجت تصحیح باقی
نمی ماند ه ورنه فوق رؤس آنها زنج سهام مخرج ارشاد ای جان هر دو با قیش با رؤس اهل رد متوافق وگرنه زن بی عدد جمله
ای یار بنهیم مخرج اقل یکبار × یعنی اگر باقی بر رؤس اهل رد مستقیم نشود پس اگر باقی مذکوره با رؤس اهل رد متوافق بتوافق حقیقی یا حکمی
باشد وفق رؤس را در همان مخرج اقل باید زد و حاصل ضرب تصحیح مسئله باید شمرد و اگر باقی با رؤس من یرد علیه توافق حقیقی و حکمی نداشته باشد
عدد کل رؤس را در همان مخرج اقل ضرب باید کرد و از حاصل ضرب تصحیح مسئله باید نمود ه زوج و شش بنت مسئله
از هشت × و ان مثال از پی توافق گشت × یعنی مثال توافق آنست که میت زوج و شش دختر گذاشت اقل مخارج
فرض من لا یرد علیه چهار ست یکی از ان بشوهر رسید و سه باقی با رؤس بنات سته متوافق حکمی متوافق بالثلث ست
پس دو را که ثلث رؤس است در چهار که اقل مخارج باشد ضرب نمایند و از هشت که حاصل ضرب ست تصحیح مسئله کنند
دو بزوج و یک یک بهر یکی از بنات سته بدهند ه زوج با پنج بنت بی اشکال × بهر غیر توافق ست مثال ×

مسئله از دوازده کو بود؛ لکن از رد به بیست عود نمود؛ واین مثال غیر توافق است یعنی در صورتیکه میان باقی و رؤس تباین
باشد چنانچه زوج و پنج بنات اگرچه بوجه اجتماع ربع با ثلثین مسئله از دوازده بود لکن چون آنرا بچهار که اقل مخارج
فرض زوج ست رد کرده یک را که فرض اوست بر آوردند سه باقی را با رؤس بنات خمسه تباین یافته عدد مسئله
رد همین را در اقل مخارج ضرب کردند بیست حاصل ضرب شد ربع آن که پنج است بزوج دادند و باقی پانزده
را سه سه بهر یکی از بنات خمس تقسیم نمودند پس دوازده بسبب رد به بیست صحیح گردد (۵) سازم اکنون بشرح و بسط
ای جان × چارمی از چهار قسم بیان × که من لایرد و جنس شود × مجتمع یار من اهل رد × فرض من لایرد دهی مسعود واز اقل
مخارج و پس رود × مسئله کان برای من یرد ست × از ره عقل و فهم آر بدست × گشت قسمت صحیح اگر فیها × ورنه یک
صورت ست ای دانا؛ یعنی چون از بیان قسم سوم فارغ شدم اکنون بشرح و بسط بیان قسم چهارم از اقسام اربعه
میکنم وقسم چهارم اینست که اگر با من لایرد علیه دو جنس از من یرد علیه جمع شود اولاً فرض من لایرد علیه از اقل مخارج
فرضش باید داد و مسئله که برای هر دو جنس من یرد علیه باشد بر طبق آنچه در قسم ثانی از این اقسام اربعه ذکر یافته
براه دانائی حاصل کرده هرچه از فرض من لایرد علیه باقی باشد بر آن مسئله تقسیم نمایند اگر این قسمت بقیه مذکوره بر مسئله
مسطور صحیح و درست آید فیها و هو المدعا واین صحت قسمت جز در یک صورت نباشد که زوجه مستحقه نصیب اعلای
خود که ربع ست باشد چنانچه میت یک زوجه و یک جده صحیحه و دو اخت اخیافیه گذاشت که اصل مسئله از دوازده است
ورد بچهار چون یکی از آن بزوجه دادند سه باقی ماند و بر مسئله ردیه هر دو اخوات و جده که بوجه اجتماع ثلث با سدس از سه
ست تقسیم صحیحه انقسام یافت دو از آن بهر دو خواهران و یکی بجده رسید واگر جدات چهار و اخوات لام
شش باشند بر طبق اصول تصحیح تصحیح نمایند یک سهم جدات اربعه با رؤس آنها تباین ست و دو حصه اخوات سته
با رؤس آنها متوافق بالنصف بتوافق حکمی پس سه را که نصف شش ست اعداد چهار عدد رؤس جدات ضرب کنند
دوازده حاصل ضرب را در چهار عدد مسئله ردیه زنند و از چهل و هشت حاصل تصحیح مسئله نمایند دوازده بزوجه
و سه سه بهر یک از جدات و چهار چهار بهر یک از اخوات بدهند و بعد ... اما حصه زوجه ربع و حصه اخوات اخیافیه
یک ثلث ست و باقی حق جده پدریست واحده باشد یا متعدده بدون رد بر دیگری واگر جنس مادری باشد با اخوات
اشتراک دارد و بدانکه درین قسم چهارم وجه اکتفا باجتماع دو جنس من یرد علیه با من لایرد علیه اینست که باستقرا معلوم شده که مسئله
جامعه چهار طوایف ردیه نمی باشد پس لامحاله در مسئله ردیه زاید بر سه طائفه مجتمع نتوانند شد واز ناظم رحمه الله در نظم این
قسم تساهل واقع شده که امر تقسیم بقیه فرض من لایرد علیه ننموده گفته ع گشت قسمت صحیح اگر فیها ورنه یک صورت
تبدیل شعر رابعه بدین اشعار باین شعر ضرور افتاد (۵) مسئله کز برای اهل رد ست × کن بر آن تقسیم بقیه که هست ×
یعنی اولاً فرض من لایرد علیه از اقل مخارجش بدهند بعد از آن بقیه که هست آنرا بر مسئله که برای اهل رد باشد

تقسیم نمایند اگر قسمت درست شود بهتر است ۵ ز آنجا آن مسئله وگرنه ضرور × با قل مخارج مذکور × حاصلش مخرج آمده است

با تحقیق × از برای فروض هر دو فریق × یعنی اگر قسمت مابقی از فروض من لا یرد علیه بر مسئله من یرد علیه تقسیم شود همان مسئله من یرد

علیه را در اقل مخارج مذکوره ضرب کن پس حاصل ضرب تحقیق مخرج فروض هر دو فریق یعنی اهل رد و غیر اهل رد است

مثل چهار زوجه و نه بنات و شش جدات که اصل مسئله از بست و چهار است و رد به هشت که اقل مخارج فروض زوجه است

و بعد ادای فرضش هفت باقی بر مسئله من یرد علیه که بوجه اجتماع ثلثین با سدس پنج باشد درست نمی شود بلکه میان هر دو

مباینت است پس پنج را در هشت ضرب کنند و چهل را که حاصل ضرب است مخرج فروض من یرد علیه و من لا یرد

علیه شمارند و نزد امامیه درین مسئله بنات حاجب جدات اند اجتماع من لا یرد علیه با جنس واحد از من یرد علیه باشد و داخل قسم ثالث بود و مثال

متفقه فریقین چهار زوجه و ام و سه بنت است که اصل مسئله از بست و چهار و رد به هشت و چون هفت باقی بعد ادای

فریضه زوجه بر مسئله من یرد علیه که از پنج است مستقیم نمی شود لهذا پنج در هشت ضرب کنند از چهل تصحیح نمایند از بست خاتمه مسایل

رد به و در کتب امامیه مباحث رد باین شرح و بسط از نظر نامه نگار نگذشت بیان معرفت سهم هر فرقه از مسئله رد

۵ گر تو خواهی که گردد ای جان × سهم هر فرقه زین فریق عیان × که بهر یک چه میرسد بشمار × از همین مخرج فروض

ای یار × از اقل مخارج انچه سهام × یافت من لا یرد زنی ناکام × بهمان مسئله که ای محبوب × کرده سوی من یرد منسوب

حاصل ضرب آن بیابی تو حاصل × سهم من لا یرد شود غافل × یعنی اگر میخواهی که سهم هر فرقه ازین فرق من یرد علیه و من لا یرد

علیه از همین مخرج فروض که مسئله رد به بر آن منتهی شده بر تو عیان شود که بهر یکی چقدر میرسد پس ای دریافت سهام

من لا یرد علیه طریقه این است که هر یکی من لا یرد علیه از اقل مخارج یافته است آنرا در همان مسئله که سوی من یرد علیه منسوب

کرده یعنی مسئله که برای من یرد علیه قرار یافته ضرب کنی و حاصل ضرب را سهام من لا یرد علیه بدانی ۵ بعد ازین زان

سهام اهل رد × باز در باقی که آن ماند × از سهام کسی که ای مسعود × نیست در اهل رد گهی معدود × حاصلش سهم

من یرد میدان × جعفر انیک نیز و فهم بیان × یعنی و قتیکه سهام من لا یرد علیه دریافتی بعد ازان برای دریافت سهام

من یرد علیه سهام اهل رد را که از مسئله خود شان با نها رسیده در باقی از سهام کسیکه در اهل رد معدود نیست یعنی

در اعداد یکه از اقل مخارج من لا یرد علیه بعد ادای حصص باقی مانده ضرب نمایند و حاصل ضرب را حصه هر طایفه

از من یرد علیه دانند مثلاً در بیان مسئله چهار زوجات و نه بنات و شش جدات چون یک را که سهم زوجات است

در پنج که مسئله من یرد علیه باشد ضرب کنند پنج سهام زوجات بر آید و همچنین چهار سهام بنات سته را که از مسئله من

یرد علیه بوی میرسد در هفت که باقی از فروض من لا یرد علیه است ضرب کنند بست و هشت حصه بنات تسعه حاصل

شود و همچنین یک سهم جده را در هفت مذکور ضرب نموده هفت حاصل را حق جدات سته دانند بدانکه رساله منظوم

را همین قدر ناظم علیه الرحمه نظم کرده بود و بلکه بعض اخیره شعر سوم در رسائل موجوده یافته نشده لهذا خود من نظم کردم

بیان معرفت سهم هر فرقه از مسئله رد

وازینجا ثانیاً و شرح آن تکمیل باقی می پردازم سـ۵ سهم هر فرقه که شد زینها × منکسر بر روس ای ما نا × مسئله میشود و درست و
صحیح × با صول و قواعد تصحیح یعنی نصیب هر فرقه از فرق مذکور با بر و علیه که بر روس آنها منکسر شد مسئله رو به با صول [illegible]
تصحیح درست و صحیح می شود چنانچه در مسئله مذکوره الصدر میان پنج سهم و روس جدات اربعه تباین ست پس
و هشت سهام و روس بنات تسعه و هفت سهام و روس جدات ستة لکن در روس زوجات و جدات توافق بالنصف ست
چون نصف احدهما در کل آخر ضرب بکنند دوازده میشود و درین دوازده و نه در بنات توافق بالثلث ست چون ثلث احدهما در کل
دیگر ضرب بکنند سی و شش حاصل شود آنرا در چهل که مسئله [illegible] ست ضرب کنند حاصل ضرب یک هزار و چهار صد
و چهل میشود که ازان تصحیح مسئله [illegible] ست پنج که برای زوجات [illegible] بضرب آن در سی و شش یکصد و هشتاد شد چهل و پنج سهم یکی
از زوجات میرسد و بضرب بیست و هشت که نصیب بنات ست در سی و شش یکهزار و هشت حاصل می آید و سهم یکی از بنات
یکصد و دوازده میرسد و بضرب هفت سهام جدات در سی و شش دو صد و پنجاه و دو میشود و سهم یکی از جدات چهل و دو
میرسد **بیان مقاسمة** [illegible] ۵ نزد صدیق اخوة و اخوات × خواه اعیانی باشند یا علات × جمله محجوب می شوند [illegible]
ابن حنیفه رحمه الله [illegible] بقول زید روند × که جد وارث این جماعه شوند × میرسد هرچه انفع ست بجد از ثلث
و مقاسمه فی کل × یعنی نزد حضرت ابی بکر صدیق رضی الله عنه برادران و خواهران اعیانی باشند یا علاتی همه آنها با جد
صحیح محجوب الارث اند بحجب حرمان و این قول مختار ابن عباس و ابن عمر و ابی سعید خدری و ابی ابن کعب و کثیر صحابه ست و همین قول را
امام ابی حنیفه رحمه الله پسند کرده بران فتوی داده ست و صاحبین امام ابی حنیفه که ابی یوسف و محمد رحمهما الله هستند بقول زید
ابن ثابت رفته اند که جماعه اخوة و اخوات اعیانیه یا علاتیه با جد وارث میشوند و جد حاجب آنها نیست و همین مذهب [illegible]
مالکیه و شافعیه و فرقه شیعه ست لکن نزد شیعه بنی الاخیاف نیز با جد شریک ارث اند بخلاف دیگران که جد را حاجب آنها
شمرده و نیز نزد امامیه درین شرکت جد صحیح و فاسد هر دو مساوی اند و دیگران جد فاسد را شریک آنها نمی‌دانند که نزد ایشان
جد فاسد از ذوی الارحام ست و بر قول زید ابن ثابت رض جد را هرچه از دو امر که ثلث مال و مقاسمه باشد انفع و افضل [illegible]
یعنی اگر بصورت مقاسمه مال زاید بوی رسد مقاسمه نمایند و اگر ثلث مال زاید از مقاسمه باشد ثلث بوی بدهند [illegible]
و این مقاسمه بیان × وقت تقسیم در جد و اخوان × جد بجای برادری تنهی × نصف حظش نصیب اخت و هی × بدانکه مقاسمه
در لغت بمعنی باهم قسمت کردن [illegible] و باصطلاح صاحبین و اتباع شان قسمت ترکه میان جد و اخوه و اخوات اعیانیه یا علاتیه
بدین طریق که وقت تقسیم مال متروکه میان جد و برادران و خواهران جد را بجای یک برادر فرض کنی و مال را میان
اخوه و اخوات بشمول جد و لیکن للذکر مثل حظ الانثیین تقسیم نمائی پس هرچه بجد رسد و نصف آن بخواهر میت اگر باشد
که جد بجای برادر ست ۵ این علاتیه با بنو الاعیان × داخل اند در مقاسمه میدان × بهر اضرار جد و حمل شوند لیک خود
حاجب از میان بروند × جمله با قیمت [illegible] اعیانی × هان اگر خواهریست لا ثانی × بعد اخذ نصیبش [illegible] با جد × این علا[illegible]

راسهیم کنند چون جد و اخت عینی و چنین جد لیک علاتی اند این شائبه که بجای دو اخت یک اخت ست ملاکی خطی طرف

تواند بست از آنجا که بنوالعلات ای اخوة و اخوات علاتیه با بنوالاعیان که اخوة و اخوات اعیانیه باشند هر چند وارث

نمی شوند لکن جد مانع ارث آنها نیست پس برای اضرار جد و تنقیص حصه اش بنوالعلات با بنوالاعیان در مقاسمه

داخل کرده میشوند و بعد از آنکه حصه جو جدا کرده شود آنها خائب و خاسر بدون حصول سهمی از میان مقاسمه بیرون میروند

و هر چه بعد نصیب جد باقی میماند جمله آن حصه بنوالاعیان ست مثالش آنکه کسی یک جد و یک برادر اعیانی و یک اخ

علاتی گذاشت جد را یکی از اخوة شمرده مسئله باعتبار رؤس از سه باید شمرد یکی ازان بجد و واخ اعیانی را باید رسانید

و اخ علاتی از میانه خائب و خاسر خارج شود و اینجا ثلث مال و مقاسمه هر دو مساویست و اگر بجای اخ علاتی اخت

باشد مسئله باعتبار رؤس از پنج بود و دو ازان بجد و سه باخ اعیانی رسد و اخت بدون حصول چیزی بیرون رود

اینجا مقاسمه برای جد بهتر ست از ثلث مال و اینهمه در صورتی ست که از بنی الاعیان تنها اخت واحده نبود و اگر از

بنوالاعیان یک خواهر ست ثانی لها یعنی برادر و خواهری دیگر با او نیست آن خواهر بعد رسیدن حصه جد و

گرفتن حصه خود که نصف متروکه باشد در باقی ترکه ابن علات را سهیم و شریک گردانند مثالش یک جد و یک اخت

اعیانیه و دو اخت علاتیه مقاسمه در ینجا برای جد بهتر از ثلث مال ست که جد را بجای برادری گرفته مسئله از پنج باعتبار

رؤس کنند و تصحیح از شش بضرب پنج اولا در مخرج نصف و ثانیا در دو که عدد رؤس اختین علاتیتین جد بهرهٔ

و اخت اعیانیه را ده و باقی دو بهره و اخت علاتیه بهر رسد و اگر بجای دو اخت علاتیه یک اخت علاتیه باشد از کم

بهره نبرد زیرا که درین صورت مقاسمه برای جد افضل ست و مسئله باعتبار رؤس از چهار خواهد بود دو بجد و دو

اعیانیه خواهد رسید و اخت علاتیه خائب و خاسر خارج خواهد شد مختلط گر با ذی سهام شود صاحب حصه دگر

پس جد بعد فرض سهیم میگیرد انفع سه امور ای که ازان سه باشد مقاسمه یک چیز مثل زوج و جد و برادر و نیز

ثلث ما بقی دوم باشد همچو اخوین و اخت و جده و جد ثالث آن سدس جمله مال مع بنت و اخوین و جد و جده مثال یعنی

اگر با جد و بنی الاعیان یا بنی العلات با هر دو ذو سهمی دیگر مختلط شود پس جد بعد فرض ذو سهم مذکور انفع سه امر

میگیرد یکی ازان سه امر مقاسمه باشد مثل زوج و جد و اخ اعیانی یا علاتی که بوجود نصف درینصورت مسئله از دو ست

و تصحیح از چهار و بصورت مقاسمه جد را ربع میرسد و آن افضل ست از سدس مال و از ثلث ما بقی و دوم ازان سه امر

ثلث بقیه است بعد ادای فرض ذی سهم دیگر مثل دو برادر و اخت واحده و جده و جد که مسئله درینصورت بوجود

سدس که فرض جده ست از شش باشد و بعد ادای فریضه جده پنج باقی می ماند چون آنرا ثلث صحیح نیست اصل

مسئله را در مخرج ثلث ضرب کنند هژده حاصل شود و همان تصحیح مسئله ست جده را سه ازان دهند و در پانزده

باقی ثلثش را که پنج باشد بجد بدهند و بقیه عشره را برادرین و اخت للذکر ضعف الانثی تقسیم نمایند پس اینجا ثلث ما بقی

برای جد انفع از مقاسمه و سدس جمیع مال ست چه در صورت مقاسمه تصحیح مسئله از چهل و دو ست و ده ازان جد را بمقاسمه
میرسد و بدیهی ست که پنج جزو از بیست و هفت از ده جزو از چهل و دو در تقدیر سدس جمیع مال تصحیح از سی باشد پنج
ازان بجد رسد و پنج جزو از سی بالبداهته کمتر ست از پنج جزو بیست و سوم از ان سه امر سدس از جمیع مال متروک ست
ست مثالش یک بنت و دو اخ و جد و جده اصل مسئله بوجه اجتماع نصف و سدس از شش ست سدس آن
که یکی باشد بجده میرسد و بر تقدیر مقاسمه و اعطای ثلث مابقی دو ثلث از یک سدس بجد خواهد رسید و اکثر ست سدس
جمیع مال درین صورت محتاج بیان نیست ــه مابقی را ثلث صحیح چو نیست پس بیین اصل مسئله را چه بیست ×
ضرب کن مخرج ثلث در اصل × تا که سهل شود ثلث را فصل × این جا قاعده اینست که چون ثلث باقی از ترکه میت بعد
اعطای نصیب ذوی السهم دیگر سوای اخوه و اخوات برای جد انفع و بهتر باشد و مابقی را ثلث صحیح نیست پس اصل مسئله
را ببین که از چیست و مخرج ثلث را که سه باشد در اصل مسئله ضرب کن تا که جدا کردن ثلث از حاصل ضرب آسان شود
و همان تصحیح مسئله باشد مثالش گذشت ــه چون گذارد زنی جد و مادر و اخت عینی و دختر و شوهر × پس سدس
ست حق جد نیست حجب اخت را ز سدس × مسئله اصل از دوازده وانگه لکن از عول سیزده گردان × این مثالی ست
که در وی سدس کل مال برای جد انفع ست از مقاسمه و از ثلث مابقی بعد نصیب ذوی الفرض دیگر هر چند مثالش سابق
ذکر یافت لکن وجه ایراد این مثال درینجا برای آنست که اخت اعیانیه یا اخت علاتیه گو محجوب بجد نیست لکن در بعض
احیان مع الجد وارث نمی شود با آنکه چنین مسائل عائله نیز می باشند و خلاصه مضمونش اینکه چون زنی بمیرد و جد و ام
و اخت اعیانیه و بنت و شوهر گذارد پس سدس درینجا در حق جد بهتر از مقاسمه و ثلث مابقی ست و اخت اعیانیه را هیچ
چیزی نمیرسد و اگر بجای اعیانیه علاتیه باشد بدرجه اولی او را چیزی نخواهد رسید لهذا آنرا ذکر نکرد پس اگرچه اصل مسئله بسبب
اجتماع نصف و ربع و سدس از دوازده ست لکن از عول سیزده میشود و نصف آن که شش باشد حق بنت ست و ربع آن
که سه بود سهم زوج ست و سدس که دو باشد حصه جد ست باقی ماند یک و حق مادر سدس ست که دو باشد درین صورت
یکی افزوده سیزده نمایند لهذا اخت که با بنت عصبه شده بود چیزی نمیرسد و وجه خیریت سدس جمیع مال از مقاسمه آنست که چون
زوج و بنت و ام یازده سهام حق خود گرفتند یک باقی ماند اگر میان جد و اخت مقاسمه کنند دو ثلث از یک بجد خواهد
رسید و دو سهم سیزده بالبداهته اکثر از نیست و وجه خیریت از ثلث مابقی ظاهر ست که این ثلث از سهم مقاسمه هم کمتر ست
ــه نزد زید ابن ثابت از اخوات خواه اعیانی اند یا علات هیچ یک نیست از ذوات الفرض با جد الا در اکدریه چون
زوج و ام جد و اخت اعیانی صورت اکدریه را دانی در حق جد مقاسمه بهتر که بود ضعف حصه خواهر
مسئله از شش و بنه عائل صحت از بست و هفت کن حاصل کرد و اخت اند جای یک اینجا یا بجایش برادری تنها
نیست ره عول و اکدریه را سدس کل برای جد اولی یعنی نزد زید ابن ثابت هیچ یکی از اخوات اعیانیه و علاتیه با جد

از ذوات الفرض نیست بلکه عصبه است مگر در مسئله اکدریه که اخت بالعرض یعنی بعروض عارضی ذوات الفرض گردیده
و مراد از بالعرض اینست که اگر اخت واحده تنها بدون خواهری دیگر یا برادری بود و نیز بصورت نگردانیدنش از ذوات
الفرض بالکلیه محروم از میراث می شد در عداد ارباب فرائض معدود می گردید و وجه تسمیه این مسئله باکدریه اینست
که این صورت بعینه در قبیله بنی اکدر واقع شده و صورتش اینست که زنی مرد و زوج و ام و جد و اخت اعیانیه گذاشت و بجای
اعیانیه اگر علاتیه باشد نیز مسئله از اکدریه خارج نشود و شوهر را نصف و مادر را ثلث و جد را سدس و خواهر را نصف میرسد
اصل مسئله از شش است و بنه عول میکند و اینجا در حق جد مقاسمه بهتر است از سدس جمیع مال که یک از شش باشد و نیز
از ثلث مابقی بعد نصیب زوج و ام است که یک سدس کامل و ثلث یک سدس از شش باشد و وجه خیریت مقاسمه
آنست که حصه نصف خواهر خواهد یافت و آن از بست و هفت هشت باشد خواهد رسید زیرا که از عول حصه جد یک است و حصه خواهر
سه هرگاه مقاسمه نمایند مجموع سهام هر دو چهار و تقسیمش بر رؤس هر دو که بمنزله سه اخت اند مستقیم نمیشود پس نه را
در سه ضرب کنند بست و هفت میشود نه از آن حق شوهر است و شش نصیب مادر و سه هم جد و نه حظ اخت و بعد ضم
نصیب جد با حصه اخت دوازده می شوند چون آن را میان هر دو مقاسمه نمایند هشت بجد و چهار باخت خواهد رسید
پس بدین غرض اینجا اخت را اولا صاحب فرض ساختند تا بالکلیه از میراث محروم نشود و بالآخر عصبه گردانیدند که نصیبش در نصیب
جد ازدیاد پذیرد و در مسئله متقدمه ثبت از ذات الفرض شدن اخت مانع بود و بنابر علیه اخت از ارث حظی برد
و اگر بجای اخت درین مسئله دو اخت باشند یا تنها یک برادر باشند پس این مسئله عائله و اکدریه باقی نماند چه اگر دو خواهر
بجای یکی باشند حق مادر را از ثلث بسدس رد میکنند و از شش که اصل مسئله است سه بزوج و یک بام و یک بجد و دو
باختین خواهد رسید و مقاسمه و سدس کل درینصورت یک حال دارد و از ثلث مابقی بهتر است و اگر یک اخ
بجای اخت باشند هم مسئله از شش و سدس که یک باشد بوجه فرضیت بجد میرسد و اخ را که عصبه است چیزی نمیرسد
و درینصورت سدس برای جد بهتر از مقاسمه و ثلث باقی است و نزد امامیه درینصورت نصف حق زوج و ثلث حق مادر فرضا
و باقی حق او ردا خواهد بود و سدس بجد استحبابا میرسد و در مسائل جد اختلافی که میان شیعه و اهل سنت است در احوال
جد گذشت حاجت اعاده ندارد بیان مناسخه مردی که غنا ممتنع داشت و ورثه مستحق مال گذاشته و وارثی
قبل قسمت متروکه نیز راه عدم نمود و سهم او حظ دیگران گردید و نوبت تقسیمش ولی نرسید که از ینها یکی هم
گذشت آنکسان که وارث خود داشت همچنین چند بطن بگذرد که تقسیم مال شد تا خیره نام این انتقال ای جانان
در تسمیه مناسخه میدانند مناسخه در لغت بمعنی نقل و تحویل است و در اصطلاح این علم عبارت از انتقال حصص ترکه
است قبل القسمت بسبب موت آنها بوارثان شان چنانچه از نظم همین معنی مفهوم میشود که شخصی وفات کرد و ورثه
مستحقین مال خود گذاشت و وارثی از ورثه مذکوره قبل قسمت متروکه مورث خود نیز راه عدم پیمود و سهم این متوفی ثانی

بیان مناسخه

حظ دیگر وارثان هیچ دخل گردید لکن هنوز نوبت تقسیمش نرسیده بود که یکی از این ورثه متوفی ثانی هم بمرد و کسانی را که وارث خود داشت بگذاشت همچنین چند بطن دیگر اگر که در تقسیم مال تاخیر شد و یکی بعد دیگری بمرد نام این اعمال در شریعت مناسخه است ۵ وارث میت دوم بعمل نیست که غیر وارثان اول هست هر یک و نیز قسمت هم که زیاده اند سهم پس دوم میت است کالمحجوب بل کالعدم لکن شود محسوب میگوید که هرگاه صورت مناسخه متحقق شد پس باید که اگر وارثان میت دوم در عمل مناسخه غیر وارثان میت اول نیستند و در قسمت هم انادخال و اخراج میت ثانی تغییری واقع نمیشود که همه ورثه از یک جنس سهم شده پس میت دوم مثل محجوب است بل کالعدم لکن محسوب شود گو با وجود دخل در میان شود چنانچه شخصی مرد و چهار پسر و چهار دختر از بطن زن واحد گذاشت پس یکی از پسران یا دختران مذکور مرد و وارثی غیر از این اخوه و اخوات خود نگذاشت پس ترکه میت اول بر بنین و بنات اصیالا للذکر مثل حظ الانثیین منقسم خواهد شد ۵ و اگر غیر یکدیگر با تغییر تقسیمست اگر ابتدا کن میت اول سازد تصحیح بی قصور و خلل و سهم هر وارثی از آن تصحیح معلوم هر چه کرده متفقح پس تصحیح میت دیگر کو بین وانکه بحصه اش بنگر صحت مسئله با باقی الید که بنوعی مماثلت دارد ضرب قسمت در آن ندارد کار مسئله را بحال خود بگذار یعنی اگر وارثان غیر یکدیگر ابتدای ورثه میت ثانی غیر وارثان میت اول اند یا با وجود اتحاد ورثه تغییری در قسمت ثانی واقع میشود درین هر دو صورت ابتدای عمل مناسخه از میت اول باید کرد و تصحیح مسئله میت اول بلا قصور و خلل باید نمود و سهام هر وارثی که متفقح شده بهر یکی باید داد بعد از آن تصحیح میت دیگر کوشید و بحصه میت ثانی که از ترکه میت اول بوی رسیده و باقی الید او همانست نظر باید کرد که آنرا با تصحیح مسئله ذاتش کدام نسبت است اگر تصحیح مسئله اش با باقی الید بنوعی از انواع مماثلت دارد یعنی خواه تماثل حقیقی است یا تماثل حکمی که تداخل باشد بصورتیکه باقی الید اکثر از تصحیح بود و رنه درست ضرب و قسمت کاری ندارد و مسئله تصحیح را بحال خود گذارند و باقی الیدش را بر ورثه اش قسمت نمایند مثال تغییر در قسمت با وجود اتحاد ورثه میت اول و ثانی شخصی مرد و یک پسر از یک زوجه و سه دختر از زوجه دیگر گذاشت پس دختری از ایشان مرد و یک برادر علاتی و دو خواهر اعیانیه گذاشت در تقسیم مسئله میت اولی از پنج خواهد بود و به پسر دو و به هر دختر یک سهم خواهد رسید و مسئله میت ثانی بوجود ثلثین از سه است و ثلثین هر دو خواهر اعیانیه را و باقی یک ثلث برادر علاتی میرسد پس میان هر دو تقسیم تغییر ظاهر شد و مثال آنکه ورثه اسوات بصورت مناسخه در آخر این فصل شرح خواهد شد ۵ میت باقی الیدش با تصحیح استقامت پذیر بالتصریح پس بنوعی اگر توافق است وفق تصحیح دوم آر بدست پس آن آرا او بین تصحیح تا شود مسئله درست و صحیح یعنی اگر باقی الید دیگر با تصحیح مسئله همان میت ضرب شده بلا کسر استقامت پذیر نیست پس اگر میان تصحیح باقی الید نوعی از انواع توافق حقیقی یا حکمی باشد وفق تصحیح دیگر را حاصل کرده در تصحیح اولین ضرب باید کرد تا مسئله درست و صحیح شود و پس اجمال ما فی الید بیست دیگر که از این ضرب و تصحیح نتیجه شده تصحیح وی با انقسام صحیح منقسم خواهد شد و مراد از توافق حکمی مداخل

ست که مافی الید اقل از ربع تصحیح باشد ۵ و تباین بود پس ... و انا نازن تصحیح اول اخر را مخرج هردو مسئله بشمار × حاصل
ضرب هردو جای یا ربعنی واگر میان تصحیح مسئله میت ثانی ومافی الید ش تباین بود پس تصحیح دیگر را در تصحیح اول ضرب
کن وحاصل ضرب در هردو جا یعنی درصورت توافق و درصورت تباین مخرج هردو مسئله ای تصحیح هردو صورت
مذکوره شمار کن ۵ ببین تصحیح سوم بعینه بجا دوین سوم را بمقام دوم ساز × جای اول بگیر مبلغ را × پس عمل کن
ثانی و اولی × آن ضوابط که گفته ام سابق × کن مراعات آن درین لاحق × بهمین نهج سابع و خامس × ثانی مبلغ ست
چون سادس × قاعده واجب الرعایت دان × هکذا تا بلانهایت دان × یعنی چون از تصحیح مسئله میت دوم فارغ
شدی ببین تصحیح مسئله میت سوم مشغول شو واین میت سوم را بجای میت دوم بگردان و هرچه بعد تصحیح دوم مبلغ
اعداد مسئله میت اول شده بود آن مبلغ را بجای مسئله اول بگیر بعد ازان با این مبلغ و ثالث همان عمل کن که در مسئله
ثانیه و اولی عمل کرده و آن ضوابط که سابق گفته ام مراعاتش درین لاحق که ثالث باشد نیز بکن یعنی اولا مسئله میت
ثالث را تصحیح کن و ببین که میان تصحیح ومافی الید او کدام نسبت ست بصورت توافق و تباین وفق و کل تصحیح ثالث را در مبلغ
مذکور ضرب کن و حاصل ضرب را بهردو صورت که توافق و تباین باشد مخرج هرسه مسئله شمار کن و بصورت تماثل میان
تصحیح ومافی الید احتیاج ضرب و تقسیم نیست بچنین نهج که طریقه تصحیح مسئله میت ثالث مذکور شد هریک از میت چهارم و
پنجم نیز بجای ثانی ست مثل ششم که آنهم بجای ثانی ست و مبلغی که از تصحیح سوم حاصل شده اول مسئله میت چهارم باشد
مبلغی که از تصحیح چهارم حاصل شده اول مسئله میت پنجم باشد و مبلغی که از تصحیح پنجم حاصل شده اول مسئله میت ششم
باشد و همچنین قیاس بکن و برای تصحیح مسئله هریکی این اموات قاعده تصحیح مذکوره از ملاحظه نسبت و ضرب وغیرها واجب
الرعایت و بهمین طریقه تصحیح تا بلانهایت باید دانست بدانکه لفظ دوم و سوم بتخفیف واو و تشدید آن هردو در شعر
اساتذه آمده ۵ چون زنی فوت شد که مالی داشت × ورثه زوج و بنت و ام بگذاشت × زان میان زوج
قبل قسمت مرد × اب و ام زوجه حظ ارث برد × بعد ازان بنت مرد و وارثان × بنت و زن و جده اش بادان ×
پس بام هم پیام مرگ رسید × زوج و اخوین وارث گردید × این مثالیست جامع طرق تصحیح بهرسه صورت تداخل
و توافق و تباین وصورتش اینست

حمیده المسئله من ۱۲ ... ۴ ... من ۱۲ ثم تضرب ... من ۲ ثم تضرب ... ۴ ... من ۸ ۱۲

زوج وصف	بنت حامده	ام محموده
ربع	نصف	سدس
۳	۶	۲
۴	۹	۳
۸	۱۸	۶
۳۲	۶۲	۲۴

وصهف المسئله من ۴ — مافی الید ۴ ثم ۸ ثم ۳۲ — بینهما تماثل

اب موصوف	ام منفوته ثلث ما بقی	زوجه مشکوره ربع
۲	۱	۱
۴	۲	۲
۱۶	۸	۸

حامده المسئله من ۶ — مافی الید ۹ ثم ۱۸ ثم ۷۲ — بینهما توافق بالثلث

ابن شاکر	ابن ناعت	بنت وصیفه	جده ام الام محموده سدس
۲	۲	۱	۱
۶	۶	۳	۳
۲۴	۲۴	۱۲	۱۲

محموده المسئله من ۲ تضرب فی ۲ فتصح من ۴ — مافی الید ۹ ثم ۳۶ — بینهما تباین

زوج احمد نصف	اخ شکور	اخ صبور
۱	۱	۱
۱۸	۹	۹

الاحیا ۱۲۸

موصوف	منفوته	مشکوره	شاکر	ناعت	وصیفه	احمد	شکور	صبور
۱۶	۸	۸	۲۴	۲۴	۱۲	۱۸	۹	۹

بدانکه درینصورت اصل مسئله حمیده بوجه اجتماع نصف وربع وسدس از دوازده ست چون سه بزوج وشش به بنت و دو بام داده شود یک باقی میماند پس مسئله رد یه ست اولا از اقل مخارج فرض من لا یرد علیه که چهار باشد مسئله کنند و یکی ازان بزوج دهند باقی سه بر سهام ثلثه بنت وسهم واحده ام که همگی چهار باشد مستقیم نیست ومیان این هردو تباین ست چهار را که مسئله زوج بود درین چهار که بمنزله روس ست ضرب نمایند وازشانزده حاصل ضرب تصحیح مسئله کنند چهار ازان بزوج وبه بنت سهام خواهد رسید واصل مسئله زوج متوفی که مقتوی مثال حالت تماثل میان تصحیح و مافی الیدست تقسیم ربع از چهار باشد و مافی الیدش نیز چهار واین هردو متماثلین باهم مستقیم بقسمت اند زوجه اش را یک و مادرش را نیز یک که ثلث مابقی ست و پدرش را باقی دو بعصوبت میرسد واصل مسئله بنت متوفاة که مشتمل بر مثال نسبت توافق در تصحیح ومافی الیدست بوجود سدس از شش باشد ومافی الید آن نه ومیان هردو توافق بالثلث ست پس دو را که ثلث شش وقایم مقام روس ست در مبلغ یعنی تصحیح اول که شانزده باشد و در حکم اصل مسئله ست ضرب کنند حاصل قسمت که سی ودو باشد مخرج هردو مسئله بود و درینصورت مافی الید این بنت حمیده که دو سه ازان

و دوازده بهر دو ابن و سه بهر بنت وی خواهد رسید و اصل مسئله ام متوفاة که متضمن مثال تباین با بین تصحیح و ما فی
الید ست بوجود نصف از دو باشد و تصحیحش از چهار که با نه ما فی الید تباین دارد پس چهار را در مبلغ که سی و دو بود ضرب
نماید یکصد و بست و هشت حاصل شود که جامع مخرج مسائل و ازان تصحیح بطون اربعه است پس ما فی الید
ابی و شش بهر سه بهر سه هجده سهام زوج ست و هجده سهام اخوین که بهریکی نه میرسد طریقه استخراج سهام
ورثه میت اول و آخر در مناسخه از مبلغ ۵ بهر او را که حصه هر یک × بشنو از من طریقه اینکه
تصحیح اول را ثانی میت متوفی که مبدای حصه وارثان اول را × زن تصحیح و همین اینجا حصه وارثان آن دیگر
زن ما فی الید همان دیگر × اگر خواهی که سهام ورثه هر یک اموات از مبلغ تصحیح برآری پس طریقه اینست که اگر در تصحیح اول
و دیگر بطون میت معلوم یعنی تباین هست سهام وارثان میت اول در تصحیح دیگر ضرب کنند ای حصه هر وارث را از
بطونیکه فوق بطن اخیر مناسخه باشند در تصحیح اخیر ضرب نموده حاصل ضرب را حصه آن وارث دانند و طریقه استخراج
سهام وارثان آن میت دیگر که خاتم المناسخه و بطن اخیر بوده است که حصه این وارثان را که از تصحیح مسئله موروث
بایشان رسیده در جمیع ما فی الید همین میت دیگر که سورث آنهاست ضرب کنند حاصل ضرب حصه اش خواهد بود ۵
هر دو باهم موافق اند اگر × گرچه مضروب بهست سهم مگر × وفق تصحیح و وفق ما فی الید بهر ضرب سهام می باید ×
یعنی اگر هر یک از تصحیح اول و اخیر باهم متوافق ست پس درین صورت هم اگرچه برای دریافت سهام هر یک از ورثه
میت اول و دیگر مضروب سهام هر یک ست لکن برای ضرب سهام ورثه اول مضروب فیه وفق تصحیح اخیر ست و
برای ضرب سهام ورثه اخیر مضروب فیه وفق ما فی الید می باید خلاصه اینکه بصورت توافق سهام ورثه اول را در
وفق تصحیح و سهام ورثه اخیر را در وفق ما فی الید ضرب کرده حاصل ضرب را سهام مصححه شمارند بیان ذوی
الارحام ۵ هست توریث ذوی رحم منقول × از کبار صحابه مقبول × هست مختار بوحنیفه همین × همبرین اند
صاحبین گزین × لیک زید ابن ثابت قمقام × نیست قایل بارث ذوالارحام × هست مختار مالک این مذهب ×
رفته هم شافعی بدین مشرب × بدانکه ذو رحم بفتح راو کسر حای مهمله در لغت بمعنی صاحب قرابت ست و در شرع هر
قریبی که سوای ارباب فرائض و عصبات باشد چنانکه بعد ازین مذکور ست پس توریث ذو رحم از کبار صحابه و اکثر ایشان
مثل عمر فاروق و علی مرتضی و ابن مسعود و ابی عبیده جراح و معاذ بن جبل و ابی الدردا و غیرهم رضی الله عنهم منقول
شده و در روایتی از ابن عباس هم آمده و علقمه و ابراهیم و شریح و حسن و ابن سیرین و عطا و مجاهد از تابعین هم بدان
رفته اند و همین حکم مختار امام ابوحنیفه ست و برهمین اند صاحبین برگزیده که ابی یوسف و محمد اند و جمعی هم بدین طرف
رفته و علمای امامیه هم توریث ذوی الارحام اختیار نموده اند و بعض عصبات مصطلح اهل سنت شامل کرده اند چنانچه
در ما بعد ذکرش خواهد آمد لکن زید ابن ثابت از زمره صحابه قایل وراثت ذوی الارحام نیست و روایتی شاذ ه از ابن

بیان ذوی الارحام

عباس رض نیز همچنین ست و سعید ابن مسیب و سعید ابن جبیر از تابعین هم بدین رفته اند و مختار امام مالک هم همین مذهب ست
و امام شافعی نیز باین مشرب رفته و مقام بفتح قاف و ضم آن بمعنی سردار و سید قوم ست ه هر قریبی که نیست آن
ذی سهم × عصبه نیز نیست اش می فهم × هست در شرع ذو رحم نامش × منقسم دان بچار اقسامش × یعنی آن صاحب
قرابت که ذی سهم مقدر و عصبه نیست در شرع نام آن ذو رحم ست و آن منقسم بچار صنف ست ه صنف اول
بجانب اموات × آنکه شد منتهی بنسل بنات × اول اولاد دختران بشمر × بعد از آن نسل دختران پسر × صنف اول از اصناف اربعه که بجانب
میت بنسل دختران منتهی و منتسب باشند یعنی چون بطرف میت آنرا نسبت کنند واسطه این نسبت بنت واقع
شود و مقدم آنها اولاد دختران صلبی اگرچه فروتر باشند باید شمرد و بعد انها اولاد دختران پسر میت ست اگرچه
فروتر باشند ه صنف ثانی که هست موتی را × انتماء جانبش ولی آنجا × نبود غیر نسل ام بالذات × اعنی اجداد
فاسد و جدات × صنف ثانی از اصناف اربعه آنست که موتی را بجانب وی انتساب باشد لکن آن انتساب بغیر نسل
ام نباشد یعنی دران انتساب ام بالذات واسطه نسبت شود و مراد ازان اجداد فاسد اند و جدات فاسده که میت بواسطه
ام خویش بطرف آنها منتسب می شود ه صنف ثالث که انتمای آن × سوی ابوین میت ست عیان × نسل
اخت و بنات اخ دانی × نیز ابنای اخ لام خوانی × صنف ثالث از اصناف اربعه آنکس ست که انتسابش بطرف
ابوین میت ظاهر باشد یعنی هرگاه بطرف میت آنرا نسبت کنند اب یا ام واسطه نسبت واقع شود و این صنف اولاد
اخوات اعیانیه و علاتیه و اخیافیه ست و همچنین بنات اخوة اعیانی و علاتی و اخیافی ست و نیز ازین صنف پسران اخ
اخیافی اند ه صنف رابع که منتمی ست همان × سوی جدین و جدتین ایشان × عمه و خال و خاله اموات × عم
لام نیز ای ستوده صفات × صنف رابع از اصناف اربعه که همان منتسب ست بطرف هر دو جد میت که اب الاب
و اب الام باشد و بطرف هر دو جده میت که ام الاب و ام الام باشد و آن عمه میت ست که اگر خواهر اعیانیه و علاتیه
پدر میت ست منتسب بجد پدری میت خواهد بود و اگر خواهر اخیافیه پدر میت ست منتمی بسوی جده پدری میت خواهد
بود و دیگر ازین صنف خال و خاله میت ست که اگر برادر و خواهر اعیانیه و علاتیه مادر میت ست منسوب بسوی جد مادری
میت خواهد بود و اگر برادر و خواهر اخیافیه مادر میت ست منتمی بسوی جده مادری میت خواهد بود و دیگر ازین صنف عم اخیافی
میت ست یعنی برادر اخیافی پدر میت که منتمی بجده پدری میت ست و اعمام اعیانی و علاتی از عصبات اند نه از ذوی
الارحام نیست اصناف اربعه ذوی الارحام و هرکه بواسطه یکی ازین اصناف مذکوره منتمی شود آنهم از ذوی الارحام
باشد لکن بعض ذوی الارحام ازین اصناف خارج اند مثل اعمام ابوین میت و اخوال آنها و همچنین عمه و خاله
جدین و جدتین میت مگر آنکه گفت در صنف رابع درج نماید و مراد از جدین و جدتین اعم ازان گیرند که بدرجه اولی باشند ذوقی
آن ست ه از ابو یوسف چنین مرویست که همین بو حنیفه را مرضی ست و از محمد روایت ست درین که بقول

امام اعظم درین صنف ثانی ست اقرب الاصناف × بعد ازان اول ازین اصناف × باید دانست که در تقدیم و تاخیر
اصناف اربعه مذکوره از امام ابوحنیفه رحمه الله روایات مختلفه مروی شده از ابی یوسف رحمه الله و نیز از حسن بن زیاد
چنین مرویست که همین ترتیب اصناف مرضی امام ابوحنیفه ست و همچنین ابن سماعه از محمد بن الحسن از امام روایت
کرده که اقدم الاصناف اول ست بعد ازان دوم پس سوم پس چهارم مثل ترتیب عصبات که اقدم آنها جزو میت است
بعد ازان اصل اوست بعد از وی جزو اب بعد ازان جزو جد و همین روایت ابی یوسف رحمه الله مفتی بهست درین
مقام و همین ترتیب در توریث این اصناف مختار علمای امامیه ست لکن فرق نیست که نزد ایشان صنف ثانی و صنف
ثالث در یک درجه اند که عند الاجتماع باهم وارث توانند شد و یکی مانع ارث دیگری نخواهد گردید و ابو سلیمان از محمد
رحمه الله روایت کرده و آن روایت اینست که امام ابوحنیفه چنین فرموده که اقرب الاصناف صنف ثانی ست بعد ازان صنف
اول بعد از صنف ثانی ست بمقتضای انصاف زیرا که جد ابو الام از اولاد بنات اقوی و اعلی ست چه زنی که در درجه وی
اوست یعنی ام الام ذات الفرضیه ست و زنیکه محاذی ابن البنت ست ای بنت البنت از ذوات الفرض نیست و نیز جد
ابو الام در قصاص میت اگر میت در قتلش شده باشد کشته نشود و ولد بنت میت کشته میشود ۵ هست مختار صاحبین امام
کز میان صنوف ذوی الارحام × صنف ثالث مقدم ست ای اولاد بر اب الام از زمره اجداد × یعنی این هردو روایت
از امام ابوحنیفه مرویه بود لکن مختار ابی یوسف و محمد رحمهما الله اینست که از میان اصناف ذوی الارحام صنف ثالث که
اولاد اخوات و بنات اخوه و ابنای اخوة لام باشند بر اب الام از زمره اجداد مقدم ست و راء بالفتح و تخفیف دال
مهملتین یعنی نهی و بهادر آید میان صنف اول ذوی الارحام ۵ هر که اقرب بمیت از ایشانست × بهر میراث

اقدم و اولی ست × پس بنات بنات و ان اولی × از بنات بنات ابن اینجا × و مساوی رتبه اند باهم × زان میان

نسل وارث ست اقدم × پس از اینجاست بنت بنت پسر اقدم از ابن دختر دختر × بعد ازان که از بیان ترتیب اصناف
ذوی الارحام فراغت شد شرح کیفیت توریث آنها ضرور افتاد پس اول حال توریث صنف اول بیان میکند و میگوید
که اگر از صنف اول چند شخص یافته شوند پس هر که قریب تر بمیت باشد بمیراث همان اقدم و اولی ست بنا برین قاعده
بنت البنت که بمدلی سوی میت بیک واسطه ست اولی باشد از بنت بنت الابن که منتسب بمیت بدو واسطه ست
اگرچه [illegible] اقوی ست باتفاق فریقین و اگر هر یکی از آنها در رتبه و درجه باهم برابر باشند که و ساوا هر یکی متساوی
الفعل باشند از میان آنها اولاد وارث یعنی نسل اهل فرض از اولاد ذوی الارحام اقدم بارث ست بنا برین همین بنت
بنت الابن که دختر زن ذات الفرضیه ست اقدم و اولی از ابن بنت البنت باشد که هرچند خودش اقوی ست لکن میت را
الرحم است و نزد امامیه [illegible] مختار نصیب است اولاد پسر را اگرچه انثی باشد مضاعف اولاد دختر اگرچه ذکر باشد
و در اولاد اولاد هر یکی للذکر مثل حظ الانثیین منقسم میگردد و پدر و مادر میت حاجب اینها نمی شوند ۵ گر مساوی نسبت

بیان صنف اول ذوی الارحام

هریک ٭ نیست از نسل وارثی هیچیک ٭ یا بود نسل وارثی هریک ٭ پس ابو یوسف و حسن هر یک ٭ قسمت مال بر
سر ابدان ٭ در فروعات کرده اند بیان ٭ هر زنی راست نصف حصهٔ مرد ٭ باصولش نظر نباید کرد ٭ بل خلاف موافقان
شان یکسان ٭ هست رهروی درین ایوان ٭ یعنی اگر هر یکی از اینها مساوی الدرجه هست و هیچیک از اینها از اولاد
وارثی نیست مثل بنت ابن البنت و ابن بنت البنت یا هر یکی از اینها از اولاد وارثی هست مثل ابن بنت
الابن و بنت بنت الابن پس درین صورت ابی یوسف رحمه الله در قول اخیر خود و حسن بن زیاد که یکی از اصحاب امام
ابو حنیفه رحمه الله است قسمت مال متروک در فروعات موجوده بر سر ابدان بیان کرده که در موجودین للذکر ضعف الانثی
تقسیم نمایند و نظر بذکورت و انوثت اصول این فروعات نکنند بل مخالفت و موافقت اصول در ذکورت و انوثت
یکسان شمارند مثلا بنت ابن البنت و ابن بنت البنت که مال بینهما للذکر حظ الانثیین تقسیم خواهد شد و ذکورت ابن البنت
و انوثت ام الابن ملحوظ نخواهد گردید و درین صورت نزد امامیه صفت ذکورة و انوثت طبقهٔ اولی و واسطهٔ اولین هست
اگر هر یکی از اینها از یک صنف اند چنانچه درینجاست فروع اینها للذکر ضعف الانثی تقسیم کنند و اگر مختلف الصنف اند
دو حصه باولاد پسری و یک حصه باولاد دختری دهند و ذکورت و انوثت فروع را ملاحظه نکنند چنانچه بنت بنت الابن و
ابن ابن البنت که نزد حنفیه بنت را یک ثلث و ابن را دو ثلث هست و نزد امامیه بنت را دو ثلث و ابن را یک ثلث باشد
٥ نزد محمد در اتفاق اصول ٭ رای ابو یوسف و حسن منقول ٭ ور خلاف هست در صفات اصول ٭ قسمتش بر اصول
شد منقول ٭ حصهٔ اصل را بفرع دهند ٭ بخلاف فروع دل ننهند ٭ چون از بیان مقولهٔ ابی یوسف رحمه الله فراغت
حاصل شد اکنون گوش بر قول محمد رحمه الله باید نهاد که از محمد رحمه الله بصورت اتفاق صفت اصول در ذکورت
و انوثت رای ابو یوسف و حسن بعینه منقول هست و اگر در صفات ذکورة و انوثت اصول اختلاف هست از محمد
رحمه الله قسمت آن مال بر اصول منقول شده که اولا مال را بر اصول مختلفه تقسیم کرده حصهٔ هر اصل را
بفروعش بدهند و باختلاف ذکورة و انوثت فروع متوجه نشوند ٥ پسری گر بود و یا دختری هم بود
زوجت دیگر هست بالاتفاق قسمت مال ٭ هر زنی نیمه نصیب رجال ٭ این مثالیست که حکم ابو یوسف و محمد
رحمهما الله درین صورت یکی هست که اگر میتی را یک ابن البنت هست و یک بنت البنت مال میت باتفاق حنفیان
و حسن میان این هر دو برای زن نصف حصهٔ مرد باشد که نزد ابو یوسف و حسن باعتبار ابدان فروع و صفات اینها
و نزد محمد رحمه الله بلحاظ اتفاق صفت اصول دو ثلث به ابن و یک ثلث به بنت خواهد رسید و نزد امامیه نیز که بالمنا
بمودت انقسام یافته حصهٔ هر بنت بولدش خواهد رسید ٥ ور یکی ابن بنت را دختر دان دگر ابن بنت بنت
دگر بود نزد آن هر دو طور قسمت آن ٭ در فروع هست بر سر ابدان ٭ لیک پیش محمد این حصه ٭ در اصول هست از بطن
ثانی نقل قسمت وان ٭ حق هر اصل ده بفرع همان ٭ این مثالیست که در آن حکم ابو یوسف و محمد

مختلف ست که اگر یکی بنت ابن البنت و دیگری ابن بنت البنت ست نزد یک ابو یوسف و حسن رحمهما الله طریقه قسمت آن در فروع برابدان ست اثلاثا دو ثلث با ابن بنت البنت و یک ثلث به بنت ابن البنت رسد و طریق محمد رحمه الله قسمت این ست که در عدد و در اصول ست یعنی بطن ثانی را محل قسمت دانند که اول محل اختلاف بذکورة و انوثت همانست پس مال را اثلاثا قسمت کرده دو ثلث به بنت ابن البنت حق پدرش و یک ثلث با ابن بنت البنت حصه مادرش بدهند و نزد اما سیم نظر باصول هر دو انصاف آنها یک تقسیم نمایند ۵ و در بطون کثیر مختلف اند × پس بقول محمد ای و لیند قسمت مال اولا باید به خلاف میکه اول آنرا باید × پس دو فرقه کن از ذکور و اناث × جمع کن جدا هر فریق جدا × پس با اولاد هر دو طائفه ببین که کجا هست اختلاف درین × قسمت حظ هر اسلاف × کن بر اعلی الخلاف این اختلاف × باز انجا جماعة زن و مرد به مثل سابق دو فرقه باید کرد × همچنین تا نهایت اعمال × طور تفریق هست قسمت مال × یعنی و اگر از ذوی الارحام تا جدات و اجداد آنها که بنات و ابنا متساویة الدرجات میت باشند بطون کثیرة الوسائط مختلفة الصفات اند پس بقول محمد رحمه الله قسمت مال ابتدا اثر اختلافی باید که اول پیدا شده یعنی در بطنیکه اول اختلاف بصفت ذکورت و انوثت واقع شده مال متروک را اولا قسمت نمائی پس در همان بطن دو فرقه کن یکی فرقه ذکور و دیگر فرقه نساء و همان فریق را ازین هر دو فرقه جدا جدا جمع کن بعد ازان با اولاد هر دو طائفه مذکوره ببین که اختلاف بذکورت و انوثت در کجا ست هر جا که اعلی الخلاف یعنی اول اختلاف ذکورت و انوثت در اولاد اینها یافته شود حظ اسلاف ای حصه هر فرقه از ذکور و اناث بر خلاف و اولاد اینها قسمت کن و باز بعد قسمت این جماعه زن و مرد اعلی الخلاف از مثل سابق دو فرقه باید کرد و همچنین نظر در اولاد این هر دو فرقه ثانیه باید نمود و همان عمل سابق را کار بند باید شد با نهایت اعمال که عمل منتهی شود همین طریقه فرقه فرقه کردن و قسمت مال بر آنها نمودن ست مثال این ست

مسئله نزد محمد رحمه الله از ۵ او تصحیح از ۶۰

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	ابن	ابن	ابن
بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت
بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	ابن	ابن	ابن	بنت	بنت	ابن
بنت	بنت	بنت	ابن	ابن	ابن	بنت	بنت	ابن	بنت	بنت	بنت
بنت	بنت	ابن	بنت	ابن	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	ابنت	بنت
بنت	ابن	بنت	ابن	بنت	بنت	ابن	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت
۱	۲	۳	۳	۶	۶	۷	۳	۹	۳	۸	۱۲

شخصی مرده وارثش دوازده شخص از ذوی الارحام متساوی الرتبه در بطن سادس گذاشت که نه از ان نسوان اند از اولاد بنات
وانا و سه رجال از اولاد بنات و درین دوازده شخص احدی ولد وارث نیست پس تصحیح این مسئله نزد ابی یوسف
رحمه الله و پیروانش از پانزده است باعتبار عدد رؤس للذکر ضعف الانثی میرسد و نزد محمد رحمه الله اصل مسئله از پانزده
است و تصحیحش از شصت زیرا که مال متروک را پانزده سهم کرده اولا بر اول بطن که سه ابن و نه بنت اند و عدد رؤس آنها
پانزده تقسیم نمایند و ذکور را یک فرقه و اناث را یک گروه سهام هر یک را جداگانه جمع کنند شش سهام ابنا و نه سهام بنات
و در بطون ما تحت اختلاف صفت ذکورت و انوثت جویند در بطن ثالث این اختلاف موجود است که در اولاد ابنای ثلثه
ابن و دو بنت هستند چون شش را که حصه ابنای ثلثه است میان آنها للذکر مثل حظ الانثیین تقسیم نمایند بابن سه سهم و خواهران خواهد رسید پس
این پسر و بنات را یک فرقه کنند و ابن ابن را یک فرقه و سهام ثلثه ابن با جز بن نعش که اختلافی در ان واقع نشده
رسانند و در فرقه دیگر دو بنات در بطن خامس اختلاف است آنجا تقسیم للذکر ضعف الانثی دو بابن و یک به بنت رسیده
بعینه بفروع هر یکی منتقل خواهد شد و نیز در بطن ثالث در اولاد فرقه بنات نه سهم اختلاف است که شش بنت و سه ابن اند
و انها دوازده رؤس شدند که سهام نه این فرقه بر رؤس آنها مستقیم نمیشوند و میان سهام و رؤس توافق بالثلث
است پس چهار که ثلث رؤس است در اصل که پانزده بود ضرب کنند و از حاصل ضرب که شصت باشد تصحیح مسئله نمایند
و ازین تصحیح سهام فرقه ابنای ثلثه بطن اول بیست و چهار گردید چهار از ان بفرع ابن اول که ولد عاشر است و هشت بفرع
ابن ثانی که فرزند یازدهم است و دوازده بفرع اخیر ابن ثالث که ولد دوازدهم است خواهد رسید و سهام فرقه بنات که
بود و سی و شش خواهد شد و در بطن ثالث تقسیم للانثی بنصف الرجل هجده حق بنات شد و هجده حظ ابنای ثلثه باشند و هر یکی از آنها
ذکور و اناث را بفرق بدو فرقه نموده در بطن رابع که بفرقه ذکور اختلاف است نه با بن و نه بهر دو بنت تقسیم کنند و حظ ابن بفرع
وی دهند و در فرقه هر دو بنت در بطن سادس اختلاف است از نه سهام آنها در انجا سه به بنت و شش با بن بدهند و در فرقه
بنات سه بطن ثالث که حق شان هجده سهام است در بطن رابع اختلاف واقع شده که از اولاد آنها سه بنت و سه ابن اند دوازده
سهام بفرقه ابنا و شش به فرقه بنات میرسد و این فرقه ابنای ثلثه در بطن خامس به دو بنت و یک ابن مختلف شدند شش با بن رسیده
بفرعش منتقل خواهد شد و فرقه این هر دو بنات در بطن سادس مختلف شده انجا چهار با بن و دو به بنت خواهد رسید و این
فرقه بنات ثلثه در بطن رابع و در بطن خامس مختلف بیک ابن و دو بنت شده از شش سهام آنها سه با بن و سه بهر دو بنات خواهد
رسید و سهم این ابن بعینه بفرعش منتقل خواهد شد و سهام بنات در بطن سادس بوجه اختلاف للذکر مثل حظ الانثیین منقسم خواهد شد
و درین صورت نزد علمای اثنا عشریه مسئله از پانزده است و انقسام در بطن اول للذکر ضعف الانثی و حظ هر اصل

بفرعش رسانیده شود ۵ هم محمد رح اصل میگیرد بصفت اصل و از فروع عدد و اگر از بنت بنت بنت بود و دو پسر و از

اتا شد [illegible] این بنت بنت دیگر مستحقش باشد [illegible] این [illegible] هست و دیگر دو بنت هم وارث [illegible]

نیز ووس محل قسمت دان و بطن اعلی بخلاف ابی یوسف که ان به صفت اصل معتبر باشد و ز فروع ست اعتبار عدد و می شود تقسیم

بهفت سهام و این چنین میرسد بذوالارحام که بو و چارم ابن ازان و ما بقی حصه دو بنت بدان و حظ هر یک بفرع او سیده

صحت از بست و هشت دان بیکید و الا امری دیگر که محمد رحمه الله توریث ذوی الارحام را بدان منشر و طاکرده بیان میکنند

و میگوید که دیگر نیست که محمد رحمه الله قسمت ترکات بر اصل صفت اصول که ذکورة و انوثت باشد میگیرد و عدد و از فروع

میگیرد که فرع هر یکی چند شخص اند مثالش بنیصوت ست

نزد محمد رحمه الله مسئله از ۷ و تصحیح از ۲۸ — و نزد ابی یوسف رحمه الله تصحیح از ۷

بکر		
بنت	بنت	بنت
بنت ۲	بنت ۱	ابن ۳
بنت	ابن	بنت
ابنی	بنت	بنتین
نزد محمد ۹	۹	۱۶
نزد ابی یوسف ۴	۱	۲
نزد امامیه ۲	۲	۴

که اگر منجمله ذوی الارحام دو پسر از بنت البنت یک بنت وارث اناثه عدد فاسد خود بود و نیز یکدختر از ابن البنت بنت دیگر

مستحق اناثه مذکوره بماند و هم دو دختر از بنت الابن بنت ثالث وارث آن هستند پس نزد محمد بطن اعلی بخلاف محل قسمت

باید دانست لکن در آن بطن صفت ذکورت و انوثت از اصل معتبر باشد و اعتبار عدد از فروع ست پس بطن اعلی بخلاف دینجا

بطن ثانیست که صفت ذکورت و انوثت مختلف شده که یک ابن و دو بنت اند آن ابن را بانضمام عدد فروعش دو ابن

باید گرفت و یک دختر را ازین هر دو نیز باعتبار عدد فرع وی دو دختر باید شمرد و یکدختر را که فرعش یک ست واحده باید داشت

پس مجموع رؤس درین بطن هفت باشد که بنای مسئله بر هفت و بدین وجه ترکه میت بهفت سهام منقسم میشود و نصیبه یکی

از ذوی الارحام چنین حصه میرسد که چهار از ان سهم ابن بطن دوم ست و ما بقی سه از ان حصه هر دو بنت بطن دوم و دو

ازان نصیب بنت ذات الفرعین و یک ازان حصه ذات فرع واحد پس نسبت ذکور و اناث جدا جدا کرده نصیب ابن

بهر دو دختر النسق بدهند و سهام هر دو بنات را در بطن ثالث بر ابن و بنت که بجای بنتین ست علی السویه منقسم گردانند و

حصه هر یک بفرعش در بطن چهارم رسانند و چون در بطن سوم تقسیم انصافاً ست و عدد سه نصف صحیح ندارد اصل مسئله را

که هفت باشد در دو که مخرج نصف ست ضرب کنند چهارده شود و در بطن رابع سه سهام بنت البنت (یعنی سهام بنات ۱۲) بهر دو پسر

انصافاً منقسم شود و نصف صحیح ندارد باز چهارده را در دو که مخرج نصف ست ضرب کنند بست و هشت میشود که از آن

تصحیح مسئله هست و اگر خواهند چنین گویند که چون در بطن سوم انکسار بنصیب دختران پسر واقع میشود و عدد رؤس بنات و ابن چهار
ست و آن با سه سهام تباین دارد پس اصل مسئله را در چهار ضرب کنند بیست و هشت میشود و بمذهب شیعه درین صورت مسئله
از سه ست و تصحیح از شش و دو دو به هر یک از بنات ثلثه انقسام یافته حصه هر یکی بفروع آن منتقل خواهد شد و حصه به بنت ابن
بنت البنت و یک یک بهر یکی از ابن بنت و بنت خواهد رسید ۵ لیکن ابو یوسف اندرین صورت مال در فروع میکند قسمت که
چار ازان میدهد بهر دو پسر و مابقی سه نصیب سه دختر یعنی هرچه مذکور شد طریقه محمد رحمه الله بود و لکن ابو یوسف رحمه الله
درین مسئله مال متروک را ابدان فروع قسمت میکند پس باعتبار رؤس فروع مسئله از هفت باشد چهار ازان بهر دو پسران
بنت ابن البنت دهد و مابقی سه سهم بهر سه دختران که بهر احد ازان یک سهم رسد ۵ چون تورثت جمع دانشمند از قرابت
جهات میگیرند نزد ابو یوسف اعتبار جهات در رؤس فروع دان بالذات هست نزد محمد موصوف در اصول اعتبار
آن معروف این تتمه مباحث صنف اول ست میگویند که چون در توریث ذوی الارحام جماعه دانشمند که علما و فقها
از قرابت جهات آن میگیرند که جهت قرابت احد هست یا متعدد پس نزد ابو یوسف رحمه الله اعتبار جهات در ابدان فروع بالذات ست بلا
واسطه اصول که وی رضی الله عنه مال را بر فروع ابتدا تقسیم میکند و همین ست روایت صحیحه ازوی رحمه الله مختار علمای ماوراء النهر
و هرچه مختار فقهای عراق و خراسان ست که نزد وی رحمه الله و ابن و صاحب تجدید اعده را در توریث یکحال باشند و تثبیت مرجح و نزد محمد
رحمه الله اعتبار جهات در اصول ست نه فروع زیرا که اول را بر اعلی بخلاف تقسیم میفرماید و نزد امام چون تقسیم ترکه بلحاظ اصول ست
احتیاج بلحاظ جهات باقی نیست حصه هر اصل بفرع عش میرسد اگر فرع ذات جهتین ست حصه دو اصل خود خواهد یافت ورنه
حصه یک اصل خود ۵ گر دو دختر بنت بنت بود که همان ابن بنت رست و له نیز از بنت دختر ثالث پسری هست
مال را وارث هست بر سه سهام قسمت مال نزد ابو یوسف بحسبه خصال دو ثلث حق هر دو دختران و یک ثلث
حصه پسر رسان بطریق محمدی که گذشت سازد تصحیح آن بیست و هشت بیست دو زان بدختران بهر یکی هشت ازان حصه پسر
سهی لیک قول محمد ست اقوی هست در ذی رحم بران فتوی این مثال اعتبار جهات قرابت ست که اگر کسی بمیرد
وارثوی دو دختر بنت البنت باقی بود و همان هر دو دختر اولاد ابن البنت دیگر ست پس قرابت این هر دو دختر میت از دو جهت
ست یکی جهت پدری و دیگر جهت مادری و نیز پسری از بنت البنت سوم وارث آن مال هست بدین صورت

نزد محمد مسئله از ۷ و تصحیح از ۲۸ — و نزد ابو یوسف رحمه مسئله از ۳

خالد

بنت — بنت — بنت

بنت ۲ — ابن ۴ — بنت ۱

بنت ۲۲ — ابن ۹

درین صورت نزد ابو یوسف رحمه الله چون هر دو دختران ذوات الجهتین اند هر یک ازان بمنزلهٔ یک ابن باشند مسئله از سه
بود و مال را بر سه سهم قسمت کرده دو ثلث مال حق هر دو دختران دانند و یک ثلث نصیب پسر رسانند پس هر یکی را
ازابن و بنتین یک یک سهم رسید و همچنین است نزد فرقهٔ اثنا عشریه مگر باعتبار اصول آنها که سه بنت اند پس ترکهٔ میت را
بر سه سهم قسمت کرده یک یک بهر یک از بنات ثلثه رسانید و حصهٔ هر اصل بفرعش منتقل گردانند و بطریق محمدی که پیشتر
گذشت یعنی موافق مذهب محمد رحمه الله تصحیح مسئله درین صورت از بیست و هشت باید کرد و بدین طریق که در بطن ثانی که اعلی الخلاف ست تقسیم
کنند و دران بطن یک ابن است بمنزلهٔ دو ابن که باعتبار جهات قرابت نزد وی در اصول ست و دو بنت اند یکی ازان بمنزلهٔ دو بنت
ست که هفت روس شدند پس مسئله از هفت باشد پس ازان چهار سهم و بنت متعدده الفرع را و دو سهم و بنت دیگر را یک سهم رسید و ذکور
و اناث را طوایف جداگانه ساخته سهام اربعه پسر را به هر دو دختر انش رسانند و سهام ثلثه هر دو بنات را بفروع آنها که
یک ابن و دو بنت ست للذکر ضعف الانثی تقسیم نمایند چون سهام ثلثه با روس اربعه مباینت و اشت چهار را در اصل
مسئله که هفت ست ضرب کنند و حاصل ضرب را که بیست و هشت ست تقسیم صحیح تقسیم نمایند بیست و دو وازان
هر دو دختران از طرف پدر و مادر آنها به هند که هر یکی یازده برسد و شش ازان در حصهٔ پسر نهند لکن قول محمد رحمه الله در
احکام ذوی الارحام اقوی و اشهر از هر دو روایت مرویه از امام ابو حنیفه رحمه الله ست و در مسایل ذوی الارحام همین
قول فتوی ست مگر علمای بخارا در مسایل ذوی الارحام و مسائل حیض بوجه الیسریت و سهولت بر قول ابو یوسف
رحمه الله فتوی داده اند بیان صنف ثانی ه اقرب صنف ثانی از موتی بهر میراث بردن ست اولی × و در تساوی
بمرتبت از نیها × انکه مدلی بوارث ست اولی × و تساوی منازل آنهاست × متفق وصف من بهم بدلی ست ×
در قرابت هم اتحاد بود × منقسم بر روس ایشان بی کد × یعنی از صنف ثانی که اجداد و جدات فاسده اند هر که اقرب بموتی
باشد از جهت پدر یا مادر بهر بردن میراث از موتی اولی باشد باتفاق فقهین پس اب الام اولی از اب ام الام و اب ام الاب
و همچنین اب ام الاب اولی از اب ام الام الاب و از اب ام اب الاب ست و برین قیاس حال جدات و در صورت تساوی
در مرتبهٔ قرب بسا ازین جماعه که تساوی القرابة اند هر که منتسب و متوسل بوارث ست اولی بود نزد ابی سهیل فرائضی و ابی فضل خفاف
و علی بن عیسی بصری چنانکه اب ام الام اولی ست از اب اب الام که مدلی به ام ام الام ست که جده صحیحه باشد و این اب اب
الام ست که جد فاسد بود و ابو سلیمان جرجانی و ابو علی بستی مدلی بوارث را بر مدلی بغیر وارث ترجیح و تفضیل نداده اند و در صورت
مذکوره هر دو را وارث میدانند و همچنین ست مذهب امامیه و اگر منازل قرب و بعد و ادلا بوارث و غیر وارث در یکدیگر مساوی
و وصف ذکورة و انوثة کسی که بوسیلهٔ اش هر یکی نسبت کرده شده نیز متفق و متحد ست یعنی بصورت تساوی مراتب قرب
و ادلا بوارث و غیر وارث او صاف مدلی به هر یکی متحد ست که هر یکی بوصف ذکورة متصف ست یا بوصف انوثت و در
قرابت هم اتحاد ست که هر یک از جانب اب میت ست یا هر واحد از طرف ام میت ست چنانچه اب اب ام الاب و ام

اب ام الاب پس در نیصورت ترکه را برابدان انها للذکر ضعف الانثی اثلاثا تقسیم نمایند باتفاق فریقین یعنی اولاد بیان مدلی
و مدلی به در فصل حجب گذشت سه وصف مدلی بهم اگر یابی مختلف باید که دریابی اول البطن کاختلاف دران هم
هست آنرا محل قسمت دان یعنی باوجود استواء منازل این صنف وصنف مدلی بهم که وسطه انتساب اند بسوی
میت اگر مختلف بذکورة و انوثت یابی پس ترا باید تا دریافت کنی اول البطنی را که دران اختلاف واقع ست وآن البطن را
محل قسمت دانی وللذکر ضعف الانثی تقسیم کنی وطایفه نسا و زمره رجال را دو فرقه جداگانه گردانی چنانچه در صنف اول گذشت
نزد محمد رحمه الله مسئله از ۶ تصحیح از ۱۸

بکرم

الاب	الاب	الاب	الاب
ام	ام	ام	ام
اب ۲	ام ۱	اب ۲	ام ۱
اب	اب	ام	ام
۸	۴	۴	۲

درینصورت در مرتبه سوم اختلاف بذکورت و انوثت و ام دو واب ست که رؤس آنها شش باشد مسئله از شش بود چهار
سهام هر دو اب که یک فرقه ست و دو سهام هر دو ام که فرقه دیگر ست و در مرتبه چهارم رؤس اب و ام فرقه رجال دو اب و ام
فرقه نسا سه ست و سهام هر یکی ازان فرقه با رؤس انها مباینت وارد پس شش را در سه که اعداد رؤس ست ضرب کرده
از حاصل ضرب که هجده باشد تصحیح مسئله نمایند دوازده که سهام هر دو اب درجه ثالثه ست باب و ام آنها در درجه رابعه
وچهار للذکر مثل حظ الانثیین رسید و شش که سهام هر دو ام درجه ثالثه ست باب و ام آنها در درجه رابعه چهار و دو رسید و نزد علمای
شیعه درینصورت مسئله از شش باشد وللذکر ضعف الانثی در مرتبه چهارم قسمت یابد سه اختلاف ست در قرابت اگر یک جانب
ام و جانبی ست پدر مثلا ثلثین ست حق طرف پدر و ثلث حق جانب مادر یعنی اگر باوجود تساوی مراتب واتفاق وصف
بهم در جهت قرابت اختلاف ست که یک جانب ام ست و یک جانب اب درینصورت دو ثلث حق جانب پدر ست که اب باشد و یک ثلث
حق جانب مادر ست که حصه او باشد بالاتفاق درینصورت

مسئله از سه و تصحیح از ۹

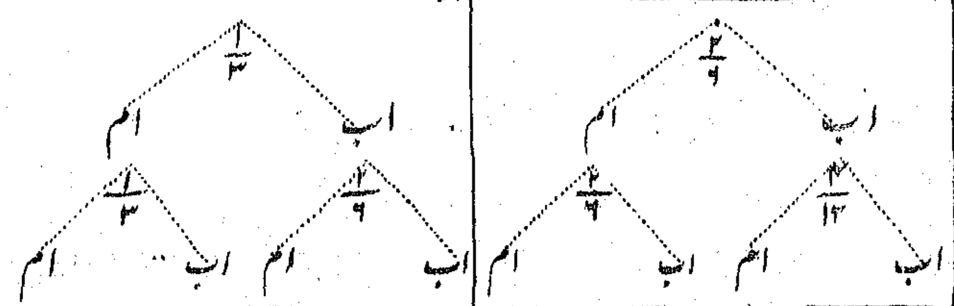
مسئله

الاب	الاب	الام	الام
ام	ام	ام	ام
اب	اب	اب	اب
اب ۳	ام ۲	اب ۲	ام ۱

۵ گر فریقی کثیر الاشخاص ست پس بر همه قسمت حق خاص ست بدان طریقیکه کرده اند بیان یعنی مرد را حصهٔ دو زن برسانند یعنی
اگر فریقی از فرقهٔ ابویه و امیه کثیر الاشخاص ست یعنی مثلا اصول پدری یا اصول مادری چند اشخاص اند چنانچه در مثال که از
جانب پدر دو شخص اند و جانب مادر دو شخص بر همه اشخاص آن فریق حق خاص آن فریق را قسمت واجب است بدان طریق که بیان
کرده اند که مرد را حصهٔ دو زن برسانند و للذکر ضعف الانثی تقسیم نمایند و نزد علمای شیعه بجانب مادر تقسیم برابر زن و مرد علی السویه
است و جانب پدر للذکر ضعف الانثی مثلا اگر شخصی مرد و چهار جد پدری و مادری و چهار جدهٔ پدری و مادری گذاشت بدینصورت
نزد اهل سنت اصل مسئله از ۳ و تصحیح از ۲۷ و نزد امامیه اصل مسئله از ۳ و تصحیح از ۱۰۸

میت

ابویه — الاب | امیه — الام



نزد اهل سنت	۸	۴	۴	۲	۴/۳	۲/۴	۲/۹	۱/۳
نزد امامیه	۳۲	۱۶	۱۶	۸	۹	۹	۹	۹

درینصورت نزد اهل سنت بمذهب ابی سهیل فرائضی و ابی فضل خفاف و علی ابن عیسی بصری دو شخص که اب اب الام و ام
اب الام باشند مستحق ترکه نیستند و باقی شش کس که بدلی بوارث اند استحقاق دارند و بمذهب ابی سلیمان جرجانی و ابی علی
بستی هر هشت مستحق هستند و بهر صورت اصل مسئله از سه ست و دو سهم حظ اب و یک سهم حظ ام در درجهٔ اولی پس اب و ام را دو
فرقهٔ جداگانه سازند و حقوق هر یک را در اعلی الخلاف که مرتبه دوم ست تقسیم کنند و چون سهام هر یک رؤس مرتبه دوم که
سه ست مستقیم نیست و میان هر دو رؤس تماثل ست اصل مسئله را در سه که رؤس یک فرقه ست ضرب کنند و از نه که حاصل
ضرب ست تصحیح نموده از شش سهام اب چهار به پدرش و دو به مادرش بدهند و همچنین از سه سهام ام دو به پدرش و یک به مادرش
رسانند پس اب الاب را یک فرقه و ام الاب را فرقهٔ ثانیه و همچنین اب الام را یک فرقه و ام الام را فرقهٔ دیگر جداگانه قرار داده حق
هر فرقه با بوین آن للذکر ضعف الانثی تقسیم کنند و چون سهام هر یکی ازین فرق چهارگانه بر رؤس ابوین آنها بنا بر مذهب ثانی مستقیم
نیست و رؤس اربعه باهم متماثل اند پس عدد رؤس یک فرقه را که سه ست در تصحیح که نه باشند ضرب کنند و از بست و هفت

حاصل ضرب دوازده سهام باب الاب رسیده هشت ازان بپدرش و چهار بمادرش رسد و شش سهام بام الاب رسیده
چهار ازان بپدر و دو بمادرش رسد و همچنین شش سهام باب الام رسیده چهار ازان بپدر و دو بمادرش رسد و سه سهام بام الام
رسیده دو بپدر و یک بمادرش رسد و بر مذهب اول ابوین اب الام را چیزی نرسد بلکه از حصهٔ ام شش باب ام الام و سه بام ام
الام رسد و بر مذهب مشهور امامیه دو ثلث باجداد پدری و یک ثلث باجداد مادری میرسد و ثلثین اجداد پدری اثلاثا
منقسم شده و ثلثان ثلثین بجد و جدهٔ پدری پدر و یکثلث آن ثلثین بجد و جدهٔ مادری پدر سرد و جا للذکر ضعف الانثی قسمت باید و ثلثی که از
اصل باجداد مادر رسیده میان آنها علی التسویه تقسیم پذیرد و چون سهام اجداد پدر که بیست سهام اجداد مادری چهار این هر دو باهم متباین اند یکی را در
دیگری ضرب کنند سی و شش حاصل ضرب را در اصل مسئله که سه است ضرب کرده از یکصد و هشت حاصل ضرب تصحیح مسئله بنا
سی و دو باب اب الاب و شانزده بهر یک از ام اب الاب و اب ام الاب و هشت بام ام الاب بدهند و بهر یکی از
امیه نه نه رسانند و درین مسئله اگرچه بعض علمای شیعه طریقی دیگر اختیار کرده اند لکن جمع از ایشان همین است لهذا ذکرش تطویل لاطائل
دانستیم بدانکه ضابطهٔ کلیه در اجداد ساقطه بعض علمای اهل سنت چنین ضبط کرده اند که انها یا متساوی الدرجه اند یا نه پس اگر نه
ثانی اقرب اولی است و بعصوبت اول جهت قرابت یا متحد است یا مختلف بحالت اختلاف تقسیم مال اثلاثا نموده دو ثلث بابوی و
یکثلث بامیه میرسد و بحالت اتحاد قرابت اگر صفت ذکورت و انوثت اصول متفق است بر ابدان فروع قسمت باید و اگر صفت مختلف
بود بر اصول باختلاف تقسیم کنند بیان صنف ثالث ۞ صنف ثالث چو اول و ثانیست یعنی اقرب از آنهم اولی است
اگر متساوی القرب باشند باهم پس نسل اهل عصوبت است اقدم ۞ این توضیح حال صنف ثالث است که اولاد خواهران و دختران برادران و پسران
مطلقا و پسران برادران مادری باشند حکم این صنف مثل حکم صنف اول و ثانی است که غیر اقرب از آنهم اولی نیست بل اقرب
اولی است و اگر در قرب بایکدیگر متساوی است پس اولاد عصبات از اولاد ذوی الارحام اولی و اقدم است و نزد امامیه چون
مناط عصوبت نیست اولاد عصبه و غیر عصبه برابر است لکن قوت قرابت البته ملحوظ خواهد بود و درین صنف وجه اختیار نسل اهل عصوبت
در باب تصحیح و در صنف اول موجب اختیار نسل وارث که مراد ازان نسل صاحب فرض باشد آنست که در صنف اول وجود ذو رحمی و ولد عصبه متساوی و ذو رحمی
ولد ذو رحمی ممکن نیست ازانکه ذو رحمی که در بطن ثانی است بالضروره از اولاد بنات خواهد بود مثل ابن البنت و اولادش غیر ذوی الارحام
نباشند و عصبه که در بطن ثانیست از اولاد ابنا باشد و اولادش یا عصبه خواهد بود مثل ابن ابن الابن یا از اهل فرض خواهد بود مثل بنت
ابن الابن و درین صنف ثالث وجود ذو رحمی و ولد صاحب فرض با ذو رحمی و ولد ذو رحم که هر دو متساوی الدرجه باشند متصور و ممکن
زیرا که درین صنف ولد اهل الفرض مثل اولاد اخوات جز در بطن اول نخواهد بود و ولد ذو رحم در بطن ثانی و ما بعدش خواهد بود لکن اجتماع
ولد العصبه و ولد ذی رحم متساوی الدرجه البته ممکن است مثل بنت ابن الاخ با ابن بنت الاخ ۞ اگر یکی بنت اخت دیگری است پس
بنت ابن برادر است دیگر خواه اعیانی از ابن اخ و اخت ۞ خواه علاتی اندای دلبند ۞ خواه علاتی است و احد ازان ۞ و آن دیگر
هست از بنی الاعیان پس همه مال را او وانگاه مستقر بنت ابن الاخ تنها ۞ ور لام هست هر یکی را تنها مر دراد ... انتهی

[illegible]

که ابو یوسف و حسن بن زیاد رحه قائل قسمت است برابدان و هست نزد محمد ابن الحسن رحه حصه مرد مثل حصه زن است که بود نزد وی اعتبار
اصول رحه و اختلاف فروع نامقبول رحه این مثال تقدیم و ترجیح اولاد عصبات براولاد ذوی الارحام است صورت مسئله اینست که شخصی
مرد و یک ابن بنت الاخت و یک بنت ابن الاخ گذاشت و این هر دو اخ و اخت که ابن و بنت موجوده از نسل شان هستند خواه
اعیانیه باشند یا علاتیه یکی از آنها علاتی است و دیگری از بنو الاعیان است در همه صورتها مستحق تمام مال متروک تنها بنت ابن الاخ باشد
زیرا که ذوی ولد العصبه است و مذهب شیعه درین مسئله آنست که حق اصول بفروع خواهد رسید و اگر یکی ازین هر دو اعیانی و دیگر
علاتی باشد همه مال را اولاد اعیانی مستحق خواهد بود و اولاد بنی العلات محروم خواهند ماند تا اینجا بیان توریث اولاد اخوة و اخوات اعیانیه
و علاتیه بود و اگر اخت و اخ مذکوره اخیافی باشند وی هم مرد را که ابن بنت الاخت است مضاعف ذی سهم انثی که بنت ابن
الاخ است بمذهب ابو یوسف باید داد زیرا که ابو یوسف رحمه الله در ذوی الارحام برابدان قسمت میکند باید کرد در مواریث هر جا
ترجیح ذکر بر انثی است و تساوی مذکر و مونث در اولاد ام بوجه تصریح نص بر خلاف قیاس بوده لکن نزد محمد ابن الحسن الشیبانی
رحمه الله حصه مرد مماثل و مساوی حصه زن است زیرا که نزد وی اعتبار وراثت اصول است و اختلاف رؤس فروع را قبول
نمیکند و چون استحقاق اینها بقرابت مادر است و باعتبار این قرابت ذکر بر انثی تفضیل ندارد پس حقوق اینها با وجود اختلاف صفت ذکورت
و انوثت متساوی باشند و نزد علمای شیعه نیز همین حکم تقسیم بالتساوی است الا اگر تساوی است و عصوبت هم یا بعضی عصبه بود
است باهم یا یکی از نسل اهل فرض و دیگر از نسل اهل عصوبت است و اگر نزد ابو یوسف اعتبار اینجا نیست جز قوت قرابت را و نزد محمد رحمه الله است و
قسمت بر اخ و اخت شده بدین صورت که جهات از اصول میگیرد و ضم کند با وی از فروع عدد پس حق هر فریق از اینها
منقسم بر فروع آن میان آن یعنی اگر در عصوبت هم تساوی است که هر یک از ذوی الارحام ولد العصبه است مثل بنت ابن الاخ
با بنت ابن الاخ هر دو از بنو الاعیان خواه بنو العلات یا تساوی در نفی عصوبت باهم حاصل شده مثل بنت بنت الاخ و ابن بنت
الاخ یا یکی از ذوی الارحام از اولاد اهل فرض است و دیگر از اولاد عصبه است مثل بنت بنت اخ اعیانی و بنت اخ اخیافی در این صورت
نزد ابو یوسف رحمه الله اینجا جز قوت قرابت اعتبار چیزی دیگر نیست پس نزد وی اولاد بنو الاعیان را بر اولاد بنو العلات و اولاد
بنو الاخیاف ترجیح بود و اولاد بنو العلات را بر اولاد بنو الاخیاف تفضیل باشد و از محمد رحمه الله قسمت بر اخ و اخت که اصول
این فروع ذوی الارحام اند بدین صورت روایت است که جهات قرابت از اصول گرفته از فروع عدد با وی ضم کند یعنی اگر فروع
یک اصل دو یا سه رؤس اند اصل را دو یا سه رؤس گیرد و بر طبق آن مال بر اصول تقسیم نماید پس آنچه هر فرقه را از اصول رسید
مثل آن فرقه بر فروعش منقسم و از مذهب اثنا عشریه در صورت اجتماع اولاد اخوة و اخوات اعیانیه و علاتیه و اخیافیه اولاد
بنو العلات را چیزی نمیرسد و اولاد بنو الاخیاف اگر همه از نسل یک اخ یا یک اخت اند یک سدس مال با اینها رسد و اگر
همه از نسل زیاده از یک اخ یا اخت اند یک ثلث مال با اینها رسد و در هر صورت میان شان علی السویه بر مرد و زن تقسیم یابد و باقی
مال در هر دو صورت بر اولاد بنو الاعیان للذکر ضعف الانثی منقسم گردد و در خصوص کلیه مذهب امامیه این است که مال

برصول التقسیم کرده سوی فروع منتقل سازند و تقسیم در فروع اخیافیه بالسویه دارند و در ماسوی آن للذکر مثل حظ الانثیین قسمت نمایند ۵
از سه اخ کرسه بنت هست که جهت هر برادر ست و گرد همچنین از سه اخت سه دختر و هم سه ابن از سه خواهر دیگر و پیش ابو یوسف اند
بر فروع از چهار شد قسمت × هست اقدم فروع اعیانی × فرع علات بعد آن دانی × بعد از نیها فروع اخیافیست × لیک ما قبل
بعد را نافعیست × این مثالیست جامع کلالات ثلثه که اخوه و اخوات اعیانیه و علاتیه و اخیافیه باشند و بعض ایشان اولاد اهل
فرض اند و بعض اولاد عصبات بدین طریق که شخصی مرد و سه دختر سه برادران مختلف الجهات گذاشت یکی بنت اخ اعیانی دوم بنت
اخ علاتی سوم بنت اخ اخیافی و همچنین از سه اخت مختلفة الجهات سه دختر گذاشت یکی بنت اخت اعیانیه دوم بنت اخت علاتیه سوم
بنت اخت اخیافیه و همچنین سه ابن از سه اخت مختلفة الجهات دیگر گذاشت یکی ابن الاخت اعیانیه دوم ابن الاخت علاتیه سوم
ابن الاخت اخیافیه بدینصورت

خالد								
هر سه اعیانیه			هر سه علاتیه			هر سه اخیافیه		
الاخ	الاخت	الاخت	الاخ	الاخت	الاخت	الاخ	الاخت	الاخت
بنت	بنت	ابن	بنت	بنت	ابن	بنت	بنت	ابن

نزد ابی یوسف رحمه الله درینحال مال متروک بلاحظه روس اربعه ابن ثلثین بر فروع اربا عا منقسم گردد و فروع اعیانیه در استحقاق اقدم اند
یعنی با وجود اولاد اخ و اخت اعیانیه کسی از اولاد علاتیه و اخیافیه مستحق آن نتواند بود و بعد آن فروع بنی العلات را شمار
یعنی بصورت فقدان فروع اعیانیه اولاد اخ و اخت علاتیه اولی و اقدم بالاستحقاق باشند که با وجود آنها اولاد اخیافیه و
الحق نتواند بود و بعد ازین هر دو فرقه فروع اخیافیست یعنی بتقدیر فقدان اولاد علاتیه اقدم باستحقاق اولاد اخ و اخت اخیافیه هست
و معنی این مصرع ع لیک ما قبل بعد را نافیست × این هست که فرقه متقدمه فرق متاخره را نفی میکند و از استحقاق باز میدارد
با وجود فرقه متقدمه فرقه متاخره را چیزی نمیرسد پس اولاد اعیانیه اولاد علاتیه و اخیافیه را نافی ست و اولاد علاتیه اخیافیه را مانع
و حاجب هست ۵ و ز محمد تقسیمش مرویست × که ثلث حق فروع اخیافیست × باقیش حق فروع اعیانی × هست تقسیمش به
نمط دانی × ثلث اولین سه حصه شود × متساوی بهر یکی برود × کرده قسمت بقیه را بر ثمن × سه از ان سهم بنت اخ بکش ×
دو از ان حق ابن الاخت بدان × حصه بنت اخت واحد از ان × پس محمد بنا بقول صریح × مسئله زینسان کند تصحیح × هر چه بالا مذکور شد
مذهب ابو یوسف رحمه الله بود و از محمد رحمه الله در تقسیم صورت مذکوره مرویست که ثلث ترکه حق اولاد اخ و اخت اخیافیه هست و
بقیه آن حق فروع اخ و اخت اعیانیه هست و طریقه قسمت آن برین نمط باید دانی که ثلث اولین که حصه اولاد اخیافیه هست منقسم به سه حصه
شود و بهر یکی از ابن و بنتین متساوی بر سد و باقی ثلثین را بر هشت حصه قسمت کرده سه از ان سهم بنت اخ اعیانی جدا کنی و دو از ان
حق ابن الاخت اعیانیه و یکی از ان حصه بنت اخت اعیانیه ثانیه دانی پس محمد رحمه الله بنا بر قول صریح خود که قایل بتقسیم ما

براخوه واخوات باعتبار عدد وفروع وجهات در اصول ست این مسئله را از تصحیح مسئله که بوجود ثلث اصل مسئله از سه ست وثلث آن که یک باشد بر بنی الاخیاف ثلثه مستقیم نیست و ثلثین که دو بود یکی ازان به بنت الاخ اعیانیه میرسد و یک حق ابن الاخت وبنت الاخت ست که بر رؤس ثلثه باشد وآن غیر مستقیم ست ومیان این هر سه رؤس و رؤس بنی الاخیاف مماثلت ست پس سه عدد رؤس را در اصل مسئله ضرب کنند تا نه حاصل شود وازان مسئله تصحیح باید نزدامامیه نیز درین صورت ثلثین حق اولاد اعیانیه ست وثلث حق اولاد اخیافیه وآن ثلث علی السویه برابر اخ واختین منقسم شده باولاد آنها خواهد رسید لکن ثلثین بر چهار سهم منقسم شده وازان به بنت الاخ حق پدرش و یکیک به بنت الاخت وابن الاخت حقوق مادرانها خواهد رسید وتصحیح مسئله برین تقدیر از سی وشش باشد چهار چهار به بنی الاخیاف برسد ودوازده به بنت الاخ وشش شش بهر یک از بنت الاخت وابن الاخت برسد ٥ ور سابن سه اخ سه بنت گذشت × هر اخی مختلف الجهت بیدا شدست آنکه نسل برادر عینی ست × وارث مال بجز او کس نیست × که جز او نسل ذوی العصوبة نیست × حکم این مسئله هر دو یکیست یعنی واگر سه پسران سه برادران میت سه بنت گذاشتند وهر برادری که هر یک ازین بنات ثلثه ازاولاد وی هستند جهت مختلف داشت یعنی یکی اعیانی بود دوم علاقی وسوم اخیافی پس هر که ازین هر سه بنات نسل برادر عینی ست وارث مال متروک سوای او دیگر نیست زیراکه او ولد العصبه ست وسوای او کسی از نسل ذوی العصوبة نیست واز هر دو یعنی ابی یوسف ومحمد رحمهما الله حکم این مسئله یکی ست وهیچ دران اختلاف نیست وصورت مسئله اینست

زید

اخ عینی	اخ علاقی	اخ اخیافی
ابن	ابن	ابن
بنت	بنت	بنت
وارث تمام مال	محجوب	محجوب

وبطریقه اثنا عشریه مسئله از شش ست یکی ازان به بنت ابن الاخ اخیافی وباقی پنج سهام به بنت ابن الاخ اعیانی میرسد بیان صنف رابع ٥ حکم صنف رابع چنین × منفرد واحدی چو هست ازین × مستحق تمام مال شود × که جز او وارثی دگر نبود × یعنی صنف رابع که عمات مطلقاً واعمام لام واخوال وخالات مطلقا باشند حکم درین صنف آنست که اگر یکی ازینها تنها ست وسوای او کسی از ذوی الارحام نیست تمام مال متروک میت مستحق خواهد شد زیراکه جز او وارثی نیست که مزاحم ومانع وی شود بالاتفاق بین الفریقین ٥ چند شخص اند مجتمع گر زان × متحد حیز قرابت شان × اند جهت اقدم ست اقوی × پدری وان مادری اولی × زین همه اقدم ست اعیانی × باتفاق همه برین دانی × هر زنان و مردگان بود اقوی × هست بالجمله اقدم واولی × یعنی حکم منفرد صنف رابع بیان کردیم واگر چند شخص ازان صنف مجتمعاً باشند وحیز قرابت شان هم متحد باشد یعنی هر همه از جانب ام هستند مثل اخوال

بیان صنف رابع

وخالات یا جمله از جانب باب باشند مانند اعمام اخیافیه وعمات علی الاطلاق در صورت هرکه از آنها اقوی ست اولی واقدم باشد پس
علاتی را از اخیافی اولی دانی واعیانی اقدم واولی ازین هردو ست بر مذهب صاحبین مع امام را اتفاق ست و با جمله زن باشد یا مرد
هرکسی که اقوی از شبها بود در استحقاق میراث اقدم واولی ست پس عمهٔ اعیانیه از عمهٔ علاتیه وعم وعمهٔ اخیافیه اولی ست وعمهٔ علاتیه
از عم وعمهٔ اخیافیه اولی ست وهمچنین خال وخالهٔ اعیانیه از علاتیه واخیافیه اولی وخال وخالهٔ علاتیه از اخیافیه اولی ست ونزد علمای
شیعه بصورت اجتماع متحد الحیز اعمام وعمات باشند یا اخوال وخالات علاتیه را اعیانیه حاجب اند وبتقدیر انعدام اعیانیه علاتیه بجای
مقام آنها شوند واز اخیافیات واحد سدس مال را ومتعدد ثلث مال را مستحق اند وباقی با عیانیه واگر نباشند بعلاتیه میرسد ٥
اگر ذکور واناث مجتمع اند × متساوی القرابت ای ولبند × اصل مشهور پس نگاه بدار × ضعف انثی نصیب مرد شمار × یعنی اگر ذکور
واناث مجتمع اند که بعضی مرد اند وبعضی زن وهریکی از آنها متساوی القرابت ومتحد الحیز ست پس در تقسیم بر آنها اصل مشهور را
نگاه داری ومضاعف حصهٔ انثی حصهٔ مرد شماری ونزد امامیه در اخیافیه تقسیم میان ذکور وانثی متساویست ودر اعیانیه وعلاتیه للذکر
ضعف الانثی پس هر عم وعمهٔ اخیافیه از ثلث مساوی برسد وهریک از عم وعمهٔ اعیانیه باشند یا علاتیه للذکر حظ الانثیین
خواهد رسید ٥ همچو اخیافی اند عمی چند که بعمات همچنین جمع اند × خواه خال ست وخاله مطلق × لیک هردو زیک جهت ذی حق
این مثال اجتماع ذکور واناثی ست که حیز قرابت شان متحد بود وبدین طریق که مثلاً چند اعمام اخیافی اند یعنی برادران مادری پدر
که با همچنین عمات یعنی خواهران مادری پدر جمع شوند خواه خال وخاله اند مطلقا اعیانیه باشند یا علاتیه یا اخیافیه که با هم جمع شوند
لاکن خال وخاله هردو از یک جهت ذی حق باشند یعنی اگر خال اعیانی ست خاله هم اعیانیه باشد واگر خال علاتی ست
خاله هم علاتیه باشد واگر خال اخیافی ست خاله هم اخیافیه باشد درین هردو صورت ترکه للذکر ضعف الانثی تقسیم خواهد یافت
لکن نزد امامیه چون بهر دو صورت انتساب بام ست مال بمساواة بین الذکر والانثی منقسم خواهد شد وزن نیمه مرد نخواهد یافت
٥ مختلف حیز قرابت اگر × هست پس ضعف وقوتش بنگر × بل ثلث ده نصیب مادریان × دو ثلث جانب پدر برسان
حق هر فرقه بر اشخاص × میشود منقسم بقسمت خاص × تا اینجا ذکر متحد الحیز بود حالا بیان صورت اختلاف حیز میکنند ومیگویند که اگر
حیز قرابت اشخاص مجتمع مختلف ست یعنی بعضی از آن از طرف پدر میت باشند چون عمات مطلقا وعم لام وبعضی از آن از جانب مادر
میت باشند چون اخوال وخالات مطلقا پس نظر بضعف متحیز یک حیز وقوت متحیز حیز دیگر نباید کرد بلکه یک ثلث بحصهٔ کسانیکه منسوب
بسوی مادر میت اند بدهی ودو ثلث بحصهٔ آنانکه منتسب جانب پدر میت اند برسانی وحق هر فرقه از پدری ومادری بر اشخاص آنها بقسمت
خاص که عبارت از للذکر ضعف الانثی ست منقسم میشود ومراد ازین قول که ضعف وقوت را منگر این نیست که در هر فرقه ضعف وقوت
را منظر نباید کرد که اگر مثلا عمات اعیانیه وعلاتیه واخیافیه با اخوال اعیانی وعلاتی واخیافی جمع شوند دو ثلث بهمه عمات ویک ثلث بجمیع اخوال
باید رسانید زیرا که درین صورت قوت وضعف هر فرقه برای توریث اشخاص آن فرقه ملحوظ خواهد بود پس ازین جمله عمهٔ اعیانیه وخال اعیانی
وارث خواهند بود وباقی ساقط خواهند گردید ونزد شیعه عمهٔ اعیانیه واخیافیه وخال اعیانی واخیافی وارث اند از دو ثلث یکم

سدس بعمه اخیافیه و باقی بعمه اعیانیه و از ثلث یک سدس بخال اخیافی و باقی باعیانی میرسد و اگر عمه اعیانیه با خال علاقی یا اخیافی جمع شود
قوت قرابت عمه مانع توریث خال ضعیف القرابت نخواهد بود و کلیه بمذهب اثنا عشریه بصورت اجتماع اعمام و عمات با اخوال و
خالات این که ثلث حق حیز مادریست و ثلثین حق حیز پدریست واحد باشند یا متعدد و مختلف الجهة یا متفق الجهة مگر بحالت اجتماع کلالات
جهات ثلثه در حیز کلالة الاب با کلالة الابوین ساقط است و از حق متحد الحیز بکلالة الام بصورت وحدت یک سدس و بحالت
تعدد یک ثلث و باقی بکلالة الابوین میرسد و قسمت فیما بین ذکور و اناث کلالة الابوین یا کلالة الاب حیز پدری للذکر ضعف الانثی
ست و در کلالة الام خواه از حیز پدری باشند یا از حیز مادری قسمت بالتساوی بین الذکر والانثی خواهد بود ۵ چون لام
و اب اند عمه چنید × که بخالات مادری جمع اند همچنین عم لام و انی × که با آن خاله هست اعیانی × این مسئله عدم اعتبار قوت قرابت
ذوی الارحام از صنف رابع ست که حیز قرابت آنها مختلف باشد پس هرگاه عمه اعیانیه متعدده با خالات اخیافیه متعدده جمع شوند
هر چند عمات قرابت قویه و خالات قرابت ضعیفه دارند لکن قوت قرابت شان مزاحم توریث خالات نمیتواند شد بلکه ثلثین بعمات
و یک ثلث بخالات خواهد رسید و همچنین عمه اخیافیه که با وی خاله اعیانیه باشد پس قوت قرابت خاله مانع ارث عمه نمیشود
و درین باب حکم فریقین متحد ست بیان حکم اولاد صنف رابع ۵ حکم اولاد صنف رابع دان × با همان صنف
اولین یکسان × که بمیراث اقرب ست اولی × در تساوی مقدم ست اقوی × لیک با اینهمه شود منضم × وحدت حیز قرابت هم
در تساوی بیت اقدم آن باشد × عصبه را هر آنکه هست ولد × چون از بیان احکام صنف رابع فراغت حاصل شد احکام اولاد
این صنف بیان میکند و وجه عدم ایراد احکام اولاد در اصناف ثلثه متقدمه آنست که چون صنف اول عبارتست از اولاد و بنات
و اولاد بنات الابن هر چند که پایین روند پس اولاد اینها که خارج ازین صنف باشد متصور نیست و صنف ثانی که اجداد و جدات ساقطه
اند هر چند انکه بالا تر روند و اولاد آنها داخل صنف رابع ست و صنف ثالث که اولاد اخوات و بنات اخوة مطلقا و بنو الاخوة لام اند
گو فروتر باشند در آن هم اولاد دیگر خارج از ان صنف باشند متصور نیست باقی ماند صنف رابع که اعمام و عمات و اخوال و خالات
از حکم اولاد شان محتاج بیان ست لهذا احکام آنها جداگانه بیان میکند و میگوید که حکم اولاد صنف رابع با حکم صنف اول
یکسان دانی که بصورت انعدام احدی ازین صنف رابع هر که از اولاد آنها اقرب بمیت ست از هر جهتی که باشد اولی بمیراث
بود و در صورت تساوی الاقرب و بعد قرابت اقوی مقدم ست لکن با اینهمه قوت قرابت و اقربیت وحدت حیز قرابت نیز
منضم میشود یعنی اگر در قرب بمیت مساوی باشند و حیز قرابت آنها متحد بود پس هر که قرابت قویه دارد بالاجماع اولی ست
از کسی که قرابت قویه ندارد چنانچه اگر اولاد عمه اعیانیه و اولاد عمه علاتیه و اولاد عمه اخیافیه گذشت اولاد اعیانیه مقدم ست و اگر اولاد
اعیانیه نباشند اولاد علاتیه بر اولاد اخیافیه مقدم اند همچنین در اولاد اخوال اعیانیه و علاتیه و اخیافیه تقدم و تاخر ست و نزد امامیه
اولاد هر یکی ازینها قایم مقام آبای خود ست و اولاد عم و عمه اخیافیه یا اولاد عم و عمه اعیانیه و علاتیه وارث سدس ست اگر یکی باشد
و وارث ثلث ست اگر زاید بر یک بود و اولاد اعیانیه حاجب اولاد علاتیه ست همچنین در اولاد اخوال و خالات نیز با وجود یکی از ینها

بیان حکم اولاد صنف رابع

صنف اولاد دیگری را استحقاق نیست مگر دریک صورت که ابن العم اعیانی با عم علاقی یافته شود ابن العم حاجب عم مذکور خواهد بود لکن
علمای ایشان نوشته اند که اگر با ابن عم خال هم باشد ابن العم اعیانی محجوب شود انتهی و اگر تساوی در قرب و قوت قرابت است
در نیصورت هر کسی که ولد عصبه است العم اقدم باشد و چون خود اثنا عشریه عصوبت را معتبر نداشته اند نزد آنها عصوبت را در تقدیم و
تاخیر دخلی نیست ۞ پس اگر دختری بود از عم و دانی از ابن عمه اش اقدم × لیک در صورتیکه هر یک از آن × درجت است از
بنو الاعیان × و از این هر دو عمه اعیانی × مگر علاقی است آن ثانی × پس بر دو مال را در نیصورت × هر که دارد قرابتش قوت × این
صورتیست که ذوی الارحام در قرب درجه و قوت قرابت متساوی باشند مگر یکی از آن ولد عصبه بود و صورتش اینست که اگر دختری
از عم و پسری از عمه نیست باشد پس آن دختر از بیبر اقدم است لکن در صورتیکه هر یک از عم و عمه در جهت قرابت از بنو الاعیان باشند
که در نیصورت قرب درجه اولادشان و قوت قرابت انها مساویست لکن چون بنت العم ولد عصبه است بر ابن العمه که ولد
ذی رحم است در میراث تقدم دارد و نزد اثنا عشریه مال ثلثا تا لبطن اول منقسم گردیده بنصاب هر یک از عم و عمه با ولاد آنها منتقل
خواهد شد بعد از ین مثال تقدم و قوت بیان کرده و اگر از ین هر دو یعنی عمه و عم عمه اعیانیه است مگر آن دیگر یعنی عم علاقی است پس تمام
مال را در نیصورت آنکس خواهد برد که قرابت او قوت دارد پس ابن عمه اعیانیه بر بنت عم علاقی تقدم دارد بالاتفاق بین الفریقین
و همه مال النصیب ابن عمه اعیانیه در ظاهر الروایه خواهد بود بر قیاس اولویت خاله علاتیه بر خاله اخیافیه که اصل با آنکه ولد ذی رحم است
بر ثانیه با آنکه ولد وارث است تقدم دارد چنانکه گذشت ۞ در قرابت چو قوتیست صحیح × ده براولا بوارثش ترجیح × پس عمه از
الاعیان × اقدم از بنت عم لاب میدان × چون او آبیان شود که بصورت اعیانی بود ان و علاتی بود حکم با قرابت مستحق میراث
میشود حالا کلیه آن بیان میکند و میگوید که در قرابت اگر قوتی صحیح است براولا بالوارث آنرا ترجیح باید داد یعنی اگر یکی از ذوی الارحام
صاحب قرابت قویه باشد و دیگری مدلی بوارث یعنی ولد وارث بود صاحب قرابت قویه را بر ولد وارث ترجیح باشد زیرا که ترجیح بمعنی
که در ذات شی موجود است و آن قوت قرابت باشد و ترجیح ولد وارث با مریست که در ذات دیگری موجود است که آن عصوبت باشد پس
بنا برین چون عمه اعیانیه از بنت العم علاتی در میراث اقدم است بالاتفاق بین الفریقین چنانکه گذشت ۞ مذهب بعضهم گرچه هست اینهم
کز همه نسل وارث است اقدم × پس همه مال را بود تنها × مستحق بنت عم لاب اینجا × یعنی ظاهر الروایه همان بود که قوی القرابه بر ولد الوارث
ترجیح دارد اگرچه اینهم مذهب بعض مشایخ است که در میراث نسل وارث التقدیم است پس نزد این علما اینجا یعنی در مسئله متقدمه تمام مال را
تنها بنت عم علاقی مستحق است ۞ در قرابت تساوی است الا × مختلف حیز قرابت ها × اعتبار عصوبت و قوت × نماید اند بعید
دو ثلث حق حیز آبا ست × یک ثلث زان قرابت ام راست × معتبر در فریق مادریان × هم قیاسا قوت قرابت دان × معتبر جانب
پدرانی × قوت و نسل وارث ثانی × حالا حکم اختلاف حیز قرابت بیان میکند و میگوید که اگر درجه قرابت متساویست لکن حیز قرابتها
مختلف است که بعضی از جانب اب اند و بعضی از جانب ام در نیصورت اعتبار عصوبت و قوت نمایند یعنی بهیچ یکی نظر نکنند بلکه
جانب ذوی الارحام ابویه کسی اولاد عصبه است و جانب ذوی الارحام امیه قوت قرابت است پس ولد عمه اعیانیه بر ولد خال

یا خالهٔ علاتیه یا اخیافیه هیچ ندارد بر قیاس عمهٔ عینیه که با وجود بودنش ذات القرابتین اولاد وارث که جدهٔ صحیح وجدهٔ صحیحه باشند بر خالهٔ علاتیه تقدم نمیدارد بلکه هر دو بالاشتراک مستحق اند لکن درین صورت اختلاف حیز قرابت دو ثلث مال حق حیز آبائی ست و یک ثلث ازان حق اقربای مادری ست و هنگام تقسیم سهام هر فریق بر اصناف آنها در فریق مادریان قوت قرابت در قسمت حق معتبر دانی یعنی اگر بطرف اقربای مادری اولاد اعیانیه و علاتیه و اخیافیه باشند همه حق آن فریق باعیانیه رسد ورنه بعلاتیه ورنه باخیافیه و در فریق پدری معتبر قوت قرابت ست بعد آن معتبر نسل وارث ست یعنی اولاد عصبه چون جانب مادریان عصوبت متصور نبود باعتبار نسل وارث اینجا نیز فوده شد پس اگر در فریق پدری اولاد کلالات ثلثه مجتمع شود اولاد اعیانیه مقدم ست بعد ازان اولاد علاتیه بعد ازان اولاد اخیافیه و نزد علمای امامیه احکام اولاد مختلف الحیز مثل احکام آبا و امهات آنهاست و هر یکی ازآنها قایم مقام مادر و پدر خود شود و حق ابوین آنها بعینه منتقل بآنها گردد ٥ نزد ابو یوسف عقیل و فهیم × حصهٔ هر فریق را تقسیم × در فروع ست بر سر ابدان × بالحاظ جهات لیکن دران × بطریق محمد و انا × قسمت صنف اول ست اینجا × که بود مقسم نصیب فریق بطن اعلی بخلاف باتحقیق بیک دروی جهات و نیز عدد از اصول و فروع اخذ کند × در تقسیم حق هر فریق بر فروع موجوده اختلاف ست پس نزد ابو یوسف رحمه الله حکم اینست که حصهٔ هر فریق در فروع آن بر سر ابدان للذکر ضعف الانثی تقسیم نمایند لکن جهات قرابت هر یکی ملحوظ دارند اگر مستحق بجهة واحده ست سهم همان جهت باو دهند و اگر مستحق بدو جهة ست سهام هر دو جهة او را رسانند و نزد الفقیه محمد رحمه الله قسمت درینجا مثل قسمت صنف اول ست که جای قسمت نصیب هر فریق بطن اعلی بخلاف ست یعنی اول بطنی که دران اختلاف مذکور ست وا نوثت واقع شده لکن در بطن اعلی باختلاف جهات از اصول میگیرد و عدد از فروع اخذ میکند و طریق آن قسمت مینمایند مثلا دو پسر بنت عمهٔ علاتیه و دو دختر ابن عمهٔ علاتیه دیگر که همین هر دو دختران بنت عم علاتی اند و دو دختر بنت خالهٔ علاتیه و دو پسر ابن خالهٔ علاتیه دیگر که همان دو پسر بنت خال علاتی اند بدین صورت

نزد ابو یوسف رحمه الله مسئله از سه و تصحیح از ٣٠   و نزد محمد رحمه الله مسئله از سه و تصحیح از ٣٦   و نزد امامیه مسئله از سه و تصحیح از ٢٤

زید

فریق ابویه   فریق امیه

	عمهٔ علاتیه	عمهٔ علاتیه	عم علاتی	خالهٔ علاتیه	خالهٔ علاتیه	خال علاتی
	١	١	٢			
	بنت	ابن	بنت	بنت	ابن	بنت
	انثی	بنتی		بنتی	ابنی	
نزد ابی یوسف	١٠	١٠		٢	٨	
نزد محمد	٦	١٨		٢	١٠	
نزد امامیه	٣	١٢		٢	٦	

اصل مسئله از سه ست دو ازان حق حیز پدری و یک ازان حق حیز مادری ست و تصحیح مسئله نزد ابو یوسف رحمه الله از سی باشد.

زیرا که رؤس فروع ابویه بلاحظه جهات اصول هشت ست که بمنزله چهار ابن باشد و سهام آن فریق بر آنها استقامت ندارد بلکه میان آنها
توافق کلی بالنصف ست و رؤس فروع امیه بنظر جهات اصول بمنزله پنج ابن ست و سهم واحد شان با رؤس مباینت دارد و میان
دو که وفق عدد رؤس فریق اول ست و پنج که عدد رؤس فریق ثانی باشد تباین ست پس باهم ضرب کنند و حاصل ضرب را که ده باشد در
اصل مسئله ضرب نمایند و از حاصل ضرب که سی باشد تصحیح مسئله دانند بست بفریق ابویه رسانند هر یک از ابن و بنت پنج
سهام خواهد یافت و باقی ده بفریق امیه دهند هر یکی را از ابنین چهار و هر یکی را از بنتین یک خواهد رسید و نزد محمد رحمه الله تعالی تصحیح مسئله
از سی و شش زیرا که نزد وی اولا تقسیم در بنو العلات ست باعتبار عدد فروع که چهار عمه و دو عم و چهار خاله و دو خال باشند که مجموع بمنزله
هشت عمه و هشت خاله اند و اگر اختصار نموده دو عم و دو خال را یک عم و یک خال گیرند و چهار عمه و چهار خاله را نیز بمنزله یک عم
و یک خال قرار دهند هر دو جا و رؤس باقی ماند حصه ابویه بر رؤس آنها مستقیم ست مگر حصه امیه بر رؤس آنها غیر مستقیم پس
دو را در اصل مسئله ضرب کنند و از شش حاصل ضرب چهار را بابویات و دو را بامیات تقسیم نمایند و در فریق ابویه دو سهم نصیب عم را
بهر دو دختران دختر وی رسانند و دو سهام هر دو عمه که طایفه اناث شده اند بر اولاد آنها تقسیم کنند و چون اولاد شان مختلف بذکورت و انوثت
ست پس ابن را دو ابن و بنت را دو بنت گیرند که مجموع سه ابن شدند و میان دو سهام عمتین و سه رؤس اولاد آنها تباین ست
و دو سهم از شش حاصل ضرب که بفریق امیه رسید یکی از آن حق خال ست که بهر دو پسران بنت وی میرسد لکن مستقیم نیست که عدد
رؤس دو ست و باقی یک که حق طایفه اناث یعنی هر دو خاله ست چون بر اولاد شان که مختلف بذکورت و انوثت ست
یک ابن مثل دو ابن و یک بنت مثل دو بنت اند و مجموع سه ابن شدند بوجه تباین منقسم نتوانند شد و میان این رؤس اولاد خال و خاله
تماثل ست یکی از آن باید گرفت و چون این سه با دو که عدد رؤس پسران بنت خال ست مباینت دارد یکی را در دیگر ضرب کرده
شش حاصل ضرب در تصحیح اول که شش بوده ضرب نموده از حاصل ضرب که سی و شش باشد تصحیح مسئله نمایند بست و چهار از آن حصه فریق
ابویه ست که هر یکی از دو دختران ابن عمه و بنت عمه سه سهم شش از جانب مادر و سه از جانب پدر میرسد و هر یکی را از هر دو پسران بنت
عمه سه سهم میرسد و دوازده از آن حصه فریق مادری ست که هر یکی از هر دو پسران ابن الخاله و بنت الخال پنج سهم سه از
طرف مادر و دو از طرف پدری می یابد و هر یکی از هر دو دختران بنت الخاله یک سهم می یابد و بر طریقه امامیه اگرچه اصل مسئله از سه
است لکن تصحیح از بست و چهار باشد شانزده از آن بابوبات و هشت بامیات خواهد رسید چهار از آن که نصیب عمه اولی ست
بهر دو پسران دختر وی رسد و چهار سهم عمه ثانیه و هشت سهم مجموع دوازده سهام بهر دو دختران ابن و بنت آنها رسد و هر دو
سهم خاله اولی بهر دو دختران دختر وی رسد و هر دو سهم خاله ثانیه و هر چهار سهم خال مجموع شش سهام بهر دو پسران ابن و بنت
آنها رسد و اینجا مثالی دیگر برای توضیح که مشتمل بر اختلاف حیز قرابت و هر حیزی محتوی جهات ثلاثه باشد

نگاشته می شود

نزد اهل سنت مسئله از سه و تصحیح از ۹ — نزد امامیه مسئله از سه و تصحیح از ۱۸

نسبیه

ابویه					امیه					
عمهٔ عینیه	عم علاتی	عمهٔ علاتیه	عم اخیافی	عمهٔ اخیافیه	خال اعیانی	خالهٔ اعیانیه	خال علاتی	خالهٔ علاتیه	خال اخیافی	خالهٔ اخیافیه
ابن	بنت	ابن	بنت	ابن	بنت	ابن	بنت	ابن	بنت	ابن
بنت	ابن	بنت	ابن	بنت	ابن	بنت	ابن	بنت	ابن	بنت

درینصورت بنت الابن عمهٔ اعیانیه و ابن البنت خال اعیانی و بنت الابن خالهٔ اعیانیه مقدم اند اصل مسئله از سه و تصحیح از
نه شش ازین به بنت الابن عمهٔ اعیانیه دو و با بن البنت خال اعیانی و یک به بنت الابن خالهٔ اعیانیه میرسد و اگر اولاد عم و عمه و خال
و خالهٔ اعیانیات نباشد اولاد عم و عمه و خال و خالهٔ علاتیات مقدم اند و تقسیم مثل سابق است چهار ازان با بن البنت عم و دو به بنت
الابن عمه و دو با بن البنت خال و یک به بنت الابن خاله میرسد و اگر کسی ازینها نباشد اخیافیات ابویه و امیه مستحق خواهند بود
مثل علاتیات قسمت مال میانهٔ شان باشد درین هر سه صورت میان ابی یوسف و محمد رحمهما الله اتفاق است و بطریقهٔ امامیه
درینصورت اولاد اعیانیه و اخیافیه ابویه و امیه استحقاق دارند و علاتیات هر دو طرف بالکل ساقط شوند پس اصل مسئله از سه و آنرا
اولاد مخرج ثلث ضرب کرده حاصل ضرب را که نه باشد در دو عدد رؤس اخیافیات امیه ضرب نموده از هجده حاصل تصحیح مسئله نمایند
دوازده حق ابویه شش حق امیه است و ازان دوازده هشت سهم عمهٔ عینیه به بنت ابن او منتقل شود و چهار باقی علی التساوی با ابنا
لعم و عمه اخیافیه رسیده با ولاد هر یکی واصل گردد و ازان شش سهم جانب امیه چهار میان خال و خالهٔ اعیانیتین بالتساوی منقسم
شده با ولاد اینها و دو بهر یک از خال و خالهٔ اخیافیتین بمساوات رسیده بهر یک از اولاد اینها منتقل گردد و بصورت انعدام اعیانیه
از هر طرفی علاتیه آن طرف مستحق شوند و جائیکه نصیب فرقه بر افراد آن مستقیم نباشد تصحیح با در رؤس آن فرقه ضرب کرده از خال ضرب
تصحیح نمایند ۵ عمهٔ والدین و عم شان و خاله و خال والدین ایشان و نیز اولاد شان و نسل ولد همچنین عم و خال جد و جده و خاله
و عمه اینها و بعد ازان نسل شان و ان سفلا همه احکام صنف رابع را منتقل دان بجانب اینها یعنی هرگاه کسی ازین صنف رابع
نیز که عمومه و خؤله میت و اولاد آنها اند موجود نباشد پس تمام احکام این صنف رابع را جانب عمه و عم و خاله و خال والدین پس با ولاد
و نسل اولاد شان منتقل دانند و اگر کسی ازینها نیز یافته نشود جملهٔ این احکام بسوی عم و عمه و خال و خاله جد و جده صحیحین پس با ولاد
و نسل اولاد شان منتقل پندارند و یکی را بعد دیگری بجای عمومه و خؤله میت و اولاد آنها شمارند و اولاد هر متقدمی را اگرچه سفل باشد
از متاخر اقدم و اولی انگارند بالاتفاق بین الفریقین و این حکم را برهمین دو فرقه یعنی عمومه و خؤله ابوین و جدین منحصر ندانند بلکه عمومه و
خؤلهٔ ابوین جدین پس عمومه و خؤله جدین جدین همچنین الی غیر النهایه قایم مقام عمومه و خؤلهٔ میت توانند شد بدانکه لفظ همچنین در
قوله همچنین عم و خال را مفید فواید عدیده است اول تعقیب دوم مماثلت بعم و خال والدین خواه تنها باشند یا با عمه و خاله

بوند یا عمه و خاله بدون انها باشند سوم اتحاد حکم اولاد انها با اولاد عمومه و خوله والدین **بیان خنثی مشکل** وارث از جهت مشکل
از خنثی گاه مرد می شمار و گاه انثی اگر بجای این نصیب زن از مرد کم بود زن شمار باید کرد و حق مرد کمتر است از زن و داشتن در شمار
مرد احسن هر که از مرد و زن بود محجوب اگر کنی جای خنثی این مغصوب حال بد تر شمار خنثی را بجای محجوب وار خنثی را
رفته چون اکثر صحابه بدین و صاحبین و امام اعظم دین اگر بود ابن و بنت هم خنثی حظ خنثی است نصف چون انثی
چون از احکام ذوی الارحام فراغت حاصل گردید باحکام خنثی مشکل مشتغل شده باید دانست که خنثی مشتق است از خنث بالفتح
بمعنی نرمی و انعطاف و چون در خنثی این وصف موجود است لهذا باین اسم مسمی گردید و مشکل از ان گویند که انسان منحصر در مرد و زن
است و در چنین شخص هر دو صفت متضاده موجود یا معدوم اند پس حالش مشکل یعنی مشتبه گردیده و مراد از خنثی مشکل شخصی است که آلهٔ
زنی و مردی هر دو دارد یا هیچ یکی از انها ندارد و در صورت ثانیه نزد امامیه در عداد خنثی نیست و حکمش موقوف بر حکم قرعه است ذکورتش
یا ثابت شود یا انوثتش لاکن نزد اهل سنت مسمی از خنثی است پس هر چه ذکورت و انوثت خنثی بمرجحات شرعیه عقلیه راجح آید
در حکم وی اشتباهی باقی نماند اگر آله مردی مبال باشد از رجال شمارند و اگر آله زنی مخرج بول بود از نساء دانند و اگر هر دو آله مخرج بول بود [illegible]
آلهٔ است که بول ازان اول برآید و این جمله متفق علیه بین الفریقین است و بصورت عدم سبقت بول از احد الآلتین صاحبین کثرت مقدار
بول را برای ترجیح اعتبار کنند و الا خنثی مشکل شمارند و علمای امامیه تاخر انقطاع بول را معتبر داشته اند بصورت تساوی بعضی
از ایشان بعمل بالقرعه رفته اند و بعضی بشمردن استخوانهای هر دو پهلوی او رفته بصورت تساوی عدد هر دو ضلع زن شمارند
در حالت اختلاف مرد انگارند و لابد این اشکال و اشتباه خنثی بعد بلوغ رفع تواند شد که اگر مثل رجال محتلم شود و لحیه برآرد و مباشرت
کند مرد است و اگر مثل نسوان پستان برآرد و حایض شود و حامل گردد زن است بالجمله تا زمانیکه ذکورت یا انوثت وی متحقق نشود
در شمار خنثی مشکل خواهد بود و هرگاه وی در سلک مرد یا انثی منسلک شود در توریث وی علما را اختلاف است بنا بر آن علیه میگوید که
اگر وارث ترکه کسی خنثی مشکل باشد آنرا گاهی مرد شمار کنی و گاهی بزن بشمری بدینطریق اگر بجای خنثی مثل فرض کنی حصهٔ آن زن
از مردی که در انجا فرض کرده شود کمتر باشد پس خنثی را زن شمار باید کرد مثلا یک پسر و دیگر ولد خنثی است خنثی را زن شمرده نصف
حصهٔ پسر خواهند داد و اگر حصهٔ مردی که بجای خنثی گیری کم از زن است خنثی را مرد شمردن احسن است مثل زوج و مادر و اخ اخیافی و خنثی آن
که انجا خنثی را مرد باید گرفت و مسئله از شش است سه بزوج و یک بمادر و یک به برادر اخیافی و یک حق عصوبت بخنثی باید داد و اگر خنثی
را زن شمارند حق سه سهام شود و مسئله بعول بهشت کنند و هر که از مرد و زن که اگر بجای خنثی در ورثه مفروض کنی آن را بجای خنثی [illegible]
گردد در آن صورت بجای محجوب خنثی را باید داشت یعنی اگر بمحل خنثی زن باشد محجوب گردد و اگر مرد باشد محجوب باشد خنثی را همان زن
محجوب باید داشت و همچنین بجای خنثی اگر مرد را نصب کنی محجوب باشد و اگر زن را نصب کنی محجوب نباشد خنثی را انجا مرد شمار
چنانچه اگر شخصی از اعمام خود عم و خنثی گذاشت همه مال بعم خواهد رسید و خنثی در عداد عمات محسوب شده محجوب خواهد گردید
اگر شوهر و یک خواهر اعیانیه و یک خنثی لاب گذاشت همه مال را [illegible] حصه [illegible] اعیانیه دهند و خنثی را مرد شمرده محجوب

گردانند زیرا که اگر زن شمرند مسئله از شش بهفت عول کند و یک سهم بخنثی برسد و وجه شمردن خنثی در بعض احیان زن و در بعض اوقات مرد اینست که حال بدتر برای خنثی قرار داده اند پس هر صفتی از ذکورت و انوثت که موجب نقصان و خسارت خواهد بود خنثی بهمان صفت محسوب خواهد شد و همین معنی شامل اکثر صحابه و امام اعظم ابی حنیفه رحمه الله و صاحبین وی رحمهما الله تعالی بموجب روایت مفتی به است مثالش اینست که اگر کسی را یک پسر و یک دختر و یک ولد خنثی بود حصهٔ خنثی مثل حصهٔ انثی نصف حصهٔ ذکر است ــ۵ و هست مختار عامر شعبی + قول عبد الله ابن عم نبی + که بخنثی حوالا بایکرد + نصف هر یک از حصهٔ زن و مرد + یعنی قول اکثر صحابه و مختار امام اعظم و صاحبین رحمه الله آن بود که سبق ذکر یافت لکن عامر شعبی که منسوب بشعب همدان است قول عبد الله بن عباس که ابن عم نبی علیه السلام بود اختیار نمود و آن قول اینست که بخنثی نصف حصهٔ هر یک از زن و مرد که بجای خنثی فرض توان کرد بدهند و چون مناسب حق که ورثهٔ دیگر را با اوست یعنی ورثهٔ دیگر میخواهند که او را زن شمار کرده حصهٔ زن را و بدهند و خود خنثی میخواهد که من زمره مردان شمار کرده حصهٔ مرد بگیرم چون ترجیح قول یکی بر دیگری ممکن نیست پس نصف حصهٔ ذکورت و نصف حصهٔ انوثت بخنثی بدهند که رفع نزاع شود و همین است مذهب شیعه در باب خنثی ــ۵ لیک مضمون قول عامر را هر یک از صاحبین گفت جدا + یعنی مضمون قول عامر شعبی را هر یک از ابو یوسف و محمد رحمه الله جداگانه بیان کرده اند و مراد از اعطای نصف حصهٔ مرد و نصف حصهٔ زن بیکی جدا گرفته و آنرا حسب رای خود تخریج نموده و ازین تخریج لازم نمی آید که همین مذهب عامر مختار ایشان است بل مذهب ایشان همانست که سبق ذکر یافت ــ۵ گفت بو یوسف او را تقسیم + کن هر دو زن از شریک و سهیم + پس فریقی کزان بود خنثی نصف حصهٔ یک مرد و نصف یک انثی حصهٔ کامل از برایش دان + صحت مسئله بکن بیان + که اگر کسر در حق خنثی ست + بسط سویش حق فریقیها ست + پس فزودن بدان حق خنثی + بر شمردن صحاح آن همه را + نیست گر کسر در حق خنثی + جملهٔ حصه اش بر اصل فزا + و عتبه دان بهر دو صورت عول است بالجمله این خلاصهٔ قول + یعنی ابو یوسف رحمه الله در تخریج قول عامر شعبی چنین گفته که اولا مال میت را بر زن و مرد که شریک و سهیم وراثت اند خواه چند فریق باشند یا یک فریق تنها تقسیم کنند پس حصهٔ فریقی که از آن فریق خنثی است اولا را از آن فریق بر آورده بر زن و مرد موجوده یا مفروضهٔ آن فریق قسمت نمایند پس نصف حصهٔ یک مرد و نصف حصهٔ یک انثی از آن فریق حصهٔ کامل خنثی دانند اگر خنثی از فریق اولاد است نصف حصهٔ یک پسر و نصف حصهٔ یک دختر گیرد و اگر از فریق اخوة و اخوات باشد نیمه نصیب یک اخ و یک اخت گیرد و همچنین از هر فریق که باشد و صحت مسئله بدین طریق نمایند که اگر حقی که بخنثی رسیده در وی کسری هست حق فریق خنثی را بسوی آن کسر بسط کنند یعنی در مخرج آن کسر ضرب نمایند و حصهٔ خنثی را نیز بسط کرده بران بیفزایند و آن همه را اعداد صحیحه شمارند مثالش بعد ازین مذکور است و اگر در حق خنثی کسر نیست جملهٔ حصه اش بر اصل مسئله که برای تقسیم فریقی که در آن خنثی است قرار یافته افزوده تقسیم کنند مثلا در مسئلهٔ مذکورهٔ سابق که ابن و بنت و ولد خنثی است چهار برای ابن و دو برای بنت قرار دهند و نیمه و ست که حق خنثی باشد بر شش افزوده از نه تصحیح مسئله نمایند بالجمله خلاصهٔ قول اینست که

بهر دو صورت طریقهٔ عول معتبر دانند ه در مثالی که گفته ام بالا یک پسر راست نصف دختر را سه ربع هست حصهٔ خنثی +
نیمهٔ مرد و نیمهٔ انثی + یک و دیگر به بنت و ابن دهی + بهر خنثی یکی و نصف نهی + الغرض مسئله بهر صورت + باید ازنه بخش
صحت + این مثال التصحیح مسئله ست در صورتیکه کسر در حق خنثی باشد سیگوید که در مثالی که بالا گفته ام و آن ابن و بنت و ولد
خنثی ست حصهٔ ابن یک عدد صحیح و حصهٔ دختر نصف عدد ست پس حصهٔ خنثی سه ربع ست که نصف حصهٔ مرد و نصف حصهٔ
زن بود چون اصل مسئلهٔ فریق ابن و بنت که از یک و نیم فرض کرده شد از جنس ربع که کسر نصیب خنثی ست بسط کنند شش
ربع میشود و سه ربع حصهٔ خنثی بران افزایند همگی نه ربع میشود و آنرا نه صحیح گرفته چهار از ان با بن و دو به بنت و سه بخنثی بدهند و اگر تقسیم
میان ابن و بنت از سه کنی و دو با بن و یک به بنت بدهی درین صورت حق خنثی یک و نیم نهی که سه نصف باشد هرگاه سه
که از ان مسئله ابن و بنت درست شده از جنس نصف بسط کنی و بران سه نصف که حق خنثی ست بیفزای نه نصف میشود آنها
صحاح شمرده چهار با بن و دو به بنت و سه بخنثی تقسیم کنی الغرض این مسئله بهر دو صورت حسب تخریج ابو یوسف رحمه الله
تصحیح می یابد همین طریقه را در تقسیم خنثی بعض علمای شیعه هم اختیار کرده اند ه هست رای محمد دانا + که نصیب فریق خنثی را +
بشمول شش دو باره کن بتقدیر + گه زنش گیر و گاه مردش گیر + انچه در هر دو حالتش برسد + نصف هر دو بر و حصهٔ خود و اعداد هر دو مسئله
بشمار + نسبت هر دو را ملاحظه دار + حاصل ضرب یک بوفق دگر + با تباین توافق ست اگر + حاصل ضرب یک بکل دگر +
در تباین بگیر ای دلبر + هر چه در دست آیدش نهاده بشمار + دو حال زن آنرا + انچه حاصل شود ز ضرب اخیر + پس همان مقسم
فریقین گیر + باید دانست که علمای اهل سنت در تخریج ابو یوسف و محمد رحمه الله ضابطه بیان نکرده اکتفا بر تقسیم مثال مذکوره
بالا نموده اند زیرا که قول شعبی مختار ایشان نیست و باندک تامل پی بقاعده آن توان برد لکن چون درین کتاب اختلاف فقهین
مبنی [illegible] و مذهب شیعه عین مذهب شعبی ست بعض علمای شیعه بطریقهٔ ابو یوسف رحمه الله رفته اند و اکثر علمای ایشان طریقهٔ محمد رحمه الله
اختیار کرده اند لهذا ضوابط تخریج ابو یوسف و محمد رحمه الله ضبط کردم که بر هر یکی استخراج مسئله خنثی سهل شود چنانچه ضابطهٔ
تخریج ابو یوسف گذشت و ضابطهٔ تخریج برای محمد رحمه الله نیست که نصیب فریقی را که خنثی از ان فریق ست بشمول خنثی دو بار
اندازه باید نمود و درین دو بار خنثی را یکبار در زمرهٔ رجال داخل کرده تصحیح مسئلهٔ فریقین باید پرداخت و بار دیگر خنثی را شامل فرقهٔ نسا نموده
تصحیح مسئله باید ساخت هر چه درین دو حالت خنثی بسبب نصف دو نصیب مستحقی در جمع و هر دو برای تقسیم مسئلهٔ فریقی که خنثی در ان ست اعداد هر یکی از هر دو مسئله
جدا جدا شمار کنی و نسبتی در اعداد هر دو مسئله ملاحظه داری اگر در هر دو توافق ست وفق یکی را در کل دیگر ضرب کرده حاصل ضرب با تباین
و در صورت تباین کل یکی را در کل دیگری ضرب نموده حاصل ضربش بگیری بالجمله بتقدیر نسبتی هر چه ازین هر دو مسئله [illegible]
تو آید خواه حاصل ضرب وفق با کل یکی در کل دیگری آنرا در دو عدد که شمار هر دو حال ذکوریت و انوثیت خنثی ست ضرب کنی
و انچه ازین ضرب اخیر حاصل شود همان حاصل را محل تقسیم سهام فریقین گیری یعنی تصحیح مسئله از ان شماری ه
در مثال گذشته در یک حال + بهر خنثی بود دو خمس از مال + یک در حالت دگر او را + ربع مال ست حق یک انثی + مسئله

کن از اصل تصحیح حصهٔ یک یک این تصحیح + سیزده زان بود حق خنثی + هجده ابن و نه حق انثی + هر چه از پنج یافته هر کس + ضرب آن در چهار
باید و پس + آنچه از چهار یافته هر یک + ضرب در پنج بایدش نشکیب + حاصل هر دو ضرب را یکجا نمایند حصهٔ هر یکی از آن رسید
یعنی در مثال مذکور که ابن و بنت و خنثی ست در یک حال که حال ذکورت خنثی ست بملاحظهٔ رئوس دو ابن و یک بنت مسئله
پنج باشد و دو خمس از اصل مسئله بخنثی بفروض المذکوره میرسد لکن در حالت دیگر که حالت انوثت خنثی ست نظر بر رئوس یک
ابن و دو بنت مسئله از چهار باشد و ربع از اصل مسئله که حق یک انثی ست بخنثی میرسد و چون میان هر دو مسئله تباین ست یکی
را در دیگر ضرب کنند و حاصل ضرب را که بست باشد در دو عدد حالتین ضرب نمایند چهل حاصل شود از آن تصحیح مسئله کنند و حظ
هر یکی ازین اشخاص ثلثه بدین تصحیح بدانند که سیزده از آن حق خنثی ست و هجده حق ابن و نه حق انثی که بنت باشد و طریقهٔ دریافت
این سهام آنست که از مسئلهٔ پنج هر سهمیکه بهر کس رسیده ضرب آن سهم در چهار می باید و آنچه از مسئلهٔ چهار بهر یک یافته ضرب آن در پنج
می باید و حاصل هر دو ضرب حصهٔ آن کسی دانی که سهمش ضرب کرده پس برای خنثی از پنج دو سهم بود و بعد ضرب در چهار هشت
شد و از چهار یک سهم بود و بعد ضرب در پنج پنج شد و مجموع این هر دو حاصل سیزده ست و همچنین حصهٔ دیگران پی بری و اگر با فریق
خنثی ورثهٔ دیگر نیز شریک ترکه باشند باید که مخرج منفرد یا مشترک سهام آنها را در تصحیح مسئلهٔ خنثی ضرب کرده حاصل را مخرج سهام
هر یکی قرار دهند و طریقهٔ دریافت حصص هر یکی آنست که سهام ذوی الفروض را که از اصل مسئله بآنها رسیده باشد در تصحیح مسئلهٔ خنثی
ضرب کرده حاصل ضرب را شمارند و سهام خنثی و هر یکه از فریقش که از تصحیح مسئلهٔ خود حق بوی رسیده در اعداد دیگر از مسئلهٔ
اهل فروض بعد اخراج سهام اهل فروض باقی ماند ضرب نموده حاصل ضرب را حصهٔ آنها شمارند و مثال صورت توافق
آنست که ولد خنثی و یک بنت ست و بفرض ذکورت خنثی مسئله از سه کنی و بتقدیر انوثت آن از چهار و میان هر دو توافق
بالنصف ست پس نصف احدهما را در کل آخر ضرب کرده دوازده را که حاصل ضرب ست در عدد حالتین زده از بست و چهار
تصحیح مسئله نموده چهارده بخنثی و ده به بنت رسانی لکن چون تقدیر مسئله از اقل مخارج سهام ورثه میباشد اصل این هر دو مسئله
از دو و سه که تباین اند خواهد بود و تصحیح از دوازده **بیان حمل ۵** مدت حمل منتهاش بکمال + هست نزد ابو حنیفه دو سال +
لیث بن سعد شد بسه قایل + سوی چار ست شافعی مایل + قول زهری مخالف اینهاست + که بود هفت سال بی
کم و کاست + لیک هر یک اقل مدت آن + غیر شش مه نکرده ست بیان + چون از بیان وراثت خنثی مشکل فارغ شدم و در
وراثت حمل نیز مثل خنثی تردد بود که ذکر قرار داده شود یا انثی ذکر احکام حمل بعد احکام خنثی مناسب نموده بدانکه منتهای کمال
مدت حمل که اکثر مدت عبارت از آن ست نزد ابو حنیفه و اصحاب وی رحمهم الله دو سال ست و لیث ابن سعد فهمی قایل
شده که اکثر مدتش سه سال ست و امام شافعی رحمه الله قایل بدانست که اکثرش چهار سال ست و قول زهری رحمه الله خلاف
این هر سه اعلام ست یعنی نزد وی هفت سال کامل اکثر مدت حمل باشد و علمای امامیه اقصای مدت حمل را یکسال قرار
داده اند لکن هر یکی از اینها که اختلاف در اقصای مدت حمل کرده اقل مدت آنرا سوای شش ماه چیزی دیگر بیان نکرده ست ۵

هر نصیبی که آن بود اکثر   از خطا چار ابن یا دختر   بو حنیفه برای حمل نهد   دیگران را اقل حصه دهد
وز محمد دو قول شد مروی   زان یکی آنکه بهر حمل نهی   حصه سه بنات یا سه پسر   هر نصیبی که آن بود اکثر
قول ثانی که حصه دو پسر   یا دو دختر هر آنچه هست اکثر   نهی حمل و ده ز بقیه آن   ورثه را اقل حصه شان
از ابو یوسف ست هم مروی   دو همین قول لیک نیست قوی   بلکه از وی مقوله اقوی   که در اینجاست بر همان فتوی
هست مروی که حق یک دختر   یا حق یک پسر که هست اکثر   باید از بهر حمل نهاد   ورثه را بقیه باید داد
لیک اخذ کفیل هست ضرور   تا کند جبر نقص بعد ظهور   باید دانست که بصورت اندراج حمل در ورثه بعض علما

بر آن رفته اند که اگر مدت وضعش قریب باشد یعنی یک ماه یا کمتر از آن بود با نتظار وضع حمل در تقسیم ترکه توقف کنند و اگر ضرورت قبل آن داعی تقسیم شود قسمت نمایند و امام شافعی فرموده که زنهار تا وضع حمل تقسیم ترکه نکنند بدانش قریب باشد یا بعید مگر کسی را که حصه اش بتعدد حمل و اختلاف حالتش متغیر و متبدل نمی شود اگر بدهند حرجی نیست با لجمله در صورتیکه قبل وضع حمل ضرورت تقسیم ترکه واقع شود امام ابو حنیفه رحمه الله سهام چار ابن یا حصص چهار بنت هر چه ازین هر دو اکثر و اوفر باشد برای حمل می نهد و دیگر ورثه را اقل حصه شان میدهد و این روایت را ابن المبارک از امام راویست و بعض علما همین را اخذ کرده اند و از محمد رحمه الله دو قول مرویست از آن هر دو یک قول که لیث بن سعد از وی روایت کرده اینست که برای حمل حصه سه دختر یا حصه سه پسر هر چه از ینها اکثر باشد باید نهاد و قول دوم محمد رحمه الله بروایت دیگر اینست که حصه دو پسر یا دو دختر هر چه ازینها اکثر باشد برای حمل نهند و از بقیه ترکه دیگر ورثه را اقل حصه آنها بدهند و همین ست قول حسن رحمه الله و این قول محمد رحمه الله از ابو یوسف رحمه الله هم بروایت هشام مروی ست مگر قوتی ندارد بلکه قول اقوی از ابو یوسف رحمه الله که در اینجا حمل بر همان فتوی ست بروایت خصاف مروی شده که حق یک دختر یا حق یک پسر هر چه اکثر باشد برای حمل باید نهاد و باقی ترکه ورثه را باید داد لکن درین صورت گرفتن کفیل از ورثه ضرورست تا که آن کفیل جبر نقصان حق حمل بعد ظهور و تولد مستفیض نماید یعنی اگر حمل زاید از یک اولاد پیدا شود کفیل استیفای حق این اولاد از ورثه کند و جبر نقصان اولاد نماید و مذهب اینها مشهور ست که برای حمل حصه دو ذکر نهاده شود و به ورثه دیگر اصل حصه آنها اگر وجود و عدم حمل را در تزئید و تنقیص نصیبه آنها دخلی نبود بدهند و ورثه را حصه ورثه با آنها بدهند و باقی را امانت گذارند و اگر بعد تولد نقصانی در حق مولود واقع شود از ورثه آنرا باز ستانند

زوجه میت ست حامل اگر   زاد بر ختم مدت اکثر   یا کمتر ز اکثر مدت   بزمانیکه باقیست عدت
وارث میت و اقارب آن   مورث شان هم آن جنین لدا   زاد گر بعد اکثر مدت   یا که بعد از کمتر ز مدت
وارث و مورثش مدان آنها   بعد مدون علوق آن یشما   یعنی هرگاه یکی از ورثه حمل باشد باید دید که این حامله که گاهی

احد الورثه باشد زوجه میت ست یا زوجه کسی دیگر از اقربای میت ست پس اگر حامله زوجه میت ست و بر وقت ختم اکثر مدت یعنی دو سال نزد حنفیه و چهار سال نزد شافعی و یک سال نزد امامیه بزاد یا کمتر از اکثر مدت خواه شش ماه یا کم و زاید

تا زمانیکه باقرار زن هنوز عدت وفات یا طلاق منقضی نشده باشد بزاید این ولد فرزند میت و وارث میت است و اقربای میت
اگر میمیرد وارث آنها نیز باشد و اگر خود میمیرد مورثش اقارب میت او را ارث برند و اقربای میت را وارثش گردانند و اگر حامله بعد انقضای
اکثر مدت حمل بزاد یا بعد اقرار بانقضای عدت بزاد آن ولد را زنهار وارث و مورث احدی از میت و اقربایش نباید دانست
بلکه علوق نطفه و انعقاد حمل بعد فوت زوج باید شمرد و سه هست حامل اگر زن دیگر است شش ماه زاد یا کمتر حظ میراث
میبرد بولد ورنه زنهار مستحق نشود یعنی اگر حامله زوجه میت نباشد بلکه زوجه دیگری از اقربای میت است پس بر شش ماه یا
کمتر از ان مولود از وی متولد شد در صورت نصیبه میراثش بولد گو میرسد زیرا که علوقش قبل الموت متیقن متحقق باشد و اگر اندرون
شش ماه نزاد بلکه بعد شش ماه نزاد آن ولد زنهار مستحق میراث نمیشود زیرا که تیقن علوقش قبل الموت بالبدیهه نیست و وجود شش
در وقت موت شوهر زن حامله تقریر نمودن اینجا ضروری نیست و در زوجه میت ضروری بود تا نسب ولد میت ثابت کرده شود
پس آنجا نظر بر اکثر مدت کرده خواهد شد و نزد امامیه از حملی که داخل ورثه است از میت باشد یا از اقربای او اگر اندرون شش ماه
ولد متولد شود بی شبهه وارث خواهد شد اگر بعد از اکثر مدت که یکسال است متولد شود توریثش آن مشروط بعدم وقوع وطی است که استنباط
حمل از ان بواطی ممکن باشد و اگر چنین وطی در مدت حمل واقع شود و ولد حامله هستند باین واطی خواهد شد سوم اگر اقل ولد برآید و مرد
حظ میراث را نخواهد برد اگر اکثرش برآید و میرد حظ کامل از ارث میگیرد گر خروجش بود از جانب سر معتبر سینه است در اکثر
و در خروجش بود از جانب پا ناف را اکثرش شمار آنجا تا اینجا بیان مدت حمل و تخصیص سهام و تعیین حامله بود و چون از
شرائط توریث حمل حیات اوست و آن بعد تولد از حس و حرکت و گریه و خنده و عطسه وغیره ظاهر میشود احتیاج بیان شد تا
اکنون بحالت موتش هنگام زادن بیان تفصیل آن موت ضروری بود تا رعایه میگوید که اگر اقل ولد از بطن حامله بیرون آمد
و مرد نصیبه میراث نخواهد برد و اگر اکثر ولد برآید و میرد نصیبه ارث میگیرد و اعتبار اکثر مختلف است اگر خروج ولد از جانب
سر باشد بر آمدنش تا تمام سینه در شمار اکثر است که اگر در حالت حیات تا تمام سینه برآید بعد از ان بمیرد وارث خواهد شد
و اگر خروجش از جانب پا باشد آنجا بر آمدنش تا ناف در شمار اکثر است که اگر زنده تا ناف خارج شد پس بمیرد مستحق وراثت خواهد بود
و اگر کمتر ازین زنده برآید بعد از ان بمیرد وارث نمی شود و نزد امامیه اعتبار حیات در تمامت بعد وضع حمل و خروج تمام ولد است
که اگر بعد وضع حیاتش متحقق شود وارث خواهد شد و مجرد حرکت را مثل جنبش مضغه گوشت از آثار حیات نشمرده اند بلکه حرکت ارادی
جنین را شرط کرده اند سه علما رسمست در مسائل حمل به تصحیح ضابطی ذی المنقول حمل را از ذکر کرده شمار به ساز تصحیح مسئله یکبار

فرض کن بار دیگرش انثی — باز تصحیح ساز مسئله را — نسبت هر دو مسئله بنگر — تا چه بود است ای خردپرور
اکتفا در تماثل است بیک — در تداخل باکثرش بی شک — در تباینش توافق است اگر — ضرب کن وفق یک بکل دگر
و تباین بود همه یک را — در جمیع دگر بزن انجا — حاصل ضرب هر یکی الی — تا بود تصحیح مسئله شمر

اکنون قاعده تصحیح مسئله منی که حمل در ورثه اوست بیان میکنیم و میگویند که علما را برای تصحیح مسائل حمل ضابطه و قاعده

ست که شامل جمیع جزئیات باشد و آن قاعده بعینها قاعدهٔ تصحیح مسئلهٔ خنثی نزد مذهب عامر شعبی ست که تخریج محمد و ابو یوسف ست بنظیر آن که حمل را از ذکور شمار کرده
یکبار تصحیح نمایند و بار دیگر حمل را از اناث فرض کرده بار دیگر تصحیح مسئله سازند پس بنگرند که میان هر دو مسئله کدام نسبت ست اگر تماثل ست به یکی
ازین هر دو مسئله اکتفا نمایند و اگر تداخل ست بمسئله که اعداد وی اکثر باشد اکتفا کنند و اگر در میان هر دو مسئله توافق ست وفق
یکی را در کل دیگری ضرب کنند و اگر در هر دو تباین بود کل یکی را در جمیع دیگری زنند و حاصل ضرب هر یکی درین دو صورت
که توافق و تباین باشد عین تصحیح مسئله سازند ۵ پس سهامی که از ذکورت او   حصهٔ هر کس ست ای خواجه خوب

زن تصحیح گر از انوثت اوست   در توافق ابوفق ضرب بگوست   بعد از ان حصهٔ انوثت گیر   زن تصحیح حالت دیگر بید
یا بوفقش توافق ست اگر   حاصل ضرب هر دو حال شمر ۰   ده به هر وارثی از نصیب او   هر چه کمتر بود ازین دو عدد
فضل هر وارثی نگهداری   مستحق را بوقت پیدایش   همه باقی به پیش ظهور ولد   ده بوی گر همه حق باشد
ور بود مستحق بعض از آن   مابقی را بوارثان برسان

چون از قاعدهٔ تقسیم مسئله فراغ حاصل شد طریقهٔ استخراج
سهام هر دو حالت بیان میکند که بعد از تصحیح مسئله سهامی که از مسئلهٔ ذکورت حمل بحصهٔ هر کس رسیده در کل تصحیح که
از تقدیر انوثت حمل قرار یافته ست ضرب باید کرد اگر میان هر دو مسئله تباین باشد و اگر میان هر دو مسئله توافق
ست در وفق این تصحیح انوثت ضرب باید کردن بگوست بعد از ان سهامی که از مسئلهٔ انوثت حمل هر یکی را رسیده در کل تصحیح حالت تذکیر زنند اگر
مسئلتین متباینتین باشد یا در وفق تصحیح حالت ذکورت اگر میان مسئلتین توافق ست ضرب کنند و در حاصل ضرب هر دو حال ملاحظه کنی ببینی تا بینند
پس هر وارثی را از هر دو حصهٔ او هر چه کمتر بود بدهند و فضل حصه تا نیز زائده هر وارث را نگاه دارند هر که مستحق آن فضل باشد بعد
وضع حمل و ظهور ولد آن فضل را بوی سپارند باین تفصیل که تمام باقی ترکه را از حصهٔ حمل و فضل حصص ورثه مولود یکه از حمل پیدا
شده بدهند اگر آن ولد مستحق آن همه مال باشد و اگر ولد مذکور مستحق بعض از ان مال ست آنقدر بوی رسانید و مابقی را بوارثان
مستحق آن برسانند و هر قدر فضلی که از حصهٔ هر کسی موقوف بظهور حمل بوده بآنکس بدهند ۵ گر شخصی بماند یک دختر
هم زن حامل واب و مادر ÷ گر بود حمل در شمارهٔ مرد ÷ صحت از بست و چار باید کرد ÷ ور بود در شمارهٔ دختر
صحت از بست و هفت و آن بحا وفق یک زن بپاید دیگر ÷ دو صد و شانزده شمار شمر ÷ بدهی بست و چار زین حاصل
حصهٔ کمتر زن حامل ÷ هر یک از والدین را برسان ÷ سی و دو کمترین حصهٔ شان ÷ سیزده هم ده حق دختر ÷
که همین ست حصهٔ کمتر ÷ یکصد و پانزده که می مانند ÷ منقسم بعد وضع گردانند ÷ هرگاه از بیان ضابطهٔ تقسیم مسئلهٔ حمل پرداخته
آمد مثالی برای توضیح بیان کرد که اگر شخصی مرد و ازوی یک دختر و یک زوجه حامله پدر و مادر باقی ماندند پس اگر حمل در شمار مرد
باشد درین صورت بسبب اجتماع یک ثمن و دو سدس مسئله را از بست و چهار تصحیح باید کرد سه حق زوجه و چهار حق هر یک از ابوین
و سیزده حق دختر و حمل للذکر مثل حظ الانثیین ست و اگر حمل در شمار انثی بود درین صورت باجتماع یک ثمن و دو سدس و دو ثلث
مسئله منبریه گردید و اصل از بست و چهار و عول بسوی بست و هفت باشد سه حق زوجه و هشت حق ابوین و شانزده

حق بنت و حمل ست و در میان هر دو مسئله توافق بالثلث ست و ثلث مسئلهٔ اول هشت و ثلث مسئلهٔ ثانی نه باشند پس وفق
احد المثلین را در کل دیگر ضرب کرده دو صد و شانزده حاصل ضرب شمارند و از همین حاصل ضرب مسئله تصحیح پذیرد و سه
سهام زوجه را از مسئلهٔ مذکورت چون در نه که وفق تصحیح انوثت ست ضرب کنند بست و هفت میشود و چهار سهام هر یک از
ابوین را از مسئلهٔ مذکورت در وفق تصحیح انوثت ضرب کنند سی و شش میشود و همچنین سه سهام زوجه را از مسئلهٔ انوثت در هشت
که وفق تصحیح ذکورت ست ضرب کنند بست و چهار می شود و چهار سهام کلواحد ابوین را از مسئله انوثت در وفق تصحیح ذکورت ضرب
کنند سی و دو میشود پس بست و چهار که حصهٔ کمتر زن حامل ست بوی بدهند و سه سهم از اکثر حصهٔ وی بنظر حمل موقوف دارند
و سی و دو که کمتر حصهٔ هر یک از والدین ست بهر یکی از انها برسانند و چهار سهام فضل حصهٔ هر یکی از آنها بر تولد ولد موقوف دارند
و چون بر مذهب امام حصهٔ چهار ابن یا چهار بنت هر چه اکثر باشد باید نهاد و اینجا حصهٔ چهار ابن اکثرست و اگر سیزده باقی از مسئله
مذکورت را بر چهار ابن و یک بنت تقسیم نمایند حق هر ابن دو سهم کامل و هشت تسع و حظ بنت یک سهم و چهار تسع باشد پس این
حصهٔ دختر را و نه که وفق تصحیح انوثت ست ضرب کرده حاصل ضرب را که سیزده میشود حق دختر بدهند که حصهٔ کمتر دختر از دو صد
و شانزده همین سیزده ست و بعد تقسیم این سهام یکصد و پانزده سهام که باقی میمانند آنرا بعد وضع حمل تقسیم گردانند و بمذهب امامیه
درینصورت اصل مسئله از بست و چهارست تمام و تصحیح از یکصد و بست بضرب اصل مسئله در پنج که عدد روس بنت و ابنین باشد
چهل ازان با بوین و پانزده بزوجه و سیزده به بنت دهند و باقی پنجاه و دو حق دو ابن برای حمل نگاه دارند ه متولد شود اگر حمل
واحده یا زائد واحده اکثر جمله مابقی که موقوف ست در نصیب بنات مصروف ست یعنی بعد تقسیم بورثه موجوده و نگاهداشت
مال باقی بحصهٔ حمل احتمال چند صورت ست یکی آنکه از حمل دختری واحده یا اکثر از واحده متولد شود درینصورت تمام مال موقوف که
برای حمل نگاه داشته بودند حصهٔ بنات متولده و بنت سابقه مصروف خواهد شد زیرا که درینصورت حق بنات دو ثلث ست و آن
از مسئله انوثت شانزده بود و چون آنرا در هشت که وفق مسئلهٔ ذکورت ست ضرب کنند یکصد و بست و هشت حاصل میشود
و همین قدر درین مسئله بعد ادای حقوق ابوین و زوجه باقی بود که سیزده ازان به بنت داده یکصد و پانزده نگاهداشته بودند پس سیزده
سهام حق بنت سابقه را با یکصد و پانزده موقوف جمع کرده مجموع یکصد و بست و هشت را بر بنات علی السویه تقسیم نمایند و
طریقهٔ تقسیم همان ست که اگر سهام انها بر روس بقسمت صحیح منقسم شود فبها و رنه بصورت توافق وفق روس را و بصورت تباین
کل روس را در کل تصحیح مسئله ضرب کرده از حاصل ضرب تصحیح مسئله نموده بقسمت صحیح تقسیم کنند و نزد امامیه سیزده سهام
بنت سابقه موجوده را با پنجاه و دو که موقوف بوده شامل نموده مجموع شصت و پنج را بر بنات بطریقهٔ مذکوره تقسیم نمایند و هرچند
ثلثین که بمسئله شان شانزده میشود حصهٔ بنات می باید لکن چون در مذهب ایشان عول جائز نیست نقصان بنات جائز میدارند
ه شود از حمل که پسر پیدا شود فوق یک یا یکی بود تنها پس باقی سه سهم زوجه برآرند سهم ابوین هم چهار چهار حق بنت و بقیه لکن
یکجا کل برای اولاد منقسم شده باز احتمال دوم اینست که اگر از حمل پسر پیدا شود و آن پسر فوق یک باشد یا یکی تنها بود درینصورت

از باقی موقوف سهام فضل حصه زوجه بود و برای زوجه برآرند تا هشت وثمن حصه کامل وی شود و برای پدر و مادر نیز چهار چهار سهم از آن باقی برآرند یعنی چهار از آن باقی که فضل حصه پدر و چهار فضل حصه مادر ست به پدر و مادر بدهند تا سدس حصه کامل حصه هر یک از ابوین شود و بعد از آن حق بنت را که سیزده بود با بقیه که یک صد و چهار باشد یکجا کنند و کل را که یکصد و هفده باشد بر اولاد للذکر ضعف الانثی تقسیم نمایند و در صورت انکسار بطریقه مذکوره تصحیح نمایند و نزد امامیه بقیه را بشمول حصه بنت که مجموع شصت و پنج باشد بر اولاد للذکر حظ الانثیین قسمت کنند ٥ ور بود حمل میت سقط + دو حق والدین سوم حق زن + آنچه موقوف بر تولد بود + پس بده حق دختر موجود + بهر تکمیل نصف پنج و نود + از تتمه نصیب بنت شود + ما بقی نه حق عصوبت و ان عصبه هست اب با و برسان + حالا بیان احتمال سوم میکنند که اگر حمل میت سقط مع پوشیده بود که حین تولد موت او ظاهر شد پس حق والدین که چهار سهام فضل حصه هر یک از اب و ام و حق زن که سه سهم فضل حصه اش بوده آنها از مالیکه موقوف بر تولد بود مستثنی کنند بعد از آن حق بنت واحده موجوده را که نصف ست بدهند و چون سیزده سهم بدختر موجوده رسیده است برای تکمیل نصف که فرض بنت ست از تتمه سهام موقوفه نود و پنج ازین بنت بشود تا یکصد و هشت که نصف دو صد و شانزده ست تمام شود و مابقی نه سهام از مال موقوف که حق عصوبت ست به پدر باید رسانید که عصبه همانست و نزد علمای اثنا عشریه در صورت ظهور میت از حمل تکمیل نصف سهام که نصف یکصد و بست باشد برای بنت نموده مابقی پنج را بر ابوین و بنت بقاعده رد به رد نمایند بدانکه اگر با حمل وارثی باشد که حمل دخلی در تغییر و تبدیل حق او ندارد تمام حصه اش بوی بدهند مثل پدر و زوجه حامله و پسر که حمل را در تغییر سدس پدر و ثمن زوجه دخلی نیست و اگر وارثی گذشته ست که در یکی از دو حال ذکورت و انوثت حمل محجوب از میراث تواند گردید چنین وارث را تا زمان تولد چیزی ندهند مثل زوجه حامله و اخ یا عم میت که بصورت تولد ابن اخ و عم از میراث محروم خواهد شد بیان مفقود ٥ وارث کس نمیشود مفقود + وارثش نیز کس نخواهد بود + مال او را نگاه باید داشت + مدتی زنده باید ش انگاشت + اختلافی بمدت مفقود ست + فرق صد و پنج یا که ده با بیست + چون ز اقران او نماند کسی + حکم مرگش نموده اند بسی + بعض گویند کز دم میلاد + چون نود بگذرد نه کم نه زیاد + حکم بر مرگ او بود اولی + علما رسته بهمین فتوی ٥ مفقود عبارت از شخص غایب ست که خبرش منقطع شود و حال حیات و مماتش معلوم نباشد حکمش اینست که در استحقاق مال مورث خودش بمنزله میت ست و وارث کسی نمی شود و در حق مال خودش مثل احیاست که وارث مال او تا مدت معینه کسی نخواهد شد بلکه مالش را نگاه باید داشت تا مدتی معین او را زنده باید انگاشت و زوجه اش را نیز تا آن مدت حکم تزوج نیست لکن اختلافی در مدت مذکوره مروی ست ابو یوسف رحمه الله گفته که یکصد و پنج سال از وقت تولد او و در اکثر روایات از وی یکصد سال آمده گویند که محمد بن مسلمه بر همین روایت فتوی میداد لکن چون خود ش یکصد و هفت سال زندگانی کرد مستقر خطای خود گردید و محمد رحمه الله گفته که مدت یکصد و ده سال از زمان میلاد مفقود ست و حسن بن زیاد از ابو حنیفه رحمه الله روایت کرده که از هنگام ولادت یکصد و بست سال ست و بعضی از علما حکم مرگش از وقت نموده اند

مفقود

که از اقران و امثال او کسی زنده نماند و همین است در ظاهر الروایة و بعض مجتهدین گویند که چون از وقت تولد نود سال بلا نقصان
و زیادت بگذرد حکم مرگ مفقود اولی باشند و علما بر همین قول اخیر فتوی داده اند و بمذهب امام مدت انتظار مفقود اختلاف یافته
است از چهار سال و ده سال و نود سال الی صد سال و یکصد و بیست سال لکن اشهر و احوط انتظار تا آن مدت است که امثال و
و اقرانش زنده نمانند ه مال مفقود جمعی از اعلام + داشته وقف تا حینها و امام + لیک از مال مورثان او حصهٔ او بدار ای تصحیح
چونکه در مدتش نشد حاضر + حکم مرگش ز شرع شد صادر + مالش آن وارثان او ببرند + که دم حکم بر زعم خود زنده بود و یا آنکه بهر
موقوف + سازی بر وارث کسی مصروف + که ز متروکات وی مفقود + مال در حیز توقف بود + یعنی جمعی از علمای اعلام تقسیم مال
مفقود را بر اجتهاد امام وقت و قاضی عهد موقوف داشته اند که هرگاه حاکم وقت بداند که تا این مدت امثال مفقود زنده نمانده
مانده مالش بر ورثهٔ او تقسیم نماید و همین است مذهب امام شافعی رحمه الله و مال مفقود را اگرچه بر اجتهاد امام موقوف داشته اند لکن از
مال مورثان مفقود که قبل انقضای مدت انتظار مفقود فوت شوند حصهٔ مفقود بدارند و مثل حمل هر کسی را که مفقود حاجب خواهد بود
آنکس محجوب خواهد گردید خواه بحجب حرمان یا بحجب نقصان و بورثهٔ دیگر اقل نصیب آنها خواهند داد و هرگاه که مفقود در مدت انتظار
حاضر نشده حکم مرگ او از طرف حاکم شرع صادر گردید مال ذاتی مفقود را آن وارثان مفقود خواهند برد که وقت حکم مرگش او
بر همچو رند یعنی زنده اند و مالیکه از برای مفقود از ترکهٔ مورثش موقوف بود بر ورثهٔ آن شخص مصروف باید ساخت که از ترکهٔ او مال مذکور
برای مفقود موقوف بوده یعنی آن مال را بورثهٔ مورثش دهند بالاتفاق بین الفریقین مانند حمل که اگر میت پیدا شود مالی
که برایش نهاده اند بورثهٔ موجوده بدهند ه اصل تصحیح مسئله که در آن هست مفقود از پیش نمایان + زنده مفقود را
بگیر اول + از تصحیح مسئله بعمل + بعد از آنش گرفته از اموات + باز تصحیح کن بحال وفات + نسبت هر دو مسئله بنگر + ضرب تصحیح هر دو
شمر + یعنی قاعدهٔ تصحیح مسئله که احد الورثه در آن مفقود باشد چنین است که اولاً مفقود را زنده فرض کرده تصحیح مسئله بعمل آرند
و بعد از آن مفقود را از اموات گرفته تصحیح مسئله بحالت وفات مفقود کنند و نسبت هر دو مسئله ملاحظه نمایند و ضرب این هر دو
مسائل باهم و تصحیح مسئله انه مثل حل شمارند یعنی بصورت تماثل و تداخل اکتفا بیکی و باکثر نمایند و بحالت توافق و تباین هر دو مسئله
وفق یکی در کل دیگری و کل یکی در کل دیگری ضرب نموده حاصل ضرب را تصحیح مسئله شمارند پس هر چه هر کس را از
مسئله وفات مفقود رسیده در وفق مسئلهٔ حیاتش یا کل آن ضرب کنند و آنچه هر واحد از مسئلهٔ حیاتش یافته در وفق مسئله
وفاتش یا کل آن زنند از حاصل هر دو ضرب هر چه کمتر باشد بوارث موجود بدهند و باقی را تا ظهور حال مفقود موقوف دارند
بعد ظهور حالش هر که مستحق باقیهٔ موقوفه باشد بوی بدهند بالاتفاق بین الفریقین مثلاً زنی مرد و زوج و دو خواهر اعیانیه حاضر
و یک اخ عینی مفقود گذاشت بتقدیر حیات مفقود زوج را نصف که فرض زوج است مسئله از دو باشد یکی حق زوج و یکی حق اخ و اخوات
است و چون این یک سهم بر رؤس اربعه ایشان مستقیم نیست رؤس را در اصل مسئله ضرب کرده تصحیح از هشت نمایند چهار بزوج و دو
باخ و یک یک باخوات بدهند و بر فرض ممات مفقود باجتماع نصف با ثلثین حق اخوات مسئله از شش باشد و عول بهفت پس تصحیح

اول را بوجه تباین در ثانی ضرب کنند و از پنجاه و شش که حاصل ضرب ست تصحیح مسئله پرداز ند برای زوج از مسئلهٔ حیات چهار
بود بعد ضرب شش در مسئلهٔ وفات بست و هشت حاصل میشود و برای ش از مسئلهٔ موت سه بود بعد ضرب شش و تصحیح حیات بست
و چهار میشود و همین اقل ست بوی بدهند و برای هر دو اخت از مسئلهٔ حیات دو بود بعد ضرب شش در مسئلهٔ وفات چهارده میشود
و برای آنها از مسئلهٔ ممات چهار بود بعد ضرب ش در مسئلهٔ حیات سی و دو میشود پس چهارده که اقل نصیبین ست بآنها داده شود باقی
هجده از تصحیم بانتظار مفقود نگاه دارند پس اگر زندگی مفقود پی برند زوج چهار سهم باقی وی بدهند که بست و هشت کامل بوی برسد
و چهارده باقی مانده حق مفقود دارند و اگر حکم موت مفقود نفاذ یابد زوج را چیزی ندهند بلکه تمام هجده موقوف هر دو اخت را
نزد اما مسیه بهر صورت مسئله از دو و تصحیح از هشت باشد چهار از ان زوج دهند و دو حق اخ مفقود دارند
و دو به ختین رسانند و بصورت ظهور موت مفقود حصهٔ مفقود بحالت نبودن وارثی دیگر غیر همین ختین بایشان رسد بیان مرتد
میرد و کشته گر شود مرتد یا که ملحق بدار حرب شود کسب اسلام و ردتش هر دو دان حق وارثان مسلم او
مذهب صاحبین هست همین لیک نزد امام اعظم دین هرچه مکسوب حال ردت او موضع بیت مال هست ای
شافعی گفت هست بیت المال موضع مال کسب هر دو حال هرچه بعد لحوق کسب نمود فئی بالاتفاق خواهد بود
مرتد آنست که از اسلام بگردد و بعد ایمان کلمات کفر بر زبان آرد و حکم مرتد آنست که اگر مرتد بحالت ارتداد بمیرد یا از دست کسی
کشته شود یا از دار اسلام گریخته بدار الحرب ملحق شود و قاضی اسلام حکم لحاق آن بدار حرب نماید پس انچه در حالت اسلام و در حالت
ردت کسب نموده مال آن هر دو حال حق ورثهٔ مسلم اوست همین ست مذهب صاحبین رحمهما الله لیکن نزدیک امام
اعظم دین ابو حنیفه رحمه الله هرچه در حال ردت کسب نموده جای وضعش بیت المال ست و هرچه در حال اسلام کسب کرده
لا بد حق ورثهٔ مسلمین او باشد و امام شافعی فرموده که موضع کسب هر دو حال از اسلام و ردت بیت المال ست پس مال
مرتد را داخل بیت المال نمایند و مرتد هر چه از اموال بعد لحوق بدار حرب کسب نموده ست آنهمه باتفاق امام اعظم و صاحبین
و شافعی رحمهم الله فئی یعنی غنیمت مسلمانان باشد و بورثهٔ او نمیرسد زیرا که مسلم از کافر حربی وارث نمیشود مسئله انچه مرتده را
در هر حال وارث مسلم برد آن مال یعنی مالیکه زن مرتده مالک آنست در هر حال ای خواه در حال اسلام کسب نموده
یا در حال ردت حاصل کرده بعد مرگش وارثان مسلمین وی آن مال خواهند یافت نزد امام ابو حنیفه و اصحاب وی و وجه
فرق در مرتد و مرتده آنست که بر مرتد بعد از انکه تا سه روز عرض اسلام نمایند اگر قبول اسلام کرد فبها ورنه او را بکشند پس مسلم
موقوف مستند بر ردت اوست که بجز ردت هالک گردیده از ینجاست که مکسوب حال ردتش نزد امام ابو حنیفه رحمه الله بورثه
نمیرسد اگر چه ادای دیون و معاش از کسب هر دو حال لازم باشد و مرتده اگر از ارتداد برنگردد حکم قتل او نیست بلکه او را حبس کنند
تا توبه نماید یا بمیرد پس مکسوب هر دو حالتش از املاک او باشد و بورثهٔ مسلم او رسد و اگر مرتده ملحق بدار حرب شود حکمش بالیقین و مال
مرتد یکی ست چون از بیان میراث مرتد و مرتده پرداخته آمده ببیان وارثیت هر دو پرداخته میشود مسئله هر زن و مردیکان

شود مرتد + وارث هیچکس نمیگردد + مرتد وارث نه جمله اهل بلد + پس توارث میان شان باشد یعنی هر زن و مرد که از اسلام
بگردد و مرتد شود وارث احدی از مورثان خود نمیشود مسلم باشند یا مرتد مثل او مگر در یک صورت که اگر جمله اهل یک بلده
مرتد شوند پس توارث در میان شان جاری خواهد شد که هرگاه کسی از انها بمیرد وارث او باقربای موجوده او اگرچه مرتد باشند خواهد
رسید و نزد علمای اثنا عشریه مرتد دو قسم است خواه فطری باشد یعنی هنگام انعقاد حملش احد الابوین او مسلم بودند و خود هم بعد بلوغ از
اسلام برگشته و خواه ملّی که اول از کفر خود برگشته مذهب اسلام اختیار کند بعد از ان از اسلام برگردد میراث وی بورثه مسلم او
اگرچه بعید القرابة باشند خواهد رسید و بوارث کافر گو اقرب بود نخواهد رسید مثل مذهب اهل سنت و بصورت فقدان وارث مسلم
مال او بمذهب مختار ارث امام زمان است چنانچه نزد اهل سنت موضع آن مال بیت المال است و از اینجا لازم آمد که مرتد وارث
هیچکسی از مسلم و مرتد نمی تواند شد و با وجود ارتداد تمام اهل بلد توارث میانه آنها جاری نخواهد شد لکن مرتد وارث کافر تواند شد.
و مرتد فطری نزد ایشان بمجرد ارتداد واجب القتل است و مرتد ملی بعد امهال تا سه روز یا تا آنزمان که رجوع او بسوی اسلام
متیقن باشد لکن درینجا خلاف اهل سنت است زیرا که نزد شان حکم بقتل مرتدی که اسلامش تبعی بوده نیست و بینونت زوجه مرتد بمجرد
ارتداد میان فریقین اختلافی نیست **بیان اسیر** سه مسلمی را اگر گرفته بندند + کافران سوی دار حرب برند + تا زمانیکه مسلم

بیان اسیر

است اسیر + حکم او عین حکم مسلم گیر + ور بگشت از طریقه اسلام + عین مرتد شناس در احکام + از انجا که اسیر را در یک صورت
حکم مفقود و حل است لهذا بیان احکامش ضرور افتاد پس میگوید که اگر مسلمی را کافران گرفته سوی دار حرب ببندند برند تا زمانیکه
اسیر مسلم است حکم او عین حکم مسلم باید گرفت که وارث مورثان خود و مورث وارثان خود میشود و اگر اسیر از طریقه اسلام برگشت
و مرتد شد احکام او عین احکام مرتد شناسند باتفاق فریقین چنانکه گذشت سه گر ز اسلام و کفر نیست خبر + هم ز موت است و
حیات نیست اثر + پس اسیر است در چنین هنگام + مثل مفقود در همه احکام + یعنی اگر از اسلام و ردت اسیر اطلاعی نیست
و از موت و حیات او نشانی پیدا نیست در وقت اسیر در همه احکام مثل مفقود است بالاتفاق بین الفریقین و هرگاه اسیر
حکم مفقود باشد پس مالش را تقسیم نباید کرد و زوجه اش را تزویج با دیگری نمیرسد تا زمانیکه حالش دریافت نشود و اگر ورثه
اش دعوی ردتش نمایند دعوی شان مقبول نخواهد شد مگر آنکه دو مسلم عادل بران ادای شهادت نمایند در آنصورت البته
قاضی را میرسد که حکم بفراق زوجه و تقسیم مال وی نافذ فرماید **بیان حرقی و غرقی** سه جمعی از اقربا که با هم شان
از قرابت توارث است عیان + بود فجأةً آنجماعه غرق شدند + یا جمیعاً مبتلای حرق شدند + شده با جمله آنچنان معدوم + که نشد
سبق مرگ کس مفهوم + هر قریبی که او بقید حیات + هست وارث شود ازین اموات + نشود وارثی یکی دیگر + این چنین است
بمذهب اکثر + یعنی جماعتی از اقربا که با هم قرابتی داشتند که بسبب آن قرابت یکدیگر را وارث توانند شد آنجماعه دفعةً غرق شدند
که در یک کشتی بودند و آنها را غرقی گویند که منسوب بغرق اند یا همه آنها مبتلای حرق شدند که در خانه بودند و خانه را آتش
درگرفت و اینها را حرقی گویند منسوب بحرق یا با افتادن سقفی یا دیواری بر سر شان هلاک گردیدند و اینها هم منسوب بهدم

بیان حرقی و غرقی

و همچنین اگر در معرکه کشته شدند یا در وبای عام مردند یا جمله آنچنان معدوم شدند که سبقت مرگ یکی بر دیگری کسی را مفهوم نگشت
پس حکم این جماعت آنست که هر کس از اقربای ایشان که او بقید حیات ست وارث این اموات خواهد شد و ازین جماعه اموات یکی وارث
دیگری نمیشود بمذهب اکثر صحابه چنانچه از ابوبکر صدیق رض در توریث اهل یمامه و از عمر فاروق رض در توریث اهل طاعون
عمواس و از علی مرتضی رض در توریث مقتولان جمل و صفین و از عثمان بن عفان و زید بن ثابت رض در بعض وقائع مروی شده
و مختار اکثر ائمه دین از ابوحنیفه و شافعی و مالک رحمهم الله همین ست و همین رفته اند علمای اثنا عشریه در هالکان بحرق و
هالکان حتف الانف که عبارت از موت بلا سبب خارجی ست و هالکان بامراض و با وبا و غیره ها لیکن قولیست از علی و
از ابن مسعود هم شده مروی که هم وارث اند این اموات در متاعی که داشتند بذات خود نه در چیزی که باهم رسیده ازین میراث بمیت
با یکدیگر محل توارث یعنی اگرچه از جناب مرتضوی و ابن مسعود رضی الله عنهما نیز اتفاق صحابه یکبار مرویست لکن یک قول دیگر هم از جناب علی رض
و عبدالله ابن مسعود رضی الله عنهما بطریق تفرد مروی گشته که این اموات در متاع ذاتیه خود و بالذات وارث یکدیگر هستند که از هر متاعی که مملوک ذاتی هر شخص ازین
اموات ست بدیگری ازین اموات که توارث میانه آنهاست بارث خواهد رسید خواه تنها آن میت وارث شود یا با غیر خود از احیا و اموات اما آنچه ازین جا
بدیگر در حصه هر یکی ازین اموات رسیده آن مال موروث محل ارث یکدیگر نخواهد بود ورنه وارثیت مال ذاتی خود لازم خواهد آمد و همین ست
مذهب امامیه در توریث کسانیکه بغرق یا بهدم مکان دفعة بمیرند و سبق یا اقتران موت احدهما از آخر معلوم
نباشد و علاقه وراثت از جانبین بود زیرا که بصورت علم تقدم و تاخر موت موخر وارث باشد و بصورت اذعان
اقتران موت احدهما وارث دیگری نخواهد شد و بحالت عدم توارث از جانبین مثل دو برادر غریق که یکی از آن صاحب
ولد ست باهم متوارث نگردانند و طریقه تقسیم نزد این فرقه آنست که اولا اقوی را میت و اضعف را وارث میکنند و
بعد آن بالعکس می نمایند مثلا پسر و پدر دفعة غرق شدند از ورثه پسر غریق زوجه و یک ابن ست و همچنین از وارثان پدر
غریق زوجه و یک ابن ست و ترکه پدر غریق یکصد و بست و هشت دینار و ترکه پسر غریق چهل و هشت دینار ست پس صورتش
بر مذهب اکثر اشهر ترکه هر یکی جداگانه تقسیم کرده از ترکه پسر غریق ثمنش که شش دینار ست بزوجه و باقی چهل و دو بپسرش
بدهند و از ترکه پدر غریق شده ثمنش که شانزده دینار ست بزوجه و باقی یکصد و دوازده به پسر زنده او رسانند و بنا بر روایت
ثانی که مختار امامیه ست اولا پدر را میت و پسر را وارث قرار داده ثمن ترکه اش که شانزده دینار ست بزوجه او دهند
و باقی را میان هر دو ابن حی و غریق تقسیم نمایند پنجاه و شش دینار بهر یکی خواهد رسید بعد از آن پسر را میت و پدر را
وارث فرض کرده سدس ترکه اش که هشت دینار از مال ذاتی او باشد در حصه پدرش رسانیده از آن یکی بزوجه و هفت
به پسر زنده پدر غریق رسانند و ثمن ترکه پسر غریق که شش دینار باشد بزوجه و باقی سی و چهار دینار به پسر پسر غریق و هم چنان پنجاه
و شش دینار که از ترکه پدر غریق بمیراث بپسر غریق رسیده ثمنش که هفت دینار باشد بزوجه پسر غریق و باقی چهل و نه دینار به پسر او رسانند پس
بزوجه پدر غریق هفده دینار و به پسر زنده اش شصت و سه دینار و بزوجه پسر غریق سیزده دینار و به پسر پسرش هشتاد و سه

دینار میرسد و همچنین اگر بر سر دو برادر خانه بنشیند و هر یکی مادر و یک دختر و مولی گذاشتند و ترکهٔ هر یکی نود دینار است درین مسئله بمذهب
اشهر از ترکهٔ هر واحد سدس آن که پانزده دینار باشد بمادر هر یک و نصف آن که چهل و پنج دینار بود بدختر هر یک و باقی سی دینار
بمولی هر یک بدهند و بمذهب امامیه درینصورت تقسیم ترکهٔ هر یکی بر مادر و دختر او فرضاً و رداً باشد که وجود بنت نزد ایشان حاجب اخوة
است و مولی هم با وجود وارث نسبی مستحق چیزی نیست لکن بروایت ثانیه از جناب مرتضوی و ابن مسعود اولا برادر اکبر را میت برادر
اصغر را وارث شمرده شصت دینار را سدس و نصفش بام و بنت رسانیده سی دینار باقی به برادر اصغر دهند و همچنین از ترکهٔ برادر اصغر بعد دفع
نصیب ام و بنت وی سی دینار به برادر اکبر رسانند و ازین سی دینار بهر یک پنج بمادر و پانزده بدختر هر یک رسانیده ده ده بمولی
که نصف سی است ۱۲
هر یک بدهند پس مادر هر یکی را بست دینار و دختر هر یکی را شصت دینار و مولی هر یکی را ده دینار میرسد والله اعلم بالصواب
فلنختم الکتاب ــه ختم شد بحمد الله + از ابو المحامد جریده سیاه + دارم امید از خدای کریم + که رسد خلق را ازان نفع عمیم + چون
از تتمیم شرح نظم فارغ شدم بذکر بعض مسائل متعلقهٔ این فن در خاتمه می پردازم خاتمه و آن مشتمل است بر سه فصل **فصل اول** در
طریقهٔ تقسیم ترکه بر ورثه و اوصیا بدانکه در صورت نفاذ وصیت از ثلث احتیاج بدقت عمل نیست که اصل مسئله را از سه فرض کنند
یکی از آن حق موصی له است و دو باقی را با تصحیح مسئلهٔ ورثه ملاحظه کنند که کدام نسبت دارد اگر توافق است وفق تصحیح مسئله را و اگر تباین
است کل تصحیح مسئله را در سه ضرب کرده حاصل ضرب مخرج سهام موصی له و ورثه شمارند لکن در صورتیکه وصیت برای اجنبی بمثل
حصهٔ احدی از ورثه خود نماید و ورثه بنفاذ وصیت اجازت دهند درینصورت باید که تصحیح مسئلهٔ ورثه بقواعد تصحیح نموده عدد سهام
وارثی را که برای موصی له بقدر حصهٔ آن وارث وصیت کرده است بر تصحیح افزوده مبلغ را تصحیح شمارند و بطریقهٔ معمول تقسیم آن نمایند
مثلاً شخصی یک زوجه و یک پدر و یک پسر گذاشت و برای عمرو وصیت نموده که بمثل حصهٔ پسر او بدهند تصحیح مسئله از بست و چهار باشد
سه سهام بزوجه چهار باب و هفده بابن رسد پس هفده بر بست و چهار افزوده از سی و یک تصحیح مسئله شمارند و در صورتیکه بعض
ورثه اجازت نفاذ وصیت دهند و بعض آخر اجازت ندهند درینصورت تصحیح مسئله خالی از دشواری نیست و طریقه‌اش مثل طریقهٔ
تصحیح مسائل حمل است که اولا بفرض اجازت وصیت تصحیح مسئله نمایند بعد آن بفرض عدم اجازت وصیت و تصحیح مسئله نمایند و در هر دو مسئله
ملاحظهٔ نسبت نموده بصورت توافق وفق احدهما در کل دیگر و بحالت تباین کل احدهما در کل دیگر ضرب کرده حاصل ضرب را مخرج
هر دو مسئله شمارند و حصهٔ مجیز را از مسئلهٔ اجازت در کل مسئلهٔ عدم اجازت بصورت تباین و در وفق آن بصورت توافق ضرب کرده حاصل
ضرب باو بدهند و سهام غیر مجیز را از مسئلهٔ عدم اجازت در کل مسئلهٔ اجازت یا در وفق آن ضرب کرده حاصلش بغیر مجیز دهند هر چه باقی
ماند بموصی له رسانند مثلاً شخصی مرد و اب و ام و ابن و موصی له بمثل حصهٔ ابن گذاشت پس بصورت اجازت جملهٔ ورثه بنفاذ وصیت
مسئله از ده تصحیح می یابد و بحالت امتناع اب و ام از نفاذ وصیت زاید بر ثلث تصحیح مسئله از نه شمارند و بین المسئلتین تباین
یکی را در دیگری ضرب کنند و حاصل ضرب را که نود باشد تصحیح مسئله دانند حصهٔ هر یک از اب و ام را که از مسئلهٔ عدم
اجازت یک بود بضرب آن در مسئلهٔ اجازت ده میشود هر یکی بدهند و حصهٔ ابن را که از مسئلهٔ اجازت چهار بود بضرب

آن در کل مسئلہ عدم اجازت سی و شش میشود و بوی رسانند باقی سی و چهار بموصی له بدهند صورتش اینست

اصل مسئله بصورت اجازت نفاذ وصیت و تقسیم از ۱۰ تصحیح اخیر از ۹۰

زید

ابن	اب	ام	موصی له بمثل حصة الابن
۴	۱	۱	۴

اصل مسئله بصورت منع وصیت زائد بر ثلث ۶ تقسیم از ۹ میان هر دو مسئله النسبت تباین

زید

ابن	اب	ام	مو[illegible]
۴/۱۰	۱/۱۰	۱/۱۰	۳۴

فصل دهم در بعض مسائل متفرقه فرائض که برای تشحیذ اذهان ثبت تحریر یافت **مسئله** کدام صورت ست که شخصی مرد و زوجه حامله گذاشت اگر زنش پسر واحد یا فوق آن آورد خواه همه آنها ذکر باشند خواه مختلط بذکور و اناث زاید جز ثمن حق ادنی زوجیت چیزی نیابد و اگر یک دختر زاید مستحق نصف ترکه باشد و اگر فوق واحده زاید یک ثلث از ترکه حق او باشد **الجواب** اگر زنی عبد خود را آزاد کرده با وی نکاح کند بصورت تولد یک پسر یا فوق آن زوجه ثمن ترکه بالاتفاق خواهد یافت و بصورت تولد یک دختر نصف ترکه حق او باشد و از نصف باقی ثمن کل حق زوجیت و سه ثمن بولا زوجه را خواهد رسید و در حالت تولد زاید بر یک دختر ثلثان بدختران دهند و از ثلث باقی ثمن بزوجیت و باقی بولا زوجه را دهند نزد اهل سنت و درین هر دو صورت نزد امامیه زوجه را جز ثمن چیزی نرسد و باقی بر دختران رد کرده شود که نزد شان وجود ورثه نسبی حاجب از استحقاق ولائی ست و اگر ولد مرد نزاید زوجه بالاتفاق مستحق کل ترکه خواهد بود ثمن بزوجیت و باقی بولا **مسئله** در کدام حالت زن حامله اگر پسر زاید آن پسر از ترکه میت وارث نتواند شد و اگر دختر زاید آن دختر از میراث محروم باشد **الجواب** در صورتیکه میت دو دختر و عم و زن حامله برادر خود گذاشت مسئله از سه ثلثان بدختران و باقی یک برادرزاده بحالت ذکورت حق عصوبت خواهد رسید و بحالت انوثت در ذوی الارحام شده باقی بعم که عصبه ست میرسد و نزد امامیه درین صورت همه ترکه حق دختران ست **مسئله** اگر کسی را احد الورثه حمل باشد کدام صورت ست که اگر پسر پیدا شود چیزی بآن پسر نرسد و اگر دختر زاید آن دختر وارث شود **الجواب** زنی فوت کرد میت زوج و ابوین و یک دختر و زوجه پسر حامله بگذارد اصل مسئله از دوازده و بتقدیر ذکورت حمل عول به سیزده و حمل ذکر را چیزی نمی رسد که از ترکه حق عصوبت باقی نمانده و بتقدیر انوثت حمل عول به پانزده شده س تصحیح که دو باشد به بنت الابن تکمله للثلثین دهند و درین مسئله نزد امامیه که عول را جائز نشمارند تصحیح مسئله از دوازده ست حمل بهر دو صورت محروم و از اصل تصحیح سه بزوج و دو دو سهم بیک از ابوین و پنج سهم بدختر رسد **مسئله** در کدام صورت اگر از زن حامله پسر متولد شود وارث تمام ترکه میت باشد و بزن حامله چیزی نرسد و اگر دختر متولد شود

[illegible]

زن وارث تمام ترکه باشد و بدختر چیزی نرسد الجواب در صورتیکه زن غلام خود را آزاد کرده با برادر غلام مذکور تزویج نموده حامله شد
و اولا از وجش مرد و بعد از آن عبد معتق درگذشت پس بحالت تولد پسر آن پسر وارث عبد معتق باشد که ابن الاخ و عصبه اوست و در صورت
تولد دختر زن بحق ولا وارث خواهد شد و دختر را که از ذوی الارحام است چیزی نخواهد رسید و نزد امامیه بهر دو صورت ولد الاخ وارث
است مسئله کدام صورت است که اگر بشمول ورثه دیگر پسر میت بودی از ترکه دو هزار دینار یافتی و اگر بجای پسر اخ یا عم میت بودی
چهار هزار دینار یافتی الجواب بصورتیکه میت ده دختر گذاشت و ترکه اش دوازده هزار دینار است و نزد امامیه فرضا و ردا همه
بدختران رسد اخ و عم را حقی نیست مسئله کدام صورت است که شخصی چهار زوجه گذاشت زوجه اولی نصف ترکه و نصف ثمن ترکه
و ثانیه را لعیال متروک و نصف ثمن آن و ثالثه و رابعه هر یک نصف ثمن یابند الجواب در آنصورت که میت بجز زوجات اربعه
وارثی [illegible] زوجه اولی بنت عمه او و زوجه ثانیه بنت خاله اش باشد و ثالثه و رابعه قرابت نسبی باوی ندارد پس مسئله از شانزده باشد یک
سهم ثالثه و رابعه رسد و نه سهم حق زوجه اولی است یک بزوجیت و هشت بقرابت رحمی و زوجه ثانیه یک
بزوجیت و چهار بقرابت رحمی یا امامیه باتفاق فریقین مسئله چگونه متصور است که شخصی در ترکه میتی دعوی کند که زوجه خاله میتم اگر زنده
است وی از این مال وارث باشد و من محروم و اگر مرده است من وارث باشم الجواب صورتش آنست که میت مادر و دو خواهر
اعیانیه و یک خواهر اخیافیه و یک برادر علاتی که همان شوهر خواهر اخیافیه اوست گذاشت مسئله از شش یک از آن حق مادر است
و چهار حصه هر دو اخت اعیانیه باقی یک سهم بحالت حیات خواهر اخیافیه فریضه وی است و بصورت مماتش نصیبه زوج او بصورتی
باشد که برادر علاتی میت است و نزد امامیه درین صورت جز مادر دیگری را در ارث نرسد مسئله زنی مرد و سه ابنای عم خود گذاشت در
کدام صورت یکی از آنها ثلثین بالانفراد و دو دیگر یک ثلث بالاشتراک خواهند یافت الجواب بصورتیکه یکی از آنها شوهر آن زن باشد که
نصف بزوجیت و سدس بعصوبت گیرد و باقی دو سدس بهر دو برادر دیگر رسد بالاتفاق بین الفریقین مسئله در کدام صورت
برادر زوجه میت وارث شود و برادر اعیانی میت را حاجب باشد الجواب بحالتی که شخصی با زنی نکاح کرد و پسر آن شخص با دختر این
زن ازدواج نمود و ازین پسری تولد یافت که برادر اخیافی زوجه جد خود بود و بعد فوت پدر خود شش وارث ترکه جد خود شود و برادر
اعیانی جد را حاجب باشد بالاتفاق مسئله کدام صورت است که هفت برادر با خواهر اخیافیه خود در میراث متساوی السهام باشند
الجواب وقتی که پسر شخصی با مادر زوجه پدر خود نکاح کرده از وی هفت فرزند گذاشته مرد و بعدش جد این ابنای سبعه وفات
یافته ورثه خود اینها را با زوجه خود که اخت اخیافیه اینهاست گذاشت پس ثمن بزوجه و از باقی اثمان سبعه یک یک ثمن بهر یک
از ابنای سبعه میرسد بالاتفاق مسئله مردی و پسرش در ماورای صورت ولاء چگونه بالمناصفه وارث ترکه میتی توانند شد
الجواب صورتش اینست که زنی در نکاح ابن العم خود در آمده درگذشت و همین عم و ابنش را که زوج است باشند گذاشت بالاتفاق
مسئله در کدام حالت غیر صورت ولاء زنی و پسرش مال میت را بالمناصفه وراثت توانند شد الجواب بصورتیکه شخصی دختر خود را
به برادرزادهٔ خود متزوج کرده و از وی پسری متولد شده و این شخص بعد فوت برادرزادهٔ خود درگذشت پس نصف ترکه از بنته

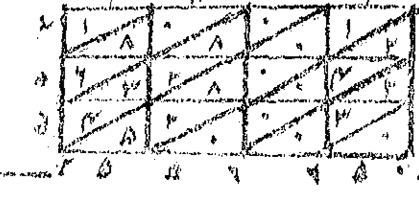
دختر پسرش و نصف باقی به پسر دختر پسرش که نبیره برادر اوست بعد و بنت خواهر رسید و نزد امامیه جمله ترکه خود دختر به یکی نبیره میرسد مسئله
یکی از دو برادر اعیانی در کدام صورت وارث سه ربع مال میت و آن دیگر مستحق یک ربع ترکه تواند شد الجواب چون یکی از آن دو اخوان
با دختر عم خود نکاح کند و آن زن بمیرد نصف مالش بزوجیت و ربع آن بعصوبت حق اوست و ربع باقی حق برادر دیگر است بالاتفاق
مسئله در کدام صورت از سه دختر میت یکی وارث ثلثین و دیگری وارث یک ثلث و سیومی محروم از میراث باشد الجواب
در صورتیکه عبدی با حره نکاح کرد و از وی دو دختر حره متولد شدند و بعد از آن با کنیزی تزوج نمود و از وی یک دختر رقیقه بوجود آمد بعد از آن [illegible]
از دختران حره اش یافت خود را از مولایش خرید پس پدرش مرد درین صورت بنت حره مشتریه مستحق ثلث بفرض و ثلث بولا و بنت حره
دیگر وارث ثلث بفرض است و بنت رقیقه از میراث محروم خواهد بود و نزد اثنا عشریه هر دو دختر حره تمام ترکه بالاشتراک اقتسام خواهند
نمود و مشتریه استحقاق ولا ندارد مسئله شخصی هفده دینار و هفده تن از زنان وارثه مختلفة السهام گذاشته در گذشت بکدام طریقه هر یکی
از آن زنان یک دینار میرسد الجواب طریقش آنست که سه زوجه و دو جده و چهار اخوات اخیافیه و هشت اخوات اعیانیه گذارد
درین صورت مسئله از دوازده عول بهفده شده باشد از هفده دینار مذکور که سه حق هر سه زوجات و دو دینار حق هر دو جده و چهار دینار
حق چهار اخوات اخیافیه و هشت دینار حق هشت اخوات اعیانیه است و درین صورت اثنا عشریه که عول را جایز ندانند نقصان را باخوات
عاید گردانند پس بطریقه شان ربع مال که چهار دینار و یک ربع باشد بزوجات اربعه و دو دینار و پنج سدس [illegible] و پنج دینار و ثلث
باخوات اخیافیه اربعه و باقی چهار دینار و یک ربع باخوات اعیانیه ثمانیه رسد مسئله خال اخیافی میت در کدام صورت وارث گردد
عم عینی [illegible] حاجب باشد الجواب در صورتیکه برادر علاتی شخصی از ام الام [illegible] بعد التزویج پسری گذاشته در گذرد پس این شخص عم عینی
و همین ابن الاخ که خال اخیافی اوست گذاشته بمیرد عم اعیانی از میراث وی محروم خواهد ماند و ترکه اش بالکلیه بخال اخیافی که برادر
زاده اوست خواهد رسید بالاتفاق مسئله کسی وصیت کرد که چون گذشتم ازین جهان ما را بنای خمسه من منجمله مال من
یکی را دو دینار و سدس باقیه مال و دوم را چهار دینار و سدس باقی سیوم را شش دینار و سدس ما بقی و چهارم را هشت
دینار و سدس بقیه و پنجم را هرچه باقی ماند بدهند تا بهر یکی دنانیر صحاح بلا کسر [illegible] ارث شرعی برسد پس انهمه مال چند دینار است
الجواب پنجاه دینار که بهر یکی از ابنای خمسه ده دینار میرسد مسئله می تواند شد که یکی عم دیگری باشد و آن دیگر خال همین عم خود [illegible]
آری اگر پدر شخصی با دختر زوجه پسر خود نکاح کند و از هر یکی ازین اب و ابن پسری متولد شود ابن الاب عم علاتی ابن الابن باشد و
ابن الابن خال اخیافی ابن الاب بود مسئله امکان دارد که یک شخص هم عم و هم خال شخصی دیگر باشد و آن دیگر ابن العم و ابن الخال
کسی باشد الجواب بلی اگر دو برادر علاتی با اخت اخیافیه یکدیگر تاهل نمایند و ازین هر دو یک یک ولد متولد شود ولد هر یک برادر
آن برادر دیگر عم علاتی و خال اخیافی باشد و هر یکی از اولاد این هر دو برادر علاتی ابن العم و ابن الخال یکدیگر باشند مسئله
شخصی ابن العم و خال دیگری می تواند شد الجواب البته در صورتیکه از دو برادران اعیانیه برادر اکبر با زنی نکاح کند و برادر
اصغر با ربیبه برادر اکبر خود نکاح کند پس پسر برادر اکبر ازین زن فرزند ربیبه را که از برادر اصغر بوجود آمده [illegible] خال باشد و هم ابن العم

مسئلهٔ شخصی اول روز پیش زن خود برای حاجتی بیرون رفت چون آخر روز باز آمد کسی را پیش زوجهٔ خویش دید پرسید که این کیست زن گفت
که شوهر من است و تو بندهٔ او هستی این صورت اگرچه ممکن الوقوع است بشنیو او تو جزا جواب نعم بایعتی آنکه مردی دختر خود را بنکاح غلام خود در آورد آن
دختری از آن بنده حامله گردید و یوم المیلاد قبل وضع حمل بندهٔ مذکور بحاجتی رفته بود که پدر زنش وفات یافت و وارثی جز آن دختر نگذاشت
پس دختر مذکوره بالارث مالک غلام گردید و نکاحش فسخ گشت بعد از آن بوضع حمل عدتش منقضی شد و همانروز با دیگری
نکاح کرد و غلام را بدست همین زوج خود فروخت هر چند این مسئله از مسایل مستغربه ارثیه نیست لکن چون شگفت افزای طبایع
و حیرت افزای اذهان بود و بمیراث هم تعلق داشت برای تنشیط خاطر سمت تحریر یافت **فصل سیوم** چون درین علم ضرورت
ضرب و قسمت بسیار است لهذا بعض قواعد آن در دو اصل نگاشته می سپارم **اصل اول** بدانکه ضرب تکرار عددیست بشمار
آحاد عدد دیگر و آن بر شش نوع است یکی ضرب آحاد در آحاد و دیگر ضرب آحاد در عقود که عبارت از عشرات و مئات و الوف تا
سوم ضرب آحاد در مرکبات مثل یازده و دوازده و غیر آن چهارم ضرب عقود در عقود پنجم ضرب عقود در مرکبات ششم ضرب مرکبات
در مرکبات برای دریافت قسم اول ازین اقسام این مثلث کافیست

١	٢	٣	۴	٥	۶	٧	٨	٩
١								
٢	۴							
٣	۶	٩						
۴	٨	١٢	١۶					
٥	١٠	١٥	٢٠	٢٥				
۶	١٢	١٨	٢۴	٣٠	٣۶			
٧	١۴	٢١	٢٨	٣٥	۴٢	۴٩		
٨	١۶	٢۴	٣٢	۴٠	۴٨	٥۶	۶۴	
٩	١٨	٢٧	٣۶	۴٥	٥۴	۶٣	٧٢	٨١

و طریق ضرب آحاد در عقود و ضرب عقود در عقود و غیره راجع بطریق ضرب آحاد در آحاد است که صورت ان المثبت و بیان آن آخر

ضرب نموده حاصل ضرب محفوظ داشته مراتب مضروبین با هم جمع کنند و از جملهٔ آن یک مرتبه را طرح نموده در انتهای بقیه مراتب
مجموعه اول عدد حاصل ضرب نویسند و بعد آن دیگر اگر باشد و در مرتبه مراتب باقیه ما قبل صفر گذارند مثالش ۸ ضرب در ۵۶
ضرب هفت در هشتاد که بضرب صورت اول در صورت ثانی پنجاه و شش میشود و مرتبه هفت یک است و مرتبه هشتاد دو مجموع سه
شدند بعد طرح یکی از آن دو باقی ماند پس شش را در مرتبه دوم نوشتم و پنجاه را بعد از آن و در مرتبه اول صفر گذاشتم پانصد و شصت شد
و همچنین ۹ ضرب در ۵۴ ضرب شصت در نهصد که حاصل ضرب صورت اول در صورت ثانی پنجاه و چهار است و مجموع مراتب پنج که بعد
اسقاط یک چهار می ماند پس چهار را که اول اعداد حاصل ضرب است در مرتبه چهارم و پنجاه را بعد آن نوشتم و در مرتبه اول و ثانی
و ثالث اصفار گذاشتم مجموع پنجاه و چهار هزار می شوند و طریقه ضرب آحاد در مرکبات و ضرب عقود در مرکبات آنست که اول مرکبات
را در سطری نویسند و آحاد یا عقود را زیر آن مرتبه او نویسند و زیر آن خطی عرضی کشیده اولا آحاد یا عقود را در مرتبه اول اعداد مرکبه ضرب
کرده حاصل ضرب را اگر کمتر از عشره باشد در مرتبه آحاد زیر خط عرضی نویسند و اگر زاید بر عشره بود آحاد زیر خط نگاشته برای هر عشره
واحدی محفوظ دارند بعده همان آحاد یا عقود را در مرتبه ثانیه مرکبات ضرب کنند و بر حاصل ضرب اعداد محفوظه افزوده آنچه حاصل
شود اگر مرکب است آحاد آن در مرتبه ثانیه نوشته برای هر عشره یکی محفوظ دارند و اگر در مرتبه ثانیه مضروب فیه صفر باشد اعداد محفوظه سابقه
را در آنجا نویسند و اگر چیزی از سابق محفوظ نباشد آنجا صفر گذارند بعد آن در مرتبه سوم همچنین ضرب کنند مثالش ضرب شش است
در چهار هزار و سی و دو بدین صورت ۴۰۳۲ × ۶ = ۲۴۱۹۲ و همچنین ضرب پنجاه در هشتاد هزار و ششصد و هفتاد و پنج بدین صورت
۸۰۶۷۵ × ۵۰ = ۴۰۳۳۷۵۰ و طریق ضرب مرکبات در مرکبات بسیار است لکن سهل از همه طریقه شبکه است که شکلی مربع کشیده طول آن را برابر
احد المضروبین و عرض آن را برابر مراتب مضروب آخر به مربعات صغار منقسم سازند و هر مربع صغیر را به خطی مورب دو مثلث کنند بعده احد المضروبین
را بالای مربعات فوقانیه بلحاظ مراتب نویسند و مضروب آخر بطرف چپ نگارند بطوری که عشرات بالای آحاد و مئات بالای
عشرات و الوف بالای مئات باشند پس صورت هر یکی از مضروب را در مضروب فیه ضرب کرده از حاصل ضرب در مربعی
که مقابل هر دو است آحاد به مثلث زیرین و عشرات به مثلث بالایی نویسند و در مرتبه که صفر باشد مربعات مقابل او خالی گذارند و بعد
تمام شدن عمل جمع اعداد نمایند هر چه در مثلث زیرین مربع تحتانیه جانب یمین است اولا آن را نویسند بعده اعداد یکه مابین سطور مورب
بالایش واقع است جمع کرده بطریقه جمع نگارند که اگر عشره حاصل شود صفر به جایش نوشته برای هر عشره یکی محفوظ دارند و اگر مرکب حاصل
شود آحاد در آن مرتبه گذاشته برای هر عشره یکی محفوظ کنند و آن را در سطر ثانی افزایند و اگر در سطری عددی نباشد آنجا محفوظ را نویسند
اگر باشد ورنه صفر گذارند و صورت شبکه اینست



وطریقهٔ امتحان صحت وسقم آنست که میزان مضروبین که عبارت از بقیهٔ آنهاست بعد طرح نه نه گرفته در یکدیگر ضرب کرده حاصل ضرب
با میزان سطر مجموع بپیند اگر میان هردو تماثل نیست خطا در عمل ست **فصل دوم** در آنکه قسمت تجزیهٔ اعداد مقسوم ست بر آحاد
اعداد مقسوم علیه و در قسمت مقسوم یا مساوی مقسوم علیه ست یا کمتر از مقسوم علیه یا زاید بر آن در صورت اول خارج قسمت واحد باشد
و در صورت ثانی مقسوم را به مقسوم علیه نسبت کنند حاصل نسبت خارج قسمت باشد مثلا مقسوم هفت ست و مقسوم علیه هشت
یا ثانی نسبت هفت ثمن ست همان خارج قسمت باشد و همچنین پانزده مقسوم را با سی مقسوم علیه نسبت نصف ست که همان خارج
قسمت باشد و در صورت ثالثه عددی ثالث را طلب کنند که اگر آنرا در مقسوم علیه ضرب نمایند مساوی مقسوم شود یا کمتر از مقسوم
علیه کم باشد اگر مساوی مقسوم حاصل شود همین عدد ثالث خارج قسمت باشد و اگر کم از مقسوم کمتر از مقسوم علیه حاصل شود
آنرا خارج صحیح دانند هرچه از مقسوم باقی مانده ست آنرا با مقسوم علیه نسبت کنند و حاصل نسبت را با خارج صحیح ضم کرده همه را خارج
قسمت دانند [illegible] بر بست و شش قسمت کنند خارج قسمت نود و یک صحیح و شش جزو کسر از بست و شش جزو باشد

٧١-٥٢-١٨-٣٦

١٨٢

هذا الجدول المثلث خاتم ما اردنا ایراده فی ذلک الکتاب اللهم لا اتم لمنحک انت الموفق للصواب
لا راد لفضلک انت المفتح لمغلقات الابواب علیک التعویل والاتکال اذ احاطت الامور الصعاب
وانت خیر الوارثین لیس وراءک المرجع والمآب ای اشکرک شکرا لا ینبغی لاحد سواک ایها الکریم الوهاب
علی توفیقک ایای بختم الکتاب شرح نظم الفرائض المستطاب الجامع لشمل اختلاف احکام مواریث
اهل السنة والامامیة فی کل باب والناسخ لاکثر صحف الفن لاحتوائه علی فرائد خرائد الفرائض
والحساب التی خلت عنها تلک الزبر مع کثرة الفصول والابواب ولیسم خلون من اول جمادیین
واستراحتی من تسویده المکتاب سنة الف ومائتین وتسعة وسبعین ۱۲۷۹ من هجرة مصلح الحسنات
معین السیئات ابو القاسم المحبوب المرسل الی الثقلین بالحکمة وفصل الخطاب صلی الله وسلم علیه وعلی آله
واصحابه ورثة الانبیاء خیر آل واصحاب وقد انشد موزنا سنة ختامه بلسان العجم عالی الجناب
الحبر العلامة قدوة اولی الالباب الاعظم بالمجد العلی والافخم بالفضل الجلی مولانا مولوی
هادی علی الکهنوی سلمه الله الولی **قطعه**

جمع کرد این کتاب فن فرائض · بهر آسان مشکل میراث · گفت هادی بسال تاریخش · شد مجلی مسایل میراث